Recueil

عجايب الدنيا

Ajáib al Dunyá – The wonders of the World – by Masúdi Muhammed Bin Hosein & the Shaikh Azari Al Asparáini ~~composed~~ & Ibráhim Bin Wasif Shah

Hajiy Khalfah

This work appears to be the compendium of the above by Wasif Sháh & translated into Persian. It is entitled the فرخ نامه Farrukh námeh it is followed by the

قصه ذي القرنين

Kissahi Dzú Al Karnín – an account of Alexander Dzú al Karnín – Extracted from the Ajáib al Dunyá –

[illegible]

قصه سلطان سکندر

Supplément Persan 1568

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بیقیاس آن پروردگاری که معالم اشیا و مظهر آسمان و مبدع صوره بدایع و سبب

ضرر و منافع اوست آفریننده که اندرین سقف مدور صد هزار جرم منور برخشانده و اندر ساحت این صحن

سرای آن خاک تیره هزار گونه گل و لاله برویاند بینای و دانای و توانای و شنوای و پادشاهی او را مسلم است

خداوندی که اندر شبی مظلم در قعر بحری لجی حرکت جانوری شنود و مسکن و مقر او بیند و او از ضمیر او داند

و او را روزی رسانیدن تواند و له یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور زمین و زمان پدید آورده اوست

و مکین و مکان هست کرده او شعر قدرت اوست هرچه بود بوده :: خالق هر که بود و باشد اوست

مرا به دست و پای جز بقدرت ارادت او راه نبرد و مورچه در جوف شب تاریک جز بمشعلهای [illegible] آورده

شعر خالق کل حی و رازق همه :: صانع کل شی هم حافظ :: آرمیده ز قدرتش بصواب :: مار در خاک و ماهی اندر آب

و تعداد اقطار امطار و اوراق اشجار در دو تحت در عالم بسبوع شهور و ایام و سنین

و لیلا و نهارا بانبیای مرسل و کلام منزل او یاد مطهری که جز و کافی اند و قاصر مانده و عقل مشافی

و از

ازو خاصه و علی الخصوص سید کونین و رسول الثقلین محمد صلوات الله و سلامه علیه و آله آن

سیدی که هر انبیا که در صف صفه نبوت نشستند طفل وجود او بودند و هر اولیا که در صدر محفل محبت

الوهیت بایستادند محتاج نظر حمایت و عنایت و شفاعت او اند آن گوهر بر فرق او نهادند که نحن الآخرون

السابقون و دلها در زنگار رفته که شرک داشت بدلایل واضح و معجزه ظاهر بزدود و بوعظ و وعده بهشت

و خوف دوزخ زنگ شرک از خاطرها و دلها بر داشت که انا النذیر و الموت المغیر و الساعة الموعد

فی مدح سید المرسلین دنیا شریف گشت ز بهر لقای او :: عقبی نهاده سر بخطوط رضای او

از سمک تا سماک شده بس خاک زیر پای :: بر سر که تافت سایه ز مهر همای او :: ای اقربای من بنثار او

ذی عمر مادر و پدر من فدای او صلوات الله علیه و ملائکة المقربین علی الخصوص جبرئیل الامین

صلوات الله علیهم ظاهر کردن این نبات النعش را حتی شایع بدانکه مولف و جمع کننده این کتاب ابو المطهر بن

ابی القاسم بن ابی ... المعروف به یزدی مقیما بقریه یانج من باخرز بوان عن ذکوه اصطرخ

عمرها الله گفت که چون مدتها در گفتن و خواندن اشعار روزگار بسر میبردم و در گفتن شعر و داشتن آن الطبع چون

آتش را چون آب روان کردم و آهنگ آن کردم که کتاب طارق و جوزا که من نهاده ام آن مسوده به بیاض

اندازم اتفاق را درین اندیشه که جماعتی از اقران بحکم تهنیت فرزند اعز ابو القاسم ابقاه الله و رزقه علما نافعا

و جعله من الصالحین امین و رب العالمین و ربش این ضعیف آمدند و بحکم تفرج اشعار ازین ضعیف خواستند که در آن

تاملی کنند و چون بمیان آوردم یکی از میان ایشان خاطبهم الله تمنای مطالعه نزهت نامه علائی که شهمردان مستوفی

جمع کرده است حاظر کردم و از تامل میکردیم و بچشم اعزاز و اکرام بر آن می نگریستیم و هم حکایت
و داستان و قصه چوزا با ایشان میگفتم و در معنی جمع و تصنیف آن کرده ام یکی از محبان مخلصان هم که مایه
محبت او در ضمیر دریای محیط بود روی بمن آورد و گفت **شعر** والله قد احلی کلامک عندنا من الشهد
والقانید والقند والعلی هر چند که اشعار تو در دل ما حلاوتی دیگر دارد و صد هزار رحمت خدا بر مولف و جمع کننده
نزهت نامه علائی باد که اوراق و کلمات آن سبب منفعت و دفع مضرت می آید هر چند اشعار بس خوب و شسته
و دری ثمین است اما این معنی خود گوهری متین است یعنی نزهت نامه علائی در خدمت ایشان بر خواندن و اختیار
کردم که موجب آن کتاب سازم نام آن فرخ نامه جمالی از کتب متفرق که ازین نوع باشد هر آنچه در نزهت نامه
علائی باشد از آن احتراز کنم و چنان سازم که در آن نادر باشد در اثنای این مفاوضه همه برخاستند و چشم مرا
بوسه دادند و گفتند **نظم** ای روی تو فال سعد برما ٭ وی رای تو اصل عقل اعلا ٭ پوشیده نماند
که مقصود عالی چیز داد است که اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث صدقة جاریة و علم ینتفع به
و ولد صالح یدعو له بعد موته و هر آینه این امنیت بپایان رساند صدقه جاریه تواند بود و دعا و ثنای خیر بر تو
تا روز قیامت ماند و هر کلمه ازین احسانی مبرور و مقبول باشد بر تو واجب شد که این شغل مبارک پیش گیری
بعد ما که خدای عز و جل بر تو فضلها کرده است و از هر نوع بهره داده است **بیت** داده است خدا بهره ترا
از همه چیز ٭ ما را از همه چیز نصیبی ده نیز ٭ و از فضلهای خدای عز و جل بر تو یکی آنست که سایه پذیرا عزت بر تو
ارزانی داشته است پاینده باد و موجب فراغت و راحت تو در آنست جدی نمای و این امنیت را

3

قبل حلول المنیة بحصول موصول گردان تا موجب شرف دنیای و آخرت تو و فرزندان تو باشد و یادگار
ماند الی السبع مطالعت قبول کردم و دست از کل امور بداشتم و از کتب های متفرق این جمع ساختم
تا بباید آفریدگار و نخواستم که چنین کتاب از نام کریمی خالی ماند فراوان تجربه کردم و دست او بری شایسته تر
و کریمی بایسته تر از مخدوم ولی النعم عالم عادل مجد الدولة والدین ملک الوزرا احمد بن مسعود ادام الله اقباله
و در عیون الفاضل بجای بشناختم پس از آنکه کرمهای او در حق ضعیف شایع بود و از انواع منزلت
و کرامت از جانب بزرگوار او اعلاه الله تعالی در حق من و پدر من ابقاه الله متواتر و مراد در خدمت بارگاه او
عمرها الله شرف و حرمت داشت و تیمار و استمالت و دل گرمی مترادف هرچند که کرم و احسان او بدین بنده
و بر خلق جهان پوشیده نماند که من این کتاب باقبال و یمن او بساختم و بدولت او پرداختم و آن معدن
مکرمت را سزاوار این ساختم و این خدمت را احسن الاعمال دانستم و این یک بیت بر خود خواندم **بیت**
خدمتش را زروی حرمت باد ؛ هر که گردن نداد و سر ننهاد ؛ و یقین است ضمیر خردمند را که هر که عمر در خدمت
خیال بارگاهی نهد پای بر فرق پادشاهی نهد خدمت صدری که ملک از فلک هر زمانی به نیابت این ضعیف
این ابیات برخواند **نظم** ای زکرم گشته بعالم سمر ؛ وی زسخا کرده تهی گنج خود ؛ ظلم تو دیدار تو برده ز روی
عدل باقبال تو بگشود در ؛ شد ز سخای تو زمین پر نثار ؛ شد ز عطای تو جهان پر گهر ؛ بحر بود کوشش زمین چو شنید
مدحت تو گشت مکان در بود ؛ گوش قمر گشت ز مدح تو ؛ گوید العیش الا ما قصر ؛ پیش ثنای تو عطارد ز رشک
رقص کنان جامه زند بر جگر ؛ چون بثنای تو زنم دست من ؛ پای همی کوبد زهره بسر ؛ پیش چو راز مدح تو خواند کسی ؛

صیت ازو یابد و نور رو قمر ؛ گر به بهرام نیابت رسد ؛ خیزدش از تیغ شرنگی شکر ؛ سعد نماز آید شمس از مشتری

آنکه نه بنده و به نیابت کمر ؛ اسم زحل با نحوست بود ؛ باد بر اعدای تو از نحس اثر ؛ بنده و جالی به ثنا گفتنت

باد ز اقبال منور بصر ؛ تا کند روز و شب ای کریم ؛ از سر اقبال مبادت گذر ؛ و سپری شد

این کتاب در هنگامی که شاخ درختان چون زلف عرائس عریان بود و باد خزان بر اطراف عالم بران در

روز پنجشنبه بیست و دوم از ماه مبارک رمضان سنه ثمانین و خمس مائه من هجرت سید انبیا صلی الله علیه وسلم

در وقتی که قرص آفتاب از میان سرز غاله گردون می تابید و جرم ماهتاب از پله ترازوی فلک رخشید

در روز اردی بهشت من بهمن ماه المذکوره همت همایون مخدوم ملک الوزرا ادام الله اقباله

که ایزد عز و جل سایه اقبال بر من تابنده دارد و آفتاب شفقت و حمایت او بر بنده تابنده کند بحق

محمد و آله سزد از عواطف اشرف مخدومی که این خدمت قبول فرماید و اگر در آن لهوی یا سهوی بیند

لباس عفو بدان پوشد و همچنین توقع است بکرم شامل که این ضعیف در حال جمع کردن این کامل الادلت

نبود و سال او هنوز به بیست نرسیده بود و اثر محاسن بر عارض او پدید آمده و همگی دل و جان طالب

ادب سهل الله له و من عباده الصالحین اکنون ابتدا کنیم بیاد کردن آن شکر و سپاس بار خدای که مرا هدایت

دادی تا هم در کودکی کتابی سازم که تا ابد یادگار ماند و توفیق دریغ نداشتی **شعر** ای آنکه خدای تر ابر نیز بید

مانند و نظیر و زن و فرزند نباید ؛ جز تو که تواند که کند در همه عالم ؛ آن لاله ز این ژاله و آن گل ز چنین کلک ؛

اندر دو جهان گر نه گرهها تو بودی ؛ کس را نبدی جز به ضلالت منازل ؛ با بنده جالی کرمت گر نبدی جفت ؛ ای از کرم تو شرف جاه اجل ؛

در سال و هشت نظم چو جواهر ؛ در بار بنوی لب او از صدق دل ؛ ای پاک منزه که ترا هست سزا حمد ؛ وی گفتن

حمد تو باقبال مقابل ؛ تا هست ترا فضل و کرم سجده ولی مر ؛ تا نیست ترا حاجت اقرار و اماثل ؛ مقدار همه ملک تو شکر تو خدایا

زین بنده محروم سیه توشه غافل ؛ گر معصیتی کرد بفضل تو کریما ؛ اندر گذرانش که بد او کودک جاهل ؛ مقصود مهمات

کنه کار جهان باد از که چه باشد تو کنی از فضل تو حاصل ؛ و بنیاد این کتاب بر شانزده مقالت نهادم و فهرست

آن درین جایگاه یاد کردم تا خواننده را آسان بود دریافتن آن **مقالت اول** در منافع ابدان

و بهایم **مقالت دویم** در منافع طیور و حشرات **مقالت سیوم** در منافع اشجار و اثمار

و بقول **مقالت چهارم** در حشایش و اوراق **مقالت پنجم** در صموغ **مقالت ششم** در جواهر و احجار

و اجساد **مقالت هفتم** در معرفت داروها **مقالت هشتم** در خاصیت روغنها و علم فراست

این مقالتها برین موجب که یاد کرده شد درین کتاب از شانزده مقالت هشت مقالت اختصار کردم

بقدر حاجت و هشت مقالت آخر تجربه بغداد سزد از خردمندی داننده که خوار ندارد که این کتاب را بدست

نااهل ندهد اکنون ابتدا کنیم بیاد کردن آن و استعانت کردم بایزد عز اسمه تا توفیق دهد در اتمام این و هو حسبی

و نعم الوکیل **مقالت اول** در منافع انسان و بهایم و این مقالت دو فصلست **فصل اول**

در منافع انسان مرد و زن و کودک بدانکه ایزد تعالی آدمی را بیافرید از نطفه چنانکه خواست و درو

موجود کرد از هر نوعی و اندرین او دویست و چهل و شش پاره استخوان آفرید و از برای استخوان گوشت

آفرید و از گوشت رگ آفرید و از رگ پوست آفرید و رگ سیصد و شصت آفرید و جسم مردم غذا بر کار سازند

و نیروی عصب و پی و عظام گوشت برجای بدارد و بقوت یکدیگر و این جز بارادت باری عز اسمه

نتواند کرد و بدانکه ایزد عز و جل دل مردم را بر جمله تن شاه گردانید و همه اعضا سپاه او و چون دل

اندر صلاح باشد همه تن در صلاح بود و چون دل را آفت و بد آید همه تن فساد پذیرد و دل همه جانوران

میان سینه باشد و دل آدمی سوی دست چپ و دل معدن جانست و مغز جایگاه و معدن عقل و جگر معدن

حرارتست و شجاعت و معده انبار تن است و شش خادم تن و سپرز زندان تن و جگر در طبایع

جایگاه خونست و زهره جایگاه صفرا و شش جایگاه بلغم و سپرز جایگاه سودا و ایزد عز و جل در معده

مردم چهار باد آفریده است یکی را جاذبه گویند و دیگر ماسکه و سیوم هاضم و چهارم مبرزه و بحکمت آفرید

از آنکه جاذبه طعام در معده کشد و آنرا که جذب طعام کند او را جاذبه گویند و ماسکه طعام در معده

نگاه دارد و هاضمه هضم کند و مبرزه ثقل طعام از معده بیرون آورد بامر ایزد عز و جل و قوت جاذبه

از صفراست و از آن ماسکه از سودا و آن هاضمه از خون و آن مبرزه از بلغم و ایزد

عز و جل هیچ چیز بقوت و حیات آدمی نیافریده و بروی بسیار فضل کرد

که بر دیگر حیوان نکرد چون علم و عقل و خرد و نطق و آفریدگار شناسی و پرستش او

کردن و اگر صفت فضلهای حق سبحانه و تعالی بر آدمی گفتم دراز گردد

و اندر وهای و هیچ آفرید که بر دیگر چیز نیافرید اکنون باز گردیم

بمنافع و مضار آنچه از اعضای او بکار آید بتوفیق باری عز اسمه

خاصیت

خاصیت که درو موجود است **نوع اول از مقالت اول در صفت آدمی** ایزد جل و علا

در سبحه آدمی مرد و زن و کودک هر یک جداگانه خاصیتها آفرید و از هر سه نوع

مرد را برگزید

فعل و خرد

و آلت و

تمیز و اندر آدمی

خاصیتها موجود است



خاصیت موی

اگر موی سر مردم

بسوزانند و همچنان لبرکه تر کنند و بر سگ گزنده نهند سود یابد و اگر همین موی بر جراحتی

زشت نهند سود دارد و اگر موی سر مرد بسوزانند و خاکسترش بگلاب تر کنند و بر سر زنی

نهند که دشوار زاید در ساعت فرج شود و اگر موی سر مردم بپش خود دود کنند حفظ بفزاید

و اگر موی سر مردم همچنان لبرکه تر کنند و بر زخم کلب الکلب نهند و آن سگ دیوانه است سود

دارد مغز اگر سر مغز مردم برگزندگی مار و کژدم نهند در ساعت درد بنشاند و اگر با بوی خوش

بیامیزند هر که بوی آن بشنود تابع دارنده گردد استخوان اگر استخوان مرده با تنش بسوزانند و ببندید

و در بواسیر کنند ظاهر و باطن ببرد و منفعت کند و اگر نهان بود در روی باید دمید **کله** اگر

کله آدمی بر گیرند و گل دران کنند و تخم شاهسپرم دران کنند و خون آدمی با آب دران میکنند

چون بروید هر که شاهسپرم بوی بمشام رسد ازان بوی بشود مطیع دارنده گردد و لعاب لعاب مردم

بر همه گزندگان زهر است خاصه اگر مرد گرسنه یا تشنه بود و اگر لعاب مردم در ریشها

مالند سود دارد و گزندگی هوام را سود دارد **خاصیت ریم** گوشت اگر ریم گوشت مردم در شراب

بخورد کسی دهد بیهوش شود و اگر با فلفل بساید و در چشم چهارپای دمند کور شود پس چون

خواهند که روشن شود نوشادر بستانند و خون سیاوشان و ملح از هر یک برابر و نرم کنند

و دران چشم کنند روشن شود و این خداوند زرق و ناموس بکار دارند **خاصیت دندان**

اگر کسی را دندان درد کند دندان مردم مرده بدندان گیرد بهتر شود و اگر همچنین استخوان مرده

از بن گوش بیاویزند ساکن شود **صفت خون** اگر خون آدمی بستانند و از ان عجین کنند

با زر و حلیه و ترکیش با آب سداب غسل کنند و بمالند بر جراحتها که بر تن بود خصوصا بر ستاق

و جراحتهای نهان که از وی خون یا آب آید در وی بر کنند سلامت یابد بفرمان ایزد عز اسمه

و اگر کسی دانک کبریت زرد با یک درم خون مردم معجون کنند و بندقی سازند و با خود دارد جمله اورا

دوست دارند و از روی محبت او کنند و اگر خون مردم در جایگاهی کشند کیکان همه انجا گرد آیند

و اگر خون مردم در چراغ داد بکشند همچون روغن بسوزد منی اگر منی بر میتی و ملکه مالند به شود و بنیز

بهق را سود دارد و اگر منی مرد با شکوفه عبیر بیامیزند هر که بوی آن بشنود تابع دارنده گردد

و اگر منی مرد با مغز خر و فانید برابر بیامیزند و بخورد کسی دهند مطیع و عاقل شود زهره یحیی ماسویه

گوید که زهره مردم زهر است و جالینوس گوید زهره مردم چون با شیر بیامیزند پازهر است

زهره مردم خشک و خورد کرده در چشم کشند سپیدی ببرد [illegible] اندر کتاب برخ گفته اند که پیه مردم

چون بگدازند و روغن آن در چراغ کنند هر جا که بفروزد چراغ نمیرد الا جایی که گنج باشد و همچنین

اگر از شیر مردم روغن گیرند مثال آنک از شیر گوسفند گیرند و بگذارد

آن روغن همین عمل کند بول اگر بول مردم بخورد دیوانه دهند بهتر شود و

و سود دارد زخم هوام را رجیع هر که رجیع آدمی بستاند و خشک کرده بکوبد و

با آب سداب بیامیزد و خشک کنند و بر آگند بر جایگاهی که خورده بود از تن مردم سود دارد

و گوشت باز آورد و اگر رجیع آدمی و نمک اندر آبی بهم بیامیزند و در چشم

چهارپایان کنند سپیدی ببرد و اگر رجیع خشک شده بسایند و بعسل عجن کنند و طلا کنند

بگردن خداوند خناق شفا یابد و اگر تازه بر سر اصلع بندد موی بر آورد و کرم

صفت کرم



اگر از شکم

آن دراز که

از زیر فرود آید

در سایه خشک کنند و بسایند و به بیزند و در چشم کسی کشند که سپیده دارد
ببرد ریم بای اگر ریم پای خود کسی در طعام کند و بخورد کسی دهد محب او شود ود
و در دوستی بیفزاید نوع دویم از مقالت اول از قسم اول در صفت زنان اندر زنان
که چند نوع باشند

جداگانه خاصیت هست هرچند که درباب مردان گفته شد بست همه مردم را اما غرض آنکه تفریق بود



میان مرد و زن و کودک خاصیت شیر اگر شیر زنان با شکر طبرزد و بسایند
و در چشم کشند سپیده چشم را سود دارد و اگر شیر زنان در گوش بچکانند
درد گوش را ببرد و اگر شیر زنان با انگبین بیامیزند و کودک را دهند که سنگ
مثانه دارد سنگ مثانه را ببرد و دیگر تشویش نه بیند از رنگ مثانه و دیگر منافع

دیگر

نوشته اند واگر شیر مادر دختر پسر را دهند پسر هم چون زنان مردان خواهد

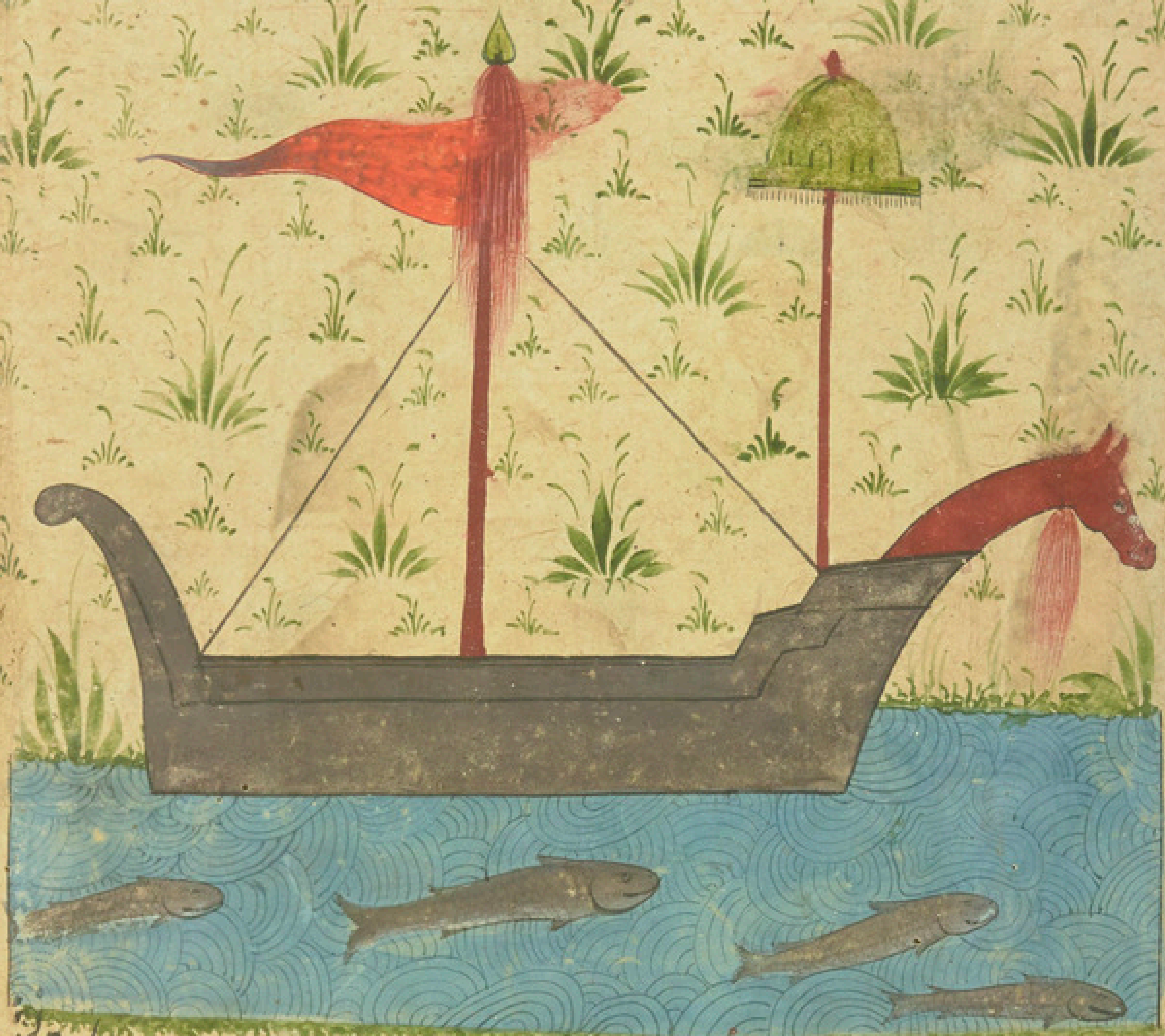


وآن پسر
ناپارسا باشد
وهمچنین دختر
چون شیر پسر
خورد همان فعل
کند واگر شیر زنان
باسداب خشک کرده
بسایند با قدری مشک وبناشتا بیاشامند سنگ آن گرده ومثانه ببرد و صفت موی زنان را
خاصیت عجب است که چون در آب ایستاده افکنند بروزگار دراز موئی ماهی گردد و بمدت یکسال ممکن شود



واگر موی زن چون لبرکه
ترکنند وبرگزندگی سگ
دیوانه وغیره نهند سود دارد
وموی آدمی مرد وزن وکودک
همین خاصیت دارد خاصیت بول زنان اگر بول زنان در چشم مالند آب باز دارد وازان همچنین جامه خیلان

اگر جامه حیض زنان که یک بار حیض دیده باشد بر پای خداوند نقرس بندد درد بنشاند و اگر در
نهند آن کشتی را از رفتن باز دارد بحکمت حق سبحانه و تعالی



و اگر حیض زنان پیرامن خرمن بپاشند و بر بندند مور دانه از آن خرمن نبرد اعجوبه اگر زن بار گیرد کودک گیر کند آبستن نشود

و اگر خواهند که بدانند
که کودک در شکم مادر نر است
یا ماده زن را طلب باید کرد
اگر پای راست پیش نهد نر است
و اگر پای چپ پیش نهد دختر است



حکمت

حکمت دیگر اگر خواهد که بدانند که فرزند نر است یا ماده زن را باید فرمود تا شیر در آب دوشد اگر شیر
بر سر آب آید ماده است و اگر شیر در بن آب رود نر است حکمت دیگر اگر پستان زن سرخ باشد
پسر است و اگر سیاه باشد دختر است والله اعلم نوع سیوم از مقالت اول از قسم اول در خاصیت کودکان
حکیمان گویند که در کودکان جداگانه چند خاصیت است خاصیت کیز کودکان اگر بر ریش



و بر جراحت
نهند بهتر شود
خاصیت ناف
کودکان اگر ناف
کودک چون بیفکند
خداوند قولنج با خود
دارد فایده دارد
و اگر کیز کودک بر چشم کسی مالند که آب از چشم او آید آب دویدن را باز دارد
و اگر کیز کودک را سر بدان بشورند بسوسه سر را ببرد والله اعلم تمام شد منافع
انسان از کتاب فرخ نامه جمالی بعون الملک الواحد المتعالی
اکنون شروع کنیم در منافع بهایم و خاصیت که حق سبحانه و تعالی در ایشان موجود کرده است

از گفتار حکما که تجربه کرده اند و آزموده اند و مارا خبر داده اند از خاصیت و منفعت و دفع

مضرت والله اعلم بالصواب فصل دویم از مقالت اول در منافع بهایم و آن سی و یک باب است

باب اول در صفت شیر باب دویم در صفت فیل باب سیوم در صفت پلنگ

باب چهارم در صفت گرگ باب پنجم در صفت گراز باب ششم در صفت خرس

باب هفتم در صفت کفتار باب هشتم در صفت یوز باب نهم در صفت اسپ

باب دهم در صفت استر باب یازدهم در صفت حمار باب دوازدهم در صفت گورخر

باب سیزدهم در صفت گاو باب چهاردهم در صفت گاو کوهی باب پانزدهم در صفت گوسفند

باب شانزدهم در صفت گوسفند کوهی باب هفدهم در صفت اشتر باب هژدهم در صفت آهو

باب نوزدهم در صفت خرگوش باب بستم در صفت کلب باب بست و یکم در صفت روباه

باب بست و دویم در صفت شغال باب بست و سیوم در صفت حدونه باب بست و چهارم در صفت گربه

باب بست و پنجم در صفت دلق باب بست و ششم در صفت خارپشت باب بست و هفتم در صفت موش

باب بست و هشتم در صفت سنوع باب بست و نهم در صفت سمندر باب سیم در صفت خفاش

باب سی و یکم در صفت راسو باب اول در صفت شیر حکیمان گفته اند که عمر شیر از صد سال

نگذرد و شجاعت بشیر تعلق دارد و جالینوس گوید که شیر چنان دلیر باشد که اگر با صد پیل مست در کارزار

در اندازند هیچ عجز نیاورد و روی نگرداند از امیر المومنین علی سوال کردند که شیر چون آواز میکند وجه میگوید به

امیرالمومنین علی فرموده که شیر چون آواز میکند میگوید خداوندا مرا بر آنکس مسلط کن



که عصیان تو میکند
و کفران نعمت
تومی ورزد و شیر
از موش منهزم
شود و رادیان
گویند که شیر دیر

زاید و جالینوس گوید که در همه عالم یکبار زاید و بیم بود که فرزند بخورد
و شیر عالی همت باشد از جوانمردی شیر یکی آنست که چون کسی پیش شیر آید
و سلام کند بسلامت از و بگذرد و هیچ گزندی نکند گویند که شیر ماده با پلنگ
جمع شود چون بزاید یوز باشد و یوز اندر میان جانوران چون استر است
و شیر از درخت سوسن عجب منهزم شود و اندرو خاصیت بسیار است خاصیت اگر پیه شیر در ناسور نهند
درست شود و اگر پیه شیر بر سوختگی آتش نهند سود دارد و اگر پاره ی آهنی بگذارند و با گوگرد زرد
بیامیزند هر که با خود دارد عجایب بیند و اگر شیر بر خود مالند همه دد و دام از و بگریزند و اگر
بر دست و پا مالند سرما باز دارد و هر جا که در مالند موی بر دارد خاصیت زهره اگر زهره شیر

ور شبکور کشد در چشم نه بیند و اگر زهره شیر بخورد دلیر و خونخوار گردد چنانکه از کارهای خطرناک نه

و اگر زهره شیر با زهره گرگ کسی با خود دارد بچشم همه خلق عزیز و محبوب بود و دلیر گردد

خاصیت پوست اگر پوست شیر با خود دارند همه دد و دام از وی بگریزند خاصیت دیده اگر دیده او

با خود دارند بچشم همه خلق محبوب و عزیز باشند **خاصیت پوست چشم** اگر پوست چشم شیر با خود دارند پیش

همه خلق عزیز باشند و دد از وی بگریزد خاصیت پیه ابرو اگر پیه در زیر ابروی او مالند از استانند و بگوید

و بار و عسل بگذارد و بر روی مالد محبوب شود و در هیبت بیفزاید **خاصیت دندان** اگر دندان شیر کسی

با خود دارد بشب دلیر گردد و خاصیت چنگال اگر کسی چنگال شیر از جای ما ویزد هیچ دزد آنجا نگردد

و اگر موی شیر زیر خداوند تب دود کنند سود دارد و اگر در خانه بنهد از پشه ایمن گردد و پشه در آن خانه نیاید خاصیت گوشت

اگر کسی گوشت شیر بخورد دلیر و نامدار شود و اگر بر پوست شیر نشیند از پشه ایمن گردد و اگر پوست شیر در جایگاه

روباه و شغال دود کند همه بگریزند و هرگز باز نیاید **صفت مغز** اگر کسی مغز شیر را بگیرد و در روغن زنبق کند یعنی روغن چوه در گوش

کر شده افکنند شنوا شود صفت خون اگر خون او خشک کرده بر اندام نهند که گنده شده باشد پاک شود **در صفت فیل** فیل بجز

هندوستان

جای دیگر نباشد و اندر

آنجا باشند و گفته که چون

پیل زنده است هزار



باحل

چیات ماده ازان جهت زادنش دشوار است که برود و گیاهی هست که آنرا راوند گویند

بخورد و چون نر با او جمع شود باز نگیرد و اندر میان سرگین پلنک ماده چون بگویند چیزی بیابند

مثال استخوان عنبر اگین سفید و زرد فام و شناختن آن چنانست که اگر بر سر زبان

سوزش بکند و اگر در آب افکند فرو نرود و هر زنی که با خود دارد و اورا فرزند نیاید

و اگر مردی با خود دارد در هیبت بیفزاید و زن ازان قدری بخورد آبستن نشود و این را آزمایش



کرده اند چند بار

در صفت گرگ

ددی مکار باشد

و عظیم بوی پرور باشد

که ده فرسنگ از دنبال

گوسفند برود و از مردم

برهنه عظیم منهزم شود

و نیز از موش بگریزد و اگر ریگ و اگر صدا ازجا که بگریزد که بر روی باشند و بوی پیاز موش

نتواند شنید و اگر پیاز موش با خطمی بکوبند و بر خویشتن آلاید گرگ نزدیک او نرود و ربایند گرگ

بگرگ تعلق دارد و عمر گرگ از پنجاه سال نگذرد و از سلیمان پیغمبر علیه السلام سوال کردند که گرگ

چه میگوید در آواز کردن فرمود میگوید الهی روزی من از مال ظالمان بده و گرگ از مورچه عجب ترسد

و اگر ستوری پای بر استخوان گرگ نهد لنگ شود و حکیمان گویند گرگ چون بیمار شود خاک بخورد به شود

و اگر زنان بر کمیز گرگ کمیز کنند آبستن نشوند و اگر استخوان از گردن بز بیاویزند و در میان

رمه رها کنند گرگ از آن رمه زیان نکند و نیز گویند که چون گرگ سبزه بخورد بیمار شود و چون

خون بخورد درست گردد و دندان خاصیت درویست که در هیچ ددی نیست **دندان** گرگ از

گردن کودک بیاویزند هرگز صرع نیابد و اگر دندان پیشین گرگ در روغن یاسمین افکنند چند

روز بعد از آن آن روغن بر قضیب مالند با هر که جماع کند دوستی افزاید بیرون از حد

و اگر از آن روغن بر رو مالند بر همه کس عزیز باشد و اگر دندان گرگ با خود دارند

سگ بروی بانگ نکند و اگر دندان گرگ بر دندان کودک مالند دندان او بی درد بر آید

و اگر دندان گرگ در پوست شیر گیرند و در گردن اسب بندند از همه اسبان بهتر رود و اگر

کسی خواهد که خصم او از اسب بیفتد دندان گرگ در آن زمین که اسب او ایستاده است

در خاک کند که چون اسب بدواند در سر آن رسد در حال بیفتد **دیده** راست گرگ

و اگر با خود دارند از دد و دام او را بیم نباشد و اگر از گردن کودک بیاویزند بشب نترسد

و اگر دیده گرگ با آب غوره بسایند و در چشم کنند چشم روشن گرداند و تاریکی ببرد و آب باز دارد

گوشت گرگ اگر کسی بخورد بسیار روان بود خاصیت پوست گرگ اگر کسی کمر کند و در میان بندد

[illegible] بار زد چون مرد همان هزار دینار ارزد از جهت آنکه استخوان او عاج باشد و دندان فیل باشد صد من و عمر او از صد سال بگذرد و حکیمان گفته‌اند که هیبت بفیل تعلق دارد و جالینوس گوید که چون پیل مست شود و مصاف سخت کند و پیل از غوک منهزم شود و پیل بغیر زمین هند نماند اگر کسی یک هفته هر روز پنج درم پیه پیل بخورد فربه شود و اگر زهره پیل خشک کرده در چشم کشند سفیده کهنه ببرد و اگر عاج او در سر پا گردن گاو آویزند هیچ ددو دام نزدیک او نشود اگر ریم گوش پیل بخورد کسی دهند بخسپد و بقیاس هفت روز بیدار نشود اگر کفک دهان پیل زنی با خود دارد هرگز آبستن نشود و اگر ناخن پیل خداوند نقرس با خود دارد سود دارد و اگر سرگین پیل در اندام اندایند جنده از اندام بگریزند و اگر سرگین پیل دود در خانه کنند جنده از آن خانه بگریزند و باز نیایند و اگر سرگین پیل زیر خداوند صرع دود کنند سود کند

در صفت پلنگ



پلنگ ددی باشد عظیم با تکبر و از غایت تکبر او آنست که اگر جانوری بالای سر خود بیند قصد او کند و اگر فرصت یابد هلاک کند و اگر سفال از ما وقانیده بر گوشت

برکوشت پراکنده کند بلنک را دهند تا بخورد بمیرد و حکیمان کفته اند که بر کردن بلنک عسل

و عمر بلنک سیصد نکذرد و از سلیمان داود پیغمبر علیهما الصلوة و السلام سوال کردند

که چون بلنک آواز میکند چه میکوید فرمود که میکوید بارخدایا بر جباران و ظالمان و سرکشان مرا

مسلط کن و اندر بلنک خاصیت بسیار است **خاصیت کوشت** جالینوس کوید که اکر کسی

یک هفته کوشت بلنک بخورد فربه شود و قوی دل کردد و اکر خون و کوشت بلنک

با زیتون به پزند و در بینی مالند سود دارد **خاصیت پوست** اکر پوست بلنک کمربند سازند

و در میان بندند با هر که جنک کند مظفر شود **ناف** اکر ناف بلنک با خود دارد سک بر او

بانک نکند و اکر از کردن کودک بیاویزند چشم بد بر او نرسد خاصیت زهره اکر زهره بلنک خشک

کنند و با آب غوره بر بهق بمالند ببرد اما زهره بلنک زهر است و مغز سر او چون کنده شود

هر که بوی او بشنود بیم هلاک باشد و کویند که بلنک را دو مغز بود و یکی زهر قاتل است و یکی دیکر

با عطر بیامیزند و با خود دارند هر که بوی آن بشنود بردارنده مبتلا کردد و مطیع شود

و این مغزها را اخبانی نتوان شناخت که هر دو بنهند و آن یکی که مکس بر آن نشیند و بمیرد

زهر است و آن دیکر که مکس برو نشیند و نمیرد زهر نیست موی بلنک در خانه

دود کنند کژدم از آن خانه بکریزد **دندان** بلنک با دندان موش زهر قاتل باشد

پیه بلنک با پیه موش هر جا که دود کنند هر موش که در آن حوالی باشد آنجا جمع شوند

دلیر خاصه بشب و اگر از پوست گرگ زه کمان سازند چون ازان کمان تیر اندازند هر کمان که
انجا باشد بغیر ازان زه بگسلانند و پوست گرگ خداوند قولنج بر کمر بندد سود دارد **خون**
گرگ اگر کسی بخورد دلیر گردد خاصیت استخوان گرگ اگر کسی در میان سرگاو کنند و از گردن
گوسفند سرکله بیاویزند گرگ ازان نواحی بگریزد خاصیت پیه گرگ اگر بر دست و پا مالند
سرما باز دارد و پیه گرگ بر قضیب مالند و مجامعت کنند دوستی بیفزاید و اگر پیه گرگ
بر دست مالند و دست بر ران خفته نهند و بگویند که مرا خبر ده ازان فلان در سخن آید
و ازان خبر دهد الی آنکه ازان خبر دارد سرگین گرگ خداوند قولنج بخورد سود دارد و اگر
میان سرگین بجویند استخوانها باشد که خداوند صرع و قولنج را سود دارد و اگر سرگین گرگ
در پوست پاره کنند و خداوند نقرس با خود دارد فائده دهد و اگر سرگین گرگ با عسل
و روغن بیامیزند و یک کفچه ازان صاحب قولنج بخورد سود بیند **خاصیت قضیب** اگر قضیب
گرگ خورد کنند و گاه مجامعت لختی ازان با آب دهان تر کنند و بذکر مالند با هر که
مجامعت کند مهر ازو نشکیبد و اگر بدیگی بر پای کنند هر که ازان پاره بخاید جماع را
قوت دهد و اگر ذکر گرگ بنام کسی گره زنند تا آن بسته باشد هیچکس با او جماع نتواند کرد
تا نگشایند چنگال گرگ در بالین کودک نهند نترسد و بشب دلیر گردد موی اگر یک شاخ از موی دنبال
گرگ در گوش نهند مستی باز دارد **خاصیت شش** اگر شش او خشک کنند [illegible]

زهره اگر زهره گرگ با روغن یاسمین بگدازند و بنام کسی قطره ازان بر میان ابروها کند

چون انکس ببیند فریفته شود بروی و اگر مردی زهره گرگ بر ذکر مالد و بازن جماع کند بار گیرد

بفرمان خدا تعالی **خایه** گرگ اگر بسگالند و نمک و آرد جو دران کنند و مرکه را در پهلو کنند پاره

ازان بخورد شفا یابد و اگر خایه گرگ بگیرند و بر زیت [روغن] برابدانید و بشبنه نهند و زیت دران کنند

و سرش محکم کند پس در هنگام مجامعت ازان روغن بر ذکر مالند با هر که شهوت کند بجز او نخواهد و

اگر کعب گرگ بر نیزه بندند بر خصم ظفر یابد و اگر دنب گرگ در رهی در خاک کنند گرگ دران

گذار نکند زبان گرگ با پوست او اگر بر کودک بندد صرع باز دارد و اگر دنب گرگ در دهی در خاک

کنند در ده وران ده نشود بفرمان خدا تعالی **صفت** زبان گرگ و زبان کودک بر کودک بندند [جالینوس گوید که]

و خوشخوی کرده **صفت خوک** خوک جانوری زورمند است و مصاف او سخت باشد [بد] خاصیت



خوک نر و ماده یکدیگر

گاه گاه جنگ کنند

و خوک تا آزاد می

زخمی نخورد جنگ کوتاه

نکند و در دویدن تیز دو

و بسیار در جنگ کردن

دندان بسیار بهم زند و در وی خاصیت هست و در که خنگ زخم برابر زند و بر چپ و راست
نگاه نتواند کرد بسبب آنکه گردن کوتاه دارد و زخم او بغایت سهمگین باشد و بچه بسیار کند و چون
بدو زخم زنند در آب رود و خویشتن را تر کند تا هیچ زخم دیگر بر او کاری نباشد و در وی خاصیت بسیار است
خاصیت جگر هر کرا نعوذ بالله مار بگزد با شراب بخورد و در آن حالت زهر بر او کار نکند و اگر جگر خوک
با عسل بپزند و کسی از آن بخورد هرگز از آن او را بول نگیرد خاک خوک اگر آن خاک که خوک بر آن کین
کرده باشد خداوند صرع با خود دارد سود بیند **خاصیت پیه** خوک اگر در خانه مالند در آن خانه جنگ
و دشمنی پیدا نشود و اگر پیه خوک در سم اسب مالند که سوده و تباه شده یا سرما برده بود درست شود
سرگین خوک اگر کسی سرگین خوک در زیر درخت بادام تلخ یا زردالوی تلخ در مغاک کند



خاک بر ریشه
درخت رسد شیرین
استه گردد موی خوک
در ورق زر بنوردند
و زیر بالین خفته نهند
از خواب بیدار نشود

استخوان اگر استخوان خوک بکوبند و در گردن خداوند تب ربع آویزند سود دارد خاصیت سر و میان

گویند که هرکه سر خوک در زیر بالین نهد تا آن بالش در زیر سر باشد آنکس را خواب نبرد و حکما گفته اند
که با جمعیتی تعلق دارد باد **در صفت موش** اگر در خانه موش بسیار باشد خاکستر بلوط در خانه موشان ریزند
همه بگریزند موش جانوری دزدی است و دشمنت و از نوح نبی سوال کردند که چه میگوید فرمود که میگوید چه بودی
که آدمی را نمی آفریدی و جالینوس گوید که اگر موش را بسوزانند و خاکسترش بدو چرخ کبر نشستند
و بر جای داء الثعلب طلا کنند سود دارد و اگر کسی را مار گزیده باشد موش زنده دو نیم کنند و گرم بدانجا
نهند سود دارد و خون اگر خون موش با زاج سیاه بر پیسی و بهق مالند سود دارد و اگر خون موش خشک
کرده بر جایگاه زخم کارد و شمشیر کنند سود دارد و اگر خون موش بر کژدم گزیده مالند سود دارد
اگر سرگین موش دود کنند قولنج بگشاید و اگر خایه موش زن بخورد آبستن نشود **در صفت انگشت** اگر ناخن ده
کسی که از ناخن جن افتاده باشد با گلاب در پوست موش کنند و بر ره گذر آنکس که خواهد دفن کنند آنکس بری عاشق
شود و اگر سر موش از گردن دیوانه بیاویزند سود دارد و اگر دنبال موش بر کسی بندند که او را درد سر باشد
کم شود و اگر جگر موش



بر بخورد خداوند درد جگر
دهد بهتر شود و اگر دندان
موش بر صاحب درد سر
بندند سود میکند

در صفت خرس جانوری سهمگین است و در جرب با آدمی سنگهای گران برگیرد و برادمی



اندازد و زود آموز
بود و در حد فارس
بسیار بود و در
بهار بسیار فربه
بود و در زمستان
در سوراخی و قوت

او لیسیدن دست و پای خود باشد و از بانگ موش بغایت گریزد و از آتش نیز
نترسد و چون بر اندام او اندک جراحتی افتد تا بدان حد کاود که جراحت بزرگ شود
و خویش را هلاک کند و در خاصیت هست گوشت هر که گوشت خرس بخورد فربه شود و پیه او خداوندان که
و ناسور را سود دارد و اگر دندان خرس بر جای دندان کودک مالند دندان او بی درد برآید و چشم او
در زر کودکان بندد و بر بازو صاحب تب چهارم بندد سود بیند اگر دندان
خرس بر کودک بندند دلیر و زورمند گردد در صفت کفتار کفتار جانوریست
گزنده انا تا بجای که او را سحر نسبت کنند و آواز موزون و نغمه دوست دارد
چنانکه اگر شبی کسی سازی زند یا صوتی موزون گوید ممکن که دران حوالی کفتار باشد و بیاید

وگوشش کند و چون بیمار شود گوشت سگ بخورد درست شود و از جمله خاصیت گفتار



یکی آنست اگر اندامی از آن

او کسی با خود دارد

هر کجا که رود عزیز

و مکرم دارندش

خاصیت دندان گفتار

مادر کودک که شب

در جامه خواب شاشد با او بندد سود کند و اگر دندان گفتار با شاخ موی از آن سوی که درد دندان باشد

با او بندد سود دارد و اگر کسی دندان گفتار را با خود دارد سگ بروی بانگ نکند خاصیت پوستش اگر خداوند

ناسور بر پوست نشیند سود دارد اگر زهره او نیم دانگ مشک را زن را دهند تا بخورد شهوت جماع از و برود

اگر زهره او در چشم کشند روشنا بود و اگر زهره گفتار را در اندام مالند زردی ببرد و سرگین گفتار را در کبوتر

خانه نهند کبوتر بسیار شود و اگر سرگین گفتار بگیرند و از کسی که آماس دارد بر او بندند بهتر شود و اگر سرگین گفتار خداوند درد

سر از خود باز بدو در ساعت به گردد و اگر سر گفتار را در زیر آستانه دری نهند هر جانوری که در وی شکم گفته چون بر آن

آستانه بگذرد بهتر شود دست اگر دست گفتار را در شکم کسی مالند که او را درد شکم کند به گردد و اگر دست آن

گفتار در شکم چون زنده بود ببرند و با خود دارند پیش پادشاهان محترم گردد و قدرش بیفزاید و دارنده اگر خواهد

کودکا

کودکی را باید داد و آن کودک پیش پادشاه برند به بینند که چه مقدار اکرام نماید به او اگر پیه کفتار

بر اندام بمالند ایشان سگ بر او بانگ نکند و اگر پیه کفتار بخورند خشکی برد و اندام سفید گرداند

هر که پیه کفتار بر خود مالد از پلنگ ایمن شود خون اگر کسی خون کفتار بخورد نامهربان شود و خاصیت گوشت

اگر گوشت کفتار بخورند فربه شوند و دلیر و سخت دل گردد و خداوند باد را سود دارد خاصیت موی

اگر موی کون کفتار بگیرند و بسوزانند و در روغن زیت بسرشتند و روغنش بگیرد و هر که را درد مفاصل بود

سود دارد و هر که زبان کفتار با خود دارد سگ بر او بانگ نکند و اگر موی کفتار زنی را که فرزند

نماند با خود دارد فایده کند و اگر قضیب کفتار خشک کند و مر زنی که از آن قدری بخورد شهوانی گردد

و دیگر گفته اند که شهوت از او برود خاصیت فرج هر که فرج کفتار با خود دارد او را دوست دارند

خاصه زنان و اگر جگر کفتار با دنب او بسوزانند و خورد کنند پس در بینی زنی افکنند که آبستن و حایض

نشود سود بیند در صفت یوز یوز جانوریست که بیدار باشد تا بدان حد که اگر جایی شکاری



کرده باشد

بعد از عمری

چون بدان جای

رسد باز داند و طلب

شکار کند و یوز در میان

دوان همچنانست که استر و یوز را ما در شیر است و پدر پلنگ و اگر شیر زد در حالت گشن کردن
ایشان بداند هر دو را بکشد و باشد که پدر شیر باشد و اگر مادر پلنگ باشد و اگر سفال خرما بسایند و بر گوشت
پراکنده کنند و یوز را دهند تا بخورد بمیرد و در او خاصیت بسیار است اگر کسی گوشت یوز بخورد دل قوه را ببرد و قولنج
بگشاید اگر پیه یوز در نقرس مالند سود دارد و اگر گوشت یوز بپزند که بخورند همین خاصیت دارد و اگر خون یوز بگیرند
و بسایه خشک کنند و با شکر سفید بپزند و کسی را که طعام ناگوار بود سود دارد و اگر کسی دندان یوز با خود دارد
همه گزندگان از وی بگریزند اگر بول او زنی بردارد در حال آبستن نشود و اگر مغز یوز را بخورد کسی دهند دیوانه شود

در صفت اسپ

ستور را باسپ تعلق دارد و اسپ جانوری بود و بدان ماند که بخود در خدمت و هیچ



چارپا از اسپ شریف‌تر و رعناتر نیست و نیروی او تا بدان حد است که روزی که مصاف باشد
مرد با سلاح و برگستوان چندان تا صد من بار که باشد تنگ بدو و هیچ چارپا را طاقت آن نباشد

پس

پس دانسته شد که هیچ چهارپا از اسب با نیروتر نیست اگر اسبی شنگ و نافرمان
بردار باشد پیاز موش در دندان او مالند نرم گردد و خاموش شود و در رنگ گردانیدن
از حیلت اگر آب گرم کنند و بر اسب ریزند تا موی از وی برود و چون موی
از وی برآید رنگ دیگر باشد و اگر خواهند اسب سفید سیاه گردد بستانند مرداسنگ
و مازو و زنگار و آهک و زاج و حنا و کال خوذم در سه آب گرم تر باید کرد و بر اسب
اندودن که سیاه شود و اگر خواهند که سیاه سفید گردد اشنان تنک با آب گرم بباید
جوشانید و با ورق خرزهره و آب صنوبر باید گرفت و قلیه در او کردن با مغز جوز
مالند و بر اسب ریختن که سفید شود و اگر خواهند که سفید دیگر بار سیاه شود پوست
جوز تر بباید گرفت و بباید پخت با مورد و نخاله آهن و اسب را پاک شستن و آن آب
بر وی ریختن تا سیاه شود و مدت شش ماه بماند و در وی خاصیت هست گوشت اسب گرم بود
و شکم را نرم کند و معده را قوی دارد و اگر کسی گوشت اسب بخورد بادهای گرم را سود دارد
و قوت زیاده کند زبان اسب بکار آید دیگر همه بکار رود هر که زبان اسب را بخورد زبانش
نیکو شود و مغز سر اسب با روغن یاسمین مرهم سازند و از آن مرهم هر جا که بمالند موی برآرد و اگر
مغز اسب بخورد نادان گردد و اگر مغز اسب با بوره و عسل و مرو بجوشانند تا سخت شود و
آنگاه بر سر جراحت که بنهند به شود خاصیت شیر اگر کسی شیر اسب تشنه بوده بخورد روی را سرخ گرداند

ونشاط آورد و اگر زنی شیر اسپ به بینه کند و با خود بر دارد اندامش تنگ و گرم گردد
و اگر شیر دان اسپ با انگبین بزنی دهند تا بخورد شهوت لذیذ گردد و اگر شیر اسپ
با شکر بیامیزند و مرهم سازند مرزا که از آن مرهم بخود بر دارد آبستن نشود و اگر
سرگین اسپ بر رکوی بندند و بر جراحت نهند سود دارد و اگر سرگین اسپ تازی
بفشارند و آن آب در گوش چکانند گرانی ببرد و اگر سرگین اسپ زیر زنی دود کنند
که دیر زاید فرزند مرده و زنده از وی جدا گردد **خاصیت پیه** اگر پیه اسپ بر جراحت نهند یا ریشی
که سخت باشد نرم گرداند **خاصیت سم** اگر سم اسپ جایی دود کنند مگس و زنبور بگریزند و اگر
سم اسپ بسوزانند خاکستر آن با روغن یاسمین بسرشتند و زن را دهند تا بقدری بشم
بخود بر گیرد فرزند از وی جدا شود بزودی و اگر سم اسپ با گوگرد فارسی بر آتش نهند
موش بگریزد و خون اسپ بگیرند و بزیت معجون کنند و بر پای مالند بوی پای ببرد
و خوش بوی گردد **خاصیت زهره** اگر زهره اسپ بخورد کسی دهند
مفلوج گردد خاصیت موی دنبال اسپ بگیرند و بنام کسی که خواهند
هفت گره بزنند و بهر گرهی بگویند فلان بنت فلان را بستم
خواب و در زیر بالین نهند خوابش نیاید و اگر موی پیشانی اسپ
بطعامی کنند و بخورد کسی دهند تا لال شود و اگر دندان

اسپ بگردن آهن کودک آویزند دندانش پدید برآید **در صفت استر**
در میان جانوران همچنانست که بوزه و استر در میان جانوران عظیم رنج تواند کشید



و بیدار است تا حدی که اگر وقتی براهی گذشته باشد بعد از مدت ده سال
آنجا بگذرد و اگر راه پیدا نبود یا شب باشد راه گم نکند و باز داند و بغایت لجوج
باشد و شهوت دوست نباشد اما اگر گشن کنند ماده در وقت زادن هلاک
گردد و ازین جهت قفل بر فرج و قضیب استر زنند تا اگر وقتی اتفاق افتد گشن
نتوانند کرد و خر با اسپ جمع شود استر آید و اگر اتفاق افتد اسپ با خر گور گشن
هم استر آید اما نادر افتد و درو خاصیت هست **مغز سر** استر با روغن یاسمین گرم کنند

هرجا که بمالند موی برآید **دل** اگر زنی دل استر بخورد هرگز آبستن نشود **سم** اگر سم
استر بسوزانند و خاکسترش با روغن زیت مرهم کنند هرجا که طلا کنند بدو هفته
برآید ریم گوش استر بخورد کسی دهند بیهوش گردد و اگر بر ناف زن اندایند
آبستن نشود و اگر ریم گوش استر بر پوست بکنند و تعویذ سازند و زن با خود دارد
بار نگیرد و اگر خون استر زن بقدری پشم با خود بردارد آبستن نشود **در صفت حمار** جانوری
رنج کش و در طبع او شوخی بسیار باشد که در هیچ چهارپای دیگر نیست و حس او



بدان حد است که اگر یک نوبت راهی دیده باشد گم نکند و اگر خربنده راه گم کند
خر را رها کند که راه پیدا کند و خر که آواز میکند لعنت بر راه دار میکند و از کتاب نزهه نقلست
که اگر از آن خاک که خر در آن مراغه کرده باشد یک مشت بیاویزند و در زیر خانه ایند ف نند

دم و مانی بر سر آن خوان نان خورند همه یک بار بخندند و گفته اند که چون خر نر و ماده
در کار باشند موی از دنبال خر نر بگسلانند هر که آن موی بردارد و پیوسته حیران او
قایم شود و آنکه بهتر خواهد زهره کلاغ سیاه با موی مذکور بر ران بندد و نیکوتر بود
و گفته اند که چون خر بانگ کند سگ را پشت بدرد و هم در کتاب نزح گفته اند
که بعضی خوازاد در گردن خری بر مثال مهره پیدا گردد و آن پازهری بزرگ است و چاره
گرفتن آن آنست که استره تیز برگشند و بچابک دستی آنجا بشکافند و بیرون
آرند نرم باشد در آب افگنند سنگی گرد سفید زرد فام و آن پازهر باشد
و سودمند باشد از جهت گزندگی و ریشها با خود دارد و چشم مردم عزیز بود
و ورم و زهره را داد و علتها را علی الخصوص هرچه تعلق بزهر دارد و هر که آن مهره را قیمتی
نهند و حکیمان گویند که اگر سنگی از دنبال خر بیاویزند بانگ نکند و اگر گوشش بر بینی
ببندند یا گوشش بروغن چرب کنند همین فعل کند و گویند اگر کسی را کژدم بگزد و بر خر نشیند
وارونه درد ساکن گردد و اگر کسی را کژدم بگزد بگوش خر بگوید که مرا کژدم گزید دردش
بنشیند و اگر کسی را علتی در انگشت باشد هیچکس نگوید برود در گوش خر نهد ساکن شود
خاصیت سم اگر سم خر در خانه دفن کنند هیچکس در آن خانه خواب نتواند کرد و پوست خر
مصروع را بر آن نشانند سود بیند و اگر پوست خر در خانه دود کنند جمله جهندگان بگریزند و

بر دندان نهند درد ببرد و اگر زنان با خود دارد بار نگیرد و اگر در گردن کودک آویزند تب

سرگین خر چون تر باشند بفشارند و سه قطره آب در بینی کسی چکانند که خون ازان آید باز دارد

و اگر بر جراحت نهند به گردد و اگر سرگین خر بسوزانند و مازوی کتان سوخته و سیاهی دیگ

و نمک همه با هم بیامیزند و بر جراحت کنند که ریم آید به گردد و اگر شیر خر گرم کسی بخورد

و بمیرد و هیچکس ازین زهر مگر سرگین آدمی خشک شده دهند او را و اگر زنان را در رحم ریشی باشد

پاره پنبه بشیر خر تر کنند و نخوستین برگیرد و رست شود و شیر خر چون سرد بود از جمله پازهر بود

جالینوس گوید که هر جگر خر خود کنند و بر دو درم سنگ یکدرم جاوشیر در افکند دیوانه

و مصروع چون ازان بخورد منفعت بیند و برو هفته به شود و اگر جگر خر خشک کنند و بر مصروع

بندند فایده دهد مغز سر خر اگر مرد در خانه بمالند دران خانه جنگ و آشوب پیدا شود

و اگر کسی بخورد مفلوج گردد و نادان و مغز خر کسی که داروی بد خورده باشد

سود کند و اگر کسی را که مار گزیده باشد مغز خر دران بندند درد بنشانند و اگر در پیوند مالند

سود دارد و اگر ریم گوشت خر دانگی با شراب بخورد کسی دهند بیهوش گردد و اگر خون خر

بخورد کسی دهند دلیر و خونریز گردد و اگر پیه خر بگیرند و بروغن گسند روس بیامیزند بهر اعضا

که براندایند ریش گردد و بیم هلاک بود و اگر پیه خر جائی دود کنند مار بگریزد و اگر سم خر

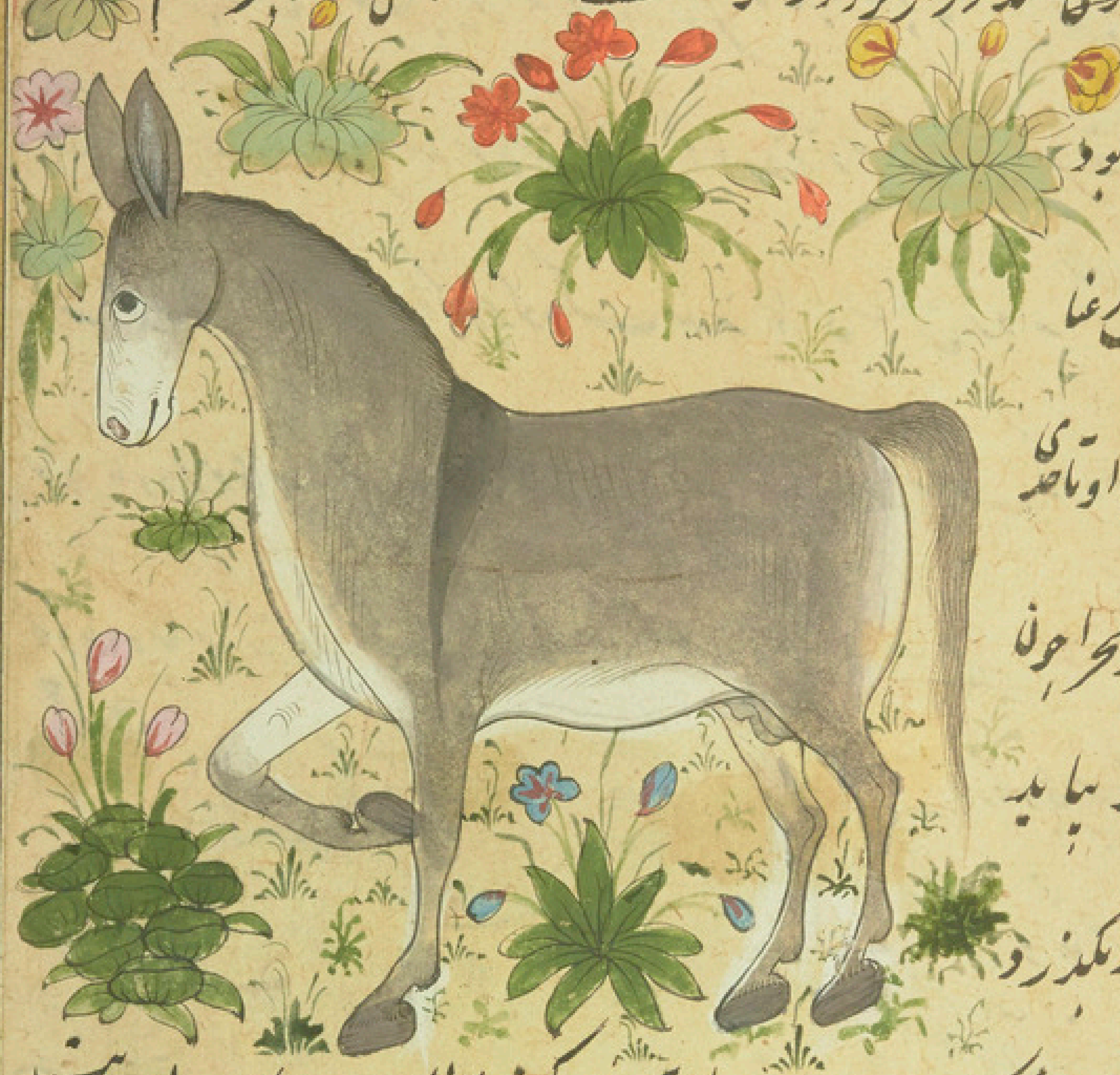
ریزه ریزه دود کنند مگس بگریزد و اگر از سم دست راست خر انگشترین سازند و صاحب صرع در انگشت

دست راست کند سود دهد اگر سر خر خشک کنند و بکوبند و در پوست آهو بندند و با

خود نگه دارند در میان مردم محبوب گردد و اگر قضیب خر خشک کرده بسوزانند و با روغن زیت

بر موی مالند دراز گردد و اگر خشک کنند همان فعل کند که سرزر الغنم

در صفت گور خر



جانوری بود
بغایت رعنا
و رعنایی او تا حدی
بود که در صحرا چون
سوار ببیند بیاید
و پیش او بگذرد

و خود را بر او عرض کند و هم جانوری چون البستی نشوند کشتن گور نگذارند الحم گور و لحم او بغایت

لطیف است و سرد کسی که خورد باد و ماکرم ازو برود و قولنج را سود دارد و درد سر را عظیم

سود دارد و درد پشت را نیز فایده کند مغز گور خر خوردن دست و پای را سست گرداند و اگر

مغز سر گور خر بر گزیدن مار بندند سود دارد و مثل مغز خر است و در همه نوع منفعت کند و اگر سر

مغز سر خر گور با مغز استخوان او با روغن گل بگدازند و بر نقرس نهند سود دارد و در بسیاران نافع باشد

و اگر مغز سر او با کرفس و انگبین بیامیزند و بر آتش بجوشانند و بخورد کسی دهند که او را بیماری دق باشد بناشتا

چند نوبت و بگرمابه رود و درست شود و اگر زهره خرگور بگیرند و خشک کنند و با شکر بیامیزند

و بر بینه و بخورد کسی دهند که او را ناسور باشد سودمند است پیه اگر پیه او بگیرند

و بگدازند و با روغن گل بیامیزند و هر شب بینی و گوش بدان چرب کنند خشکی ببرد و اگر پیه خرگور

بخورد کسی دهند که در بستر شاشد سود کند و اگر پیه او با روغن زیت بیامیزند و در کلف

مالند سود کند اگر پوست خرگور بر کودک بندند بیماری ساکن گرداند اگر سرگین

خرگور ماده بر موی بندد موی را سخت کند. و اگر سرگین خرگور خشک کرده بسایند و با زهره

گاو ماده بیامیزند بموی کشند موی را جعد و سیاه گرداند والله اعلم **در صفت گاو**



درگاو عجایب بسیار است

و خاصیت دارد

گاو چون آواز میکنند

و میگوید که مرا

عجب می‌آید

اگر کسی که عمرش بسر میکند

و او آسوده می‌نشیند گاو جانوری زورمند است و هیچ جانور به نیروی گاو نیست

و بسیار منافع آدمی بهوند و هیچگونه نجیبه‌تر و زورمندتر از و نباشد و اگر کسی خواهد

واگر سرگین گاو بر گزند کی بهد سود دارد و اگر سرگین گاو با زهره او زیر زنی دود کنند
زهدان ازو بیفتد زیرا که از حیض پاک شود سرگین گاو بر آن جایگاه بند پاک شود

در صفت زهره گاو هر گرا درد خایه باشد زهره گاو در خصیه مالد درد بنشاند و اگر زهره گاو
با روغن یاسمین زنان بخورند از حیض پاک شوند و اگر زهره گاو با آب انار در گوش چکانند



درد بنشاند و اگر زهره گاو با قطران بیامیزند و بر شقیقه مالند سود دارد و اگر زهره گاو بر چنگال خروس مالند
بانگ کند و بر زند و نشاط آورد و اگر زهره گاو خشک کرده زن بردارد فرج تنگ کند و اگر کسی بخورد خناق زهره گاو
ازو ببرد و اگر زهره گاو بر دیوار خانه مالند گزندگان بگریزند و اگر زهره گاو بر میوه خام مالند پخته کند و اگر زهره
گاو با قطران بیامیزند و بر کل مالند موی برآورد و اگر زهره گاو بر قضیب مالند قوی کند و اگر زهره بخورند اندام
زم کند و اگر زهره گاو با آب خطمی بسرشند و سر بدان بشویند بشوره ببرد و اگر زهره گاو ماده با روغن بیامیزند و قدری بکلف
قطران در آن کنند و در گوش چکانند درد بنشاند و اگر زهره گاو ماده و تخم حنظل و بادیان کوفته بر مقعد قولنجی مالند
قولنج بگشاید و اگر زهره گاو بر کلف مالند کلف ببرد و اگر زهره گاو ماده در گوش صاحب درد چشم چکانند سود دارد

که شاخ گاو که کج باشد راست گرداند چاره آنست که نان گرم چند کرت بشاخ گاو در گیرد

تا نرم شود آنگاه چنانکه باید راست کند و خم دهد و آب سرد بران ریزد راست باشد

و اگر گاو را سر چوب کشند بانگ نکند و اگر زیبق در گوش گاو ریزند در ساعت بمیرد

و جالینوس گوید که گوشت گاو گران است و بدگوار و خشکی دارد و سرد است و هر کس را

که از خوردن آن چاره نیست آن را بسرکه و زعفران و دبا باید پخت و قاقله و زیره و فلفل و سداب

در دیگ باید کرد پس بخایند شیرین کنند تا زیان نکند اگر خون گاو بر جراحتی مالند

که خون از آن باز نمی ایستد و در زمان باز ایستد اگر کسی را خون از بینی آید و نه بندد و سرگین گاو



گرم بر پیشانی او باید بست تا باز ایستد و هر زنی که باردار و سرگین گاو بهش او دود

کند در حال بار بنهد و سرگین گاو ماده با خاکستر و روغن زیت بسرشتند و

در نقرس بندد و در دبستانند و اگر سرگین گاو خشک صاحب استسقا بخورد سود دارد و اگر

واگر زهره گاو با زهره ماهی با خرما یکجا بر چشم سیاه کنند و زن بخورد بر کیسهٔ حیض باشد و بار گیرد

و اگر زهره گاو با بادام و لشک گوسفند بسرکه نهند تا نرم گردد و بر ریش سر اندایند به گردد و اگر

گندم را بوی کنند بزهره گاو و آنکه بکارند گندم موش نخورد و کرم نخورد و مورچه در نیفتد اگر کعب گاو بسوزانند

و با کتیرا و زهره گاو بیامیزند و بر کلف مالند سود دارد و اگر کعب گاو بسوزانند اندر شیر کنند و بر دندان

نهند درد ببرد و اگر در سرکه و انگبین بیامیزند صاحب سپرز بنوشد سود دارد و اگر موی گاو گوشش گاو

در طعامی کنند و بخورد کسی دهند لال شود و بیم هلاک باشد اگر بسوزانند و خاکسترش بجایگاه ریش پراکنده کنند

خشک گرداند استخوان گاو ماده اگر بسوزانند تا خاکستر شود و با خون سیاوشان و نمک اندرانی با آب بیامیزند

و بر ریش مردم و چهارپا نهند خصوصا اسپ درست شود اگر کسی سرگاو ماده بسوزانند تا خاکستر شود و پس بسایند و اندر سرکه

کنه کنند و بر آنجا اندایند که کلف و بهق بود اندر آفتاب بدارند نیک شود و اگر سرگاو در خرمن بسوزانند و بسایند

با گشنیز خداوند تب چهارم بخورد سود دارد والله اعلم

در صفت گاو زرد

در گاو زرد چند گانه

چند خاصیت هست

اگر مغز گاو

زرد با روغن گل

بگدازند و در گوش کنند

درد ببرد و اگر مغز



استخوان با روغن جوز بگدازند و در دست و پای مالند که خشک شده باشد باصلاح آید اگر بول گا

رزو با عسل بیامیزند و در چشم کشند شب کوری ببرد اگر قضیب گاو رزو بزنان دهند که مرد دوست

ندارد و سود مند نیز بود اگر پشکش گاو رزو یا سیاه با آرد جو بیامیزند تا چون مرهم شود و بر سر اندازند

و درد سر را سود دارد

در صفت گوساله

گوساله نیز چند خاصیت دارد



اگر زهره گوساله در خانه بریزند کیک انجا گرد آید و اگر خواهند که موش و مگس

یکجا گرد آیند دیوار خانه را بزهره گوساله بباید شست اگر خایه

گوساله خشک کنند و بکوبند و بخورد جماع کردن بغایت افزاید اگر بول

گوساله یکقطره بگوش چکانند باد بشکند اگر مغز گوساله بر روی کودک گرینده

مالند زیرک گردد و اگر مغز استخوان او بگدازند و روغنش بگیرند بر بینی طلا کنند

خواب خوش آرد و مغز تر گرداند **در صفت گاو کوهی** گاو کوهی با بار و شمنی عظیم وارد

اگر یکی و اگر هزار باشد زنهار ند هند سروی بسیار شاخ باشند و باشد که زیادت بود



گویند چون مست

شود نفس بر سوراخ

مار نهد و مار نفس بخود

کشد و مار بتعجیل

بیرون آید و چون

مار بیرون آید و زمان

خورد و در گوشت چشم او

پیدا شود و آب چشم او روانه شود و هلاک کردد و مغز از سر او بدر افتد و گنده شود چون مغز گنده شود

کرم درو افتد کرم کرم خورد تا یک کرم افتد و ان کرم مار افعی شود و گاو کوهی اندر گاه هیجا

با نیروی هر چه تمامتر بود و اندرو خاصیت باشد اگر سرگو[س]فند با سم او در آتش نهند مار

و پشه بگریزد و اگر سر او بسوهان بسایند و با انگبین بسرشند هر که از ان بخورد کرم

معده بمیرد و هر که از شکم او خون رود سه درم سنگ تخم حماض بسایند و بخورد خون از

شکم باز دارد و طبع سخت کند اگر مار گزیده پوست او با خود دارد درست شود اگر قضیب او

خشک کنند و بسوزانند و آب انگیبی را که کمیز بسته شود باز خورد بگشاید و اگر خداوند قولنج

سود بیند اگر زهره او بنویسند بعوض مرکب و مهره زنند مانند طلا نماید و اگر در چشم کشند

شب کوری ببرد و اگر مغز او بسوزانند و بسایند و با سرکه بسرشتند و بر دندان که درد

صعب کند نهند سود دارد **در صفت کوسفند** در چاره دشمن جستن هیچ جانوری عاجزتر



از کوسفند نباشد
که چون دشمن دید
هیچ چاره نتواند کرد
و خویشتن بدو تسلیم
نماید ولیکن در کشتی کردن
هیچ جانوری قوی تر

از کوسفند نباشد گویند که هشتاد نوبت بر ماده جهد و هیچ جانور دیگر این طاقت ندارد

و در کار کشتی کردن گویند که اگر بیشتر کوسفندان بر پشت آیند دلیل بر سالی نیکو و اگر جوانان بر پشت آیند

دلیل آنکه سال نیک نباشد و اندر خاصیت بسیار است گوشت او تمام قوتی دارد و هر که

بسیار خورد خاصیت آن دارد که خشکی از و ببرد و قوی گردد و گویند پیوسته خوردن دل سخت

گرداند و اگر جگر کوسفند بریان کنند و بخورند شکم نرم سخت گرداند و اگر جگر کوشتی بر

هز سنگ کنند و بر آتش نهند تا آب بگیرد و بس نفلفل و دار فلفل سوده بر آن پراکنند هر که در چشم کشد

شب کوری ببرد شیر گوسفند هر که غرغره کند آواز بکشاید و اگر شیر و روغن گرم کنند

و کسی را دهند که داروی بد خورده باشد سود دارد مغز سر گوسفند بر روغن گل بیامیزند

و اندر بندها نهند سود دهد مار را رم گرداند اگر زیم بغل گوسفند مقدار یک باقلا با مرهم بیامیزند

و باد افکن را دهند تا بخورد سود دارد و اگر استخوان گوسفند بسوزانند و خاکسترش با شیر زنان

مرهم کنند و بر ریشی نهند که درو کرم بود کرم را بکشد سود دارد سرگین گوسفند با روغن

گل بیامیزند و مرهم کنند و در سوختها نهند که درد کند درست شود و اگر سرگین گوسفند بر ورم بندند سود دارد

و اگر سرگین گوسفند دود کنند جهنده بگریزد و اگر سرگین گوسفند با انگبین بر زخم جرب نهند در دور کند

و اگر سرگین گوسفند با آرد جو بیامیزند و بر ورمهای سخت نهند اماسی که بر زانو که درد کند طلا کنند سود

دارد و این آزموده است و مولف کتاب آزمایش کرده است و درست آمده است و اگر شنک گوسفند

بسوزانند لطیف تر باشد و منفعت کند و داء الثعلب را و طبی بلد افتادن را و افتادن موی سر و ریش را و خارش

و این گوهری را سیاه باشد و اگر شنک گوسفند بگیرند و با همچنان جو در جائی کنند و چندان آب بر آن ریزند

که مرد ورا بپوشند پس بنهند تا آب بشود آنگاه خشک کنند و بکوبند و بر که خمیر کرده بر روی عالم

ابله بهر دو پاک گرداند و اگر سرگین گوسفند غرغره کنند آواز باز آید جالینوس گفته که

هر کرا مار بگزد پوست بز گرم بران نهند سود دارد و زخم همه چند کارا سود دارد و در کتاب بریج

گفته اند که هر که چهار پوست گوسفند پر باد کند و از چهار گوشه خانه بیاویزد آواز بیمار از آن خانه بیرون

نرود زهره گوسفند اگر کسی را درد گرده باشد زهره با قاذیا شکر بخورد درد ببرد اگر زهره بز

در گوش چکانند درد بنشاند اگر زهره گوسفند خشک کرده بسایند و در چشم کشند هرگز درد چشم نبینند



اگر زهره گوسفند در ذکر مالند با هر که مجامعت کند دوستی بیفزاید زهره او با روغن گل بیامیزند

و با بیگرم بخورد کسی دهند که ضیق نفس و در شته باشد او را سود دارد و اگر زهره گوسفند و نوشادر با هم

بسایند بر هر جایی که بمالند هرگز موی بر نیاید و اگر زهره گوسفند بر زیر ناف کودک مالند شکم براند

و اگر زهره گوسفند در خانه دود کنند گزندگان بگریزند اگر زهره گوسفند با کافور قطره در گوش چکانند

درد ساکن گرداند و اگر مغز دانه شفتالو با زهره گوسفند بکوبند و شیاف کنند کسی را که خارش مقعد و کرمک

خورد زحمت دهد سود دارد و اگر زهره گوسفند خشک کنند و بسایند و در چشم کشند تاریکی و شب کوری برود

صفت

صفت خون اگر کسی خون گوسفند بخورد دلیر و سخت دل گردد و اگر زنان دشوار زاید پاره
سر گوسفند در پیش او در آتش نهند در ساعت فارغ شود و اگر سر گوسفند با جامه او بسوزانند
و با زروه تخم مرغ طلا کنند در ساعت درد شقیقه ساکن شود و اگر سر گوسفند بر زیر
بالین بیمار نهند تا آن نهاده باشد بیدار نشود و اگر سر زن سفید بسوزانند و بر جایگاه سوخته پراکنند
درست شود اگر گرده گوسفند بریان کنند و قطره ازان در چشم شب کور کنند
منفعت کند اگر پیه زهره بر ذکر طلا کنند قوی گردد و اگر پیه با بادام تلخ و مغز دانه
زرد آلوی تلخ همه به یکجا بکوبند و پیش دود افکنند چون بخورد بمیرد و حال
اگر ریم پستان گوسفند با هم چندان صمغ عربی بخورد که او را باد گیرد
درست گردد و اگر پشم گوسفند در زیر کودک دود کنند در جامه خواب نشاشد ریش بر
رضا وند تب بیاویزند تب ازو برود و اگر شکنبه گوسفند همچنان با سرگین اندر بالین بریزند بر زمین
کنند هر چند کرم که دران نواحی باشد همه انجا جمع شوند **در صفت بزغاله** بزغاله را خاصیت هست اگر



گُرّه بزکه و بساعت بهنهند قلیه کنند و کسی را که داروی بد خورده باشد بخورد سود دارد و شش بزغاله

در زیر بالین همین خاصیت دارد و اگر شاخ بزغاله در زیر بالین کسی نهند هر چه کرده باشد در خواب باز گوید

اگر کسی داروی بد خورده باشد خون بزغاله بخورد سود دارد **در صفت بره** برّه را چند خاصیت هست



اگر پیه برّه گوفته با بادام تلخ و مغز زردالو جائی نهند هر جانوری که آنرا بخورد بمیرد گوشت بره بر کلف و لکه رو شود دارد و زهره بره بمالند

زنان برابرو مالند ابروشان سیاه و روشن و لطیف گردد و اگر زهرهٔ برّه با قطره آب و عسل در گوش

چکانند درد را ساکن گرداند و زهرهٔ بره بسیار خاصیتی عظیم و منفعتی دارد از آن جمله اگر نعوذ بالله اگر کسی را درد گلو سخت باشد

چون زهره بره بران طلا کنند و ساکن شود **در صفت** میش را چند الکانه چند خاصیت هست



پستان میش با زهر است هر که داروی بد خورده باشد چون پستان میش

بخورد سود دارد و شیر میش گرم بگیرند و کتاب بران نویسند چون خشک شود

نه ببندد چون در آب اندازد خوشته پیدا کرد و اگر یک رطل شیر میش بگیرند و همچنان آب بر وی افکنند

و بزنند تا آب برود پس شکر سفید بر او افکنند و چند روز از ترشی احتراز کنند و درد سینه را بهتر

و دیگر منفعت آرد و اگر پشم میش فتیله کنند و بر دست صاحب نقرس بندند سود دارد گوشت

میش اگر کسی را طحال باشد گوشت پشت مازوی میش بر آتش کباب کنند و از آن آتش برگیرند

و در سرکه افکنند پس بخاید و سرکه بیاشامد و چون گوشت خائیده باشد چرم میش ببندد از د سود

ببندد و اگر کسی داروی بد خورده باشد گوشتابه میش بنوشد سود دارد و اگر گرده میش بریان کرده

کسی که بخورد شکم باز دارد و اگر سر میش همچنان با مغز بر آتش نهند تا بجوشد پس آرد کرده و زرده

و هلیله با آن بیامیزند و بپزند تا چون مرهمی شود بهر جا که شکسته باشد بنهند درد ساکن گرداند و درست

کرده اگر پیه میش با آرد جو بیامیزند و خشک کنند و انگبین و صبر اندرو کنند و بر پستان زنان نهند که درد کنند

و نیز بر همه اماسها سود دارد **در صفت گاو میش** گویند حیوانی از نخیه است و گویند بخسبد



تا جمله حیوانات از خود دور کند و جالینوس گوید که تمساح را هلاک کند باشنده سلاح تمساح

و قوت او در آب رود و تمساح هلاک کند و از برای این معنی در کنار رود نیل مصر

گاومیش رها کرده اند از برای دفع تمساح و جانوران دریائی و گویند که گاومیش چون شیر ببیند قصد او کند

و هیچ محابا نکند و از پشه در آب رود و گویند که چون بزرگ شود بر مادر جهد و قصد او کند و خاصیت

گاومیش آنست که نخسبد و گوشت گاومیش گرم است تولد بلغم کند و گویند در دماغ گاومیش

کرمی باشد آن کرم زنده بر کسی بندند نخسبد خاصیت پیه او اگر پیه گاومیش بگدازند و با نمک طلا سازند

کلف و برص و جرب را زایل کند و آزموده است **باب در صفت زرافه** که اشتر گاو پلنگ

خوانند از برای آن که گردن او بگردن شتر ماند و رنگ رنگ پلنگ و سم او بسم گاو و گردن او دراز و پای او کوتاه

و ذنب او

بذنب آهو

گویند

در حبشه شتر بسیار است

و در آنجا گاو کوهی هم

بسیار است

گاو کوهی نیز بیاید



و یا شتر

26

وبا اشتر ماده جنس جمع شود و اشتر بارگیرد چون زاید جانور زرانه بیاورد حکیمان هند گویند

گاو باشد که گاو کوهی ماده بیاید شتر با او جمع شود زرانه بیاورد که گاو کوهی با شتر جمع شود یک بچه بیارد

وآن بچه بچهل روز از مادر برآید از جهت آنکه گردن زرانه دراز است یکبار از فرج برون نمیتواند

پس سر بچه پاره بیرون می آید تا از آن زمان که سر او بر زمین رسد از آن طرف مادر چرا کند و از

طرف بچه تا جانب روی زنگذرد و بچه بیرون آید و عمر زرانه از صد سال بگذرد و گویند که در خاصیت زرانه چیزی معلوم

نشد از آن شرح خاصیت او گفته نشد و گویند در حبشه چون گرمای گرم در آید جانوران شهری روی در بیابان

نهادند و جانوران وحشی با ایشان جمع شوند از ایشان جانوران عجیبه پیدا شود چون زرانه وغیره والله اعلم

باب در صفت گوسفند کوهی حکما گویند که جنسی بود و این گوسفند کوهی عجب دا



وگویند همه جمع
شوند و چون چرا
کنند یکی بر بالا دواند
و دیده بان ایشان
بود تا دیگران
چرا کنند

تا اگر دشمنی پیدا آید آن یکی آگاهی دهد و در وقت طلوع سهیل دفعه جمع آ

نگاه میکنند تا یکی شتر سهیل بیند او را مقدم دارند و همه متابع او گردند تا سال دیگر و نیز چون در از کوه در
ر بوقت کشش کردن که بصحرا آیند و از کوه بکوهی دیگر گذار کنند و در آن وقت مست عظیم باشد چنانکه
از هیچ چیز حذر نکنند و خبر ندارند و گوسفند کوهی باشد که مقدار هزار گز خود را از کوه بزیر اندازد
بسر او المی نرسد و عجایب دیگر او را آنست که چون در کمر باشد و صیاد تیر بر وی زند تیر را دفع می کند
و تامل کن که او را از کجا معلوم شد که دفع مضرت چون می باید کرد اگر زهره گوسفند کوهی با روغن زیت
بیامیزند و در دیوانخانه اندازند هیچ پشه در آن خانه نرود و اگر خون گوسفند کوهی بر لکه مالند
سود دارد و اگر خون او بر یاقوت مالند و در آتش اندازند و چون بیرون آورند بشویند رنگ او بهتر
باشد و اگر خون او دیوانه بخورد درست شود و ریگ از مثانه پاک کند اگر سرگین گوسفند کوهی
بر کژدم گزیده بندند در وقت بیاساید و گوشت او هر که بخورد فربه گردد و دیوانه را هم سود دارد و اگر خایه او
بریان کنند و بخورند قوت مجامعت دهد شاخ او با سه درم شکر طبرزد بسایند و بخورد خون از شکم باز دارد دنبال
دنبال او بسوزانند و با نبید کهنه بر ذکر مالند قوی گردد و سخت شود و استخوان او صاحب تب با خود دارد سود دارد
اگر شیر گوسفند کوهی کژدم گزیده دهند منفعت کند زهر مار را منفعت کند داروی بدر را اگر لعاب او زنی بار دارد خورد کودک بیندازد

در صفت
کوهی و احوال او



مثل

مثل احوال گوزن نیست می گویند که چون صیاد قصد او کند خود را از کوه در اندازند اگر یک و اگر
صد باشد و گویند که در سر بز کوهی دو سوراخ باشد که نفس از آن دو سوراخ زنند و چون مار با او بگزد
سرطان بخورد به گردد و گویند سه روز و سه شب از آب صبر کند و اگر بز کوهی از پس گرگ برود
بچه بنهد از دو گویند بز کوهی ماهی دوست دارد و ماهی او را دوست دارد و بز کوهی قصد ساحل کند
تا ماهی بیند و گویند صیادان این دانسته اند پوست بز کوهی پوشند تا ماهیان قصد او کنند بعد از آن صید
کنند و در وی خاصیت هست جالینوس گوید زهره بز کوهی تریاق است و اگر جگر بز کوهی بریان کنند و بگذارند
تا خشک شود آنگاه بسایند و در چشم کشند روشنائی بیفزاید و چشم را نافع بود گوشت بز کوهی خوردن
تب ربع آورد اگر پیه بز کوهی بشنود هلاک شود اگر پیه بز کوهی طلا سازد و بر گزیدن عقرب و زنبور
درد بنشاند و عقرب اگر بوی پیه بز کوهی بشنود هلاک شود و پیه بز کوهی نافع بود از برای هر ضربانی و المی که
در پشت یا در کمر باشد و اگر بر آب بشینند قضیب را نافع بود و اگر از پوست بز کوهی سفره
سازند چون در آن سفره خورده باشد موش گرد آن نگردد و اگر ذنب بز کوهی بسوزانند
و خاکستر آن با روغن در زیر قدم مالند از رفتن باز نمانند و اگر موی بز کوهی بر آتش
نهند چندان که از بوی آن مگس بگریزد و اگر موی دنبال بز کوهی بخورد کسی دهند زهر قاتل باشد
و هم هلاک باشد نباید خوردن که زهر است و دیگر بسیار خواص در وی هست
والله اعلم والحکم **باب در صفت اشتر** از بهایم هیچ بهایم از اشتر

کینه ور تر نیست تا غایتی کینه ور بود که گویند یکی با شتری جفای میکند

و مردی سنگی زد
شتر
ز دو سال دیگر
مست بود
شتر
و هم آنجا که میکند
از قضا آن مرد
هم آنجا استاده
رفت
بود آن مرد را بگر
و هر چند مردم
تا آن شتر میزدند



رها نکرد تا هلاک شد و هر شتری که چشم او بر ستاره سهیل افتد بمیرد و چون شتر بیمار شود
برگ بلوط بخورد درست گردد و حکیمان گویند تواضع و خاموشی بشتر تعلق دارد
از امیر المومنین علی سوال کردند که شتر چون آواز میدهد چه میگوید فرمود میگوید
یارب لعنت مومنان ده بر کافران و اندرو خاصیت بسیار است در خاصیت شتر
اگر کف دهان شتر بگیرند و در حوض گرمابه کنند هر که از آن آب بر سر ریزد قضیب او برخیزد

وسخت شود اگر کسی را کف دهان شتر دهند صرعی شود و هر سر ماه بیفتد اگر مغز
استخوان شتر با انگبین برآمیزند و بخورد صاحب درد گلو دهند درد بنشاند
و اگر مغز شتر بگدازند و بروغن زنبق بیامیزند و بر جایگاه زخم مار یا کژدم یا غیره نهند
درد بنشاند اگر مغز استخوان شتر یک مثقال بروغن کنجد در چشم مالند تاریکی ببرد و اگر مغز استخوان شتر
با انگبین کسی بخورد درد پهلو ببرد و اگر شقیقه شتر کسی مقداری بخورد هرگز او را درد گلو نباشد
اگر موی شتر بسوزانند و خاکستر او بر جراحت نهند سود دارد و همچنین اگر در بینی افکنند
خون از بینی باز دارد و اگر دل شتر بریان کنند و بخورند دلیر و قوی دل گردند اگر استخوان ساق
شتر لختی بکوبند و اندر آب کنند و آن آب در سوراخ موش ریزند همه بگریزند
و نیز گویند که بمیرند اگر کسی بیمار و روی زرد باشد شش شتر گرم بر آن نهند
زردی و بیماری را سود دارد اگر کوهان شتر با روغن استخوان زردالو در چشم کنند
و بر ناسور نهند سود دارد و اگر شش شتر سگ بخورد بیمار گردد و اگر کوهان شتر بگدازند
و پیاز اندرو کنند بعد از آن در خل طعام کنند هر که بخورد خوشخوی گردد و اگر سرگین شتر
بر نقرس طلا کنند سود دارد و سرگین شتر عرق النار را سود دارد و سرگین شتر از گردن
اسپی بیاویزند که از شتر ترسد سود دارد و اگر سرگین شتر در توبره اسپ کنند
تا نیم روز بعد از آن سرگین را بیندازند و جو در آن کنند و بخورد اسپ دهند

از شتر نر سده اگر سرگین بچه شتر در ان زمان که از مادر جدا شود بردارند و لطعامی
کنند و بخورد کودک بد خوه دهند خوشخوی گردد و اگر کسی گوشت اشتر بسیار خورد
بد مهر و خون ریز گردد و خورنده گرمی غالب شود و سردی ببرد اگر خون شتر بگرم
در پای مالند کند پای ببرد و اگر خون اشتر با شیر و با عود خام میان دو کس در آتش نهند
میان ایشان عداوت افتد موی دنبال اشتر بگیرند و در میان دوستان با آتش نهند
میان ایشان بعداوت افتد اگر بول اشتر را ماس در پای مالند اماس بنشاند و اگر کسی سر
ببول اشتر بشوید در شش سر را سود دارد و اگر در گوش چکانند که ریش باشد سود دارد
وطحال را اخوق در پای مالند نافع بود شیر او اگر در روی مالند زردی ببرد از روی

در صفت آهو

از دواب الطف
هیچ پاکیزه تر
از آهو نیست
بوی دهان او
خوش است و چون اورا



بنیند آواز دهند او دنبال بجنباند و آواز مردم او را خوش آید از دور بایستند و در مردم نگاه میکند
و سر و دنبال می جنباند و از اعضای او خاصیت است اگر سرگین بستانند و بروغن

شاهسپرم ار موی مالند موی تنک سیاه کند اگر شش آهو با سداب بیامیزند و روغن
زیت اندر وی کنند و بر جای دندان کودک مالند دندانش بهتر بر آید اگر سم
آهو بسوزانند و بر ریش کنند سود دارد و درست شود و اگر زهره آهو با آب بجوشانند
و گرد بر گرد کشته بریزند آهو دران کشته زار زیان نکند اگر گوشت آهو و پیه خرگوش
بپزند تا نیک حل شود پس زیره و حلبه و آویشن کوهی و سلیخه و گل سرخ بر او افکنند و بسایند
و گرو پیه کنند پس هر کرا دمامل بود و درد سر و درد پهلو یا هیچ بر اندام دارد بسایند بر اندام
و بجهت دردهای دیگر که گفت یک گروه پیه با آب گرم بخورد درست شود گوشت آهو
بادها را بشکند و مردی غالب گرداند اگر مغز آهو کسی بخورد و کلو را سود دارد و درد سر و معده ببرد
اگر استخوان سینه آهو بگیرد و در سرکه کهنه بجوشانند و بسایند و خشک کند و بر جایگاه دنبل
و ریش زشت بر افکند درست شود و اگر سر آهو بسوزانند و خاکسترش بردارند و بر روغن زنبق بیامیزند بر جای
کوفتگی یا آزاری گرفته باشد اندایند درست شود **صفت خرگوش** حکما گفته اند خرگوش

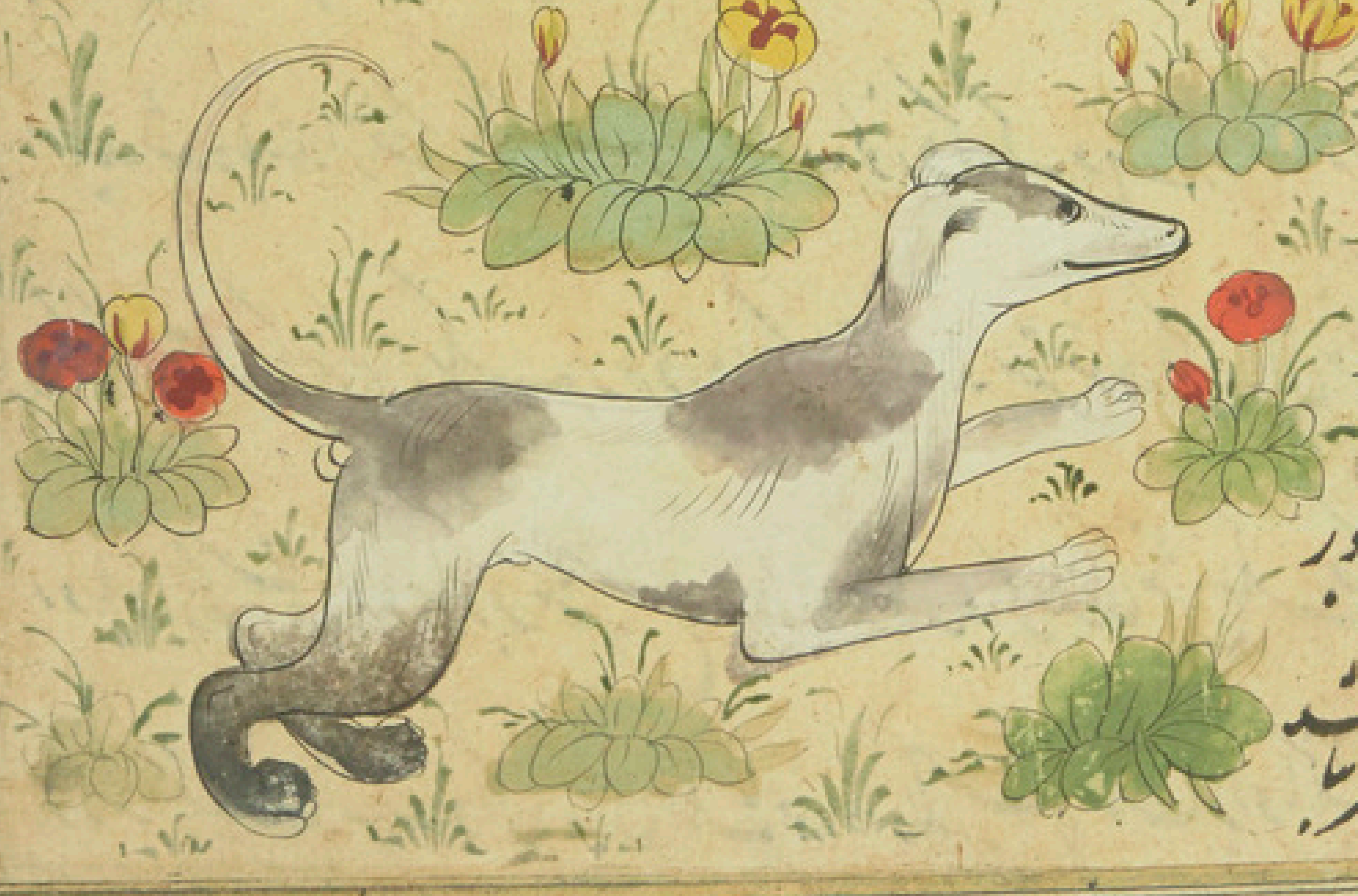


یکسال نر باشد و
یکسال ماده و هیچ جانور
ترسنده تر از خرگوش
نیست و در رفتن و دویدن

و خمیدن باشد و آهسته نتواند رفتن و چون بخسپید همچنان چشم او باز باشد و در وی خاصیت
بسیار هست و گویند که خرگوش چون زنان حیض دارد اگر خون خرگوش گرم بر روغن
گرم در چراغ کنند و بیفروزند هر چه از آن خانه بود سیاه نماید و اگر خون خرگوش
بچشم در کشند آب دویدن باز دارد و اگر خون خرگوش بر رنجور مالند تب ببرد
و اگر خون خرگوش بسایه خشک کنند و بآب غوره بسایند و بمیل در چشم کشند خارش
ببرد و چنین گویند که اگر حیض خرگوش با پشمش خرگوش زنان که آبستن بود در خود مالد
فرزند نرینه آید بقدرت الله و زادن بروی آسان شود و اگر کسی را بیماری قی بود
او را خون حیض خرگوش دهند تمام و کامل درست شود و سرگین خرگوش با خود
در مجلس با آتش نهند تیز در مردمان مجلس افتد و اگر خواهند که بشود البته از روغن
بادام باید داد و اگر کسی سرگین خرگوش اندکی با مایه بخورد خردمند گردد و اگر کسی اندکی سرگین
خرگوش با شوربا بخورد کسی دهد چندان تیز رو افتد که خود باز نتواند داشت اگر استخوان خرگوش
بر پای نقرس بندند سود دارد و اگر پستان خرگوش بخورد زنی دهند هرگز آبستن نشود و اگر موی خرگوش
در موزه نهند سرما باز دارد اگر موی خرگوش دود کنند آنجا که سرما رسیده باشد سود کند و اگر
تمام اعضا بموی خرگوش دود کنند سرما بروی کارگر نکند اگر هرشه خرگوش بریان کنند و کودک را
دهند تا بخورد هرگز در خواب کمیز نکند و اگر زنی هرشه خرگوش بخورد آبستن گردد و اگر هرشه خرگوش

بازنی

بازیت و خطمی بر جای نهند که خاری یا پیکانی و یا غیره مانده باشد بیرون آید و اگر زهره خرگوش
بخورد کودک دهند نترسد و دلیر گردد و زهره او اگر در چشم کشند سپیده از چشم ببرد و اگر بر ذکر مالند با هر که
شهوت کند دوستی بفزاید و آن زن بغیر او کسی دیگر نخواهد و اگر زهره خرگوش با آرد جو در یکدیگر
بمالند و در سر مالند درد ساکن گردد و اگر زهره خرگوش با روغن خالص بیامیزند و زنان که خواهند که
آبستن شود با پشم پاره بخورد و برگیرد و بعد از آن با او جمع شوند آبستن گردد و اگر زهره خشک کرده
بسایند در چشم کشند شب کوری ببرد و اگر مغز سر او با مغز جلم او بر جایگاهی کنند که موی برکنده باشند موی بر نیاید
و اگر بر گزندگی مالند به شود و اگر کسی لخته داشته باشد مغز سر او بخورد سود بیند اگر جگر خرگوش خشک کنند
و یکدرم سنگ سداب با شهد به کسی را دهند که او را تب آید سود کند اگر دل خرگوش بر بازو بندند
هر چه از وحشت بینند از ندرت رود و اگر به خرگوش بخورند فربه شوند اگر گوشت او خورند باد های
گرم نشکند اما سودا انگیزد و اگر پیه خرگوش بر روی بدبست مالند رگ بدستی کند اگر شش او خشک کنند
و مقدار یکدرم سنگ در خمری کنند و صاحب تب ربع نوشند سود دارد و اگر چشم او بر زبر مار گزیده
دود کنند



سود بیند

در صفت سگ

هیچ جانور
از سگ با حفاظ تر نباشد

تا غایتی که اگر وقتی تائی نان بسگی دهند هر که آن سگ او را بیند مطیع او گردد و رام او باشد
و اگر کندنش بکوبند بر گوشت پراکنده و بسگ دهند تا بخورد جمله دندان او بیفتد و نیز گویند
که تخم سداب بخورد سگ بدهند بمیرد یا دیوانه شود و در گشن کردن سگ اعجوبه است
که چون گشن کرد هیچ حال نر از ماده جدا نشود و پنج شش بچه بیکبار تواند آورد و اگر سگ را زخم شود
و آب عنب الثعلب برو اندازند گفتار و روباه هیچ با آن سگ نتوانند کرد و از بهر این دارو کی
و از امیر المومنین علی علیه السلام سوال کردند که چون سگ آواز میکند چه میگوید امیر المومنین
امیر المومنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه گفت آنکه مراد و دینی خوار و فرهندی بران بنده رحمت کن
که مرا باستخوانی بنوازد و حکما گفته اند خواری بسگ تعلق دارد و زبان اگر زبان سگ خشک کرده
خرد کنند در جایی که پلنگ گزیده باشد نهند سود دارد و اگر زبان سگ بزیر موزه یا غیره دزد
هیچ سگ بر آنکس آواز نکند موی قفای سگ ببرند و با روغن گل مرهم کنند و بر گزندگی سگ
نهند بهتر شود سرگین اگر سرگین سگ با آب تر کنند و بر زخم نهند در بست شوند اما باید که سرگین
سفید شده باشد از خشکی و اگر سرگین سگ بخورد کودک دهند خردمند گردد و بدخوی نکند
و حکما گفته اند که سرگین سگ بر هر دردی که باشد نهند بهتر شود اگر دندان نیش سگ و گوشت
روباه از گوشت خود باز دارد نهند هیچ را او آواز نکند و اگر دندان نیش سگ بر کودک بندند آن
فرزند بشب نترسد و اگر دندان آن سگ با خود دارند هیچ سگ بر او بانگ نکند اگر پوست سگ سیاه

خداوند صرع بند و صرع از آن کس زایل شود و اگر خداوند ناسور بر پوست سگ نشیند فایده بسیار بود

اگر بول سگ بر ذکر مالد و جماع کند زن آبستن شود و اگر بول سگ بر کنده کنند بهتر شود قضیب

اگر قضیب سگ بر ران بندند جماع کنند و بسیار لذت یابند اگر شش سگ

بخورد کسی دهند که او را سگ گزیده باشد بهتر شود و اگر دست سگ را کسی بسوزانند و خاکسترش

بر ریش کهنه سود دارد و اگر مغز استخوان سگ بر علت خوکلاک که بر گردن کودک مالند سود

دارد و اگر شیر سگ بر جای مالند موی را از آنجا برد و اگر شیر سگ با انگبین بزنی دهند که

بچه در شکم او مرده باشد آن بچه از و بیفتد اگر ناف سگ بر کودک خرد به بندند هرگز او را

درد دندان نکند اگر تا ردی سگ اگر کودک چپ سگ بر گیرد و با خود دارد تب ها را سود دارد چشم

اگر چشم سگ که ازرق باشد بگیرند و بسایند و بسنگ مقناطیس در چشم کشند پس از نماز شام

در شب همچنان بیند که در روز بیند و اگر چشم سگ بگیرند و در پوستی کنند و دفن کنند در خانه

یا در دیوار خانه که بیرون باشد آن جایگاه خراب شود چنانچه هیچ گونه آبادان نپذیرد

تا آن چشم در دیوار از آن خانه باشند و اگر چشم سگ سیاه ماده بنام

کسی افسون کنند و زیر بالین آن کس که خواهد نهند تا آن چشم سگ در زیر

بالین آنکس که باشد او را خواب نیاید و گویند که اگر آبستن شود اگر

و چشم سگ سیاه با خود دارد بچه بیندازد و جدا شود والله چنین است

صفت روباه حکیمان گفته اند که حیلت بروباه تعلق دارد و گفته اند روباه میگوید الهی برانچه



مرا داده

خشنود

گردان و گفته اند

روباه این میگوید

چون آواز میکند

و گفته اند همه

جانور از روباه پرحیلت ترنیست و از وبوی ناخوش می آید پیوسته اگر با دام تلخ زا بکوبند

و اگر بر گوشت پراکنده کنند و بخورد روباه دهند چون بخورد بیهوش شود و اگر کسی

شکنبه روباه بریان کند و همه بخورد کسی دهد او هرگز از طعام خوردن سیر نشود و اگر پیه

روباه کسی در دست و پای مالد سرما باز دارد و اگر پیه روباه بگدازند و بگوش چکانند درد گوش را ببرد

و اگر پیه روباه با مغز سر او گوش بر جائی که موی نباشد بمالند چون موی براید هر که پیه روباه بر بشانه مالد خوابش ببرد

اگر پیه روباه با روغن سوسن بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را ببرد و درد دندان را نیز ببرد

اگر زهره روباه را بگدازند و کسی آنرا ببوید او را خواب نیاید و اگر زهره روباه با شیر بپزند و خشک کنند

و قدری ازان بکسی دهند که او را دو زمان باشد چون بزمان رسالد در رو را بهتر کند و اگر بخورد

باقدری

با قدری تخم خیار با درنک تمام آن در رواز وی برود و درست شود و هر که مغز روباه بر جای

مالد موی را ببرد از دندان روباه از کودک بیاویزند در دندان نیارد و باد صرع را ببرد

واگر کسی او را درد دندان کند اگر دندان راست بود باید که دندان راست روباه

بر طرف راست آویزد درد ساکن شود واگر دندان چپ بود دندان چپ روباه بر طرف

چپ آویزد درد دندان بر دو سود مند است واگر کسی گوشت روباه بخورد معده را

قوی گرداند و بادها را از شکم ببرد اگر قضیب روباه از سر بیاویزند درد سر را ببرد

اگر شش روباه خشک کنند و بسایند و با یکدرم بر چوب زر بر قضیب بندند جماع را

قوت دهد و شهوت بیفزاید واگر شیر روباه بخورند گرده را قوت دهد اگر سپرز روباه

خشک کنند و بسایند و با انگبین بیامیزند هر که بخورد طپیدن دل را سود دارد واگر دست و پای روباه

هر چهار بر ضماد بند نقرس بندند بسیار سود دارد اگر یکبار کرده روباه از گردن خداوندان خوکلک بیاویزند

بهتر شود **در صفت شغال** گویند که هیچ جانور از شغال بچه ترینت و ستیزه کار تر تا بدان



حدی که اگر باغی زیانی کرده

باشند وا و را سقط گویند

شب دیگر در آن باغ بیش

زیان کند بعضی از آن باشد

که بانگ بر شکل دیگری کنند و حکما گویند چون شغال خشمناک شود بانگ بدین صفت کند
الحق بانگی سخت ناهموار کشید و نفال دارند گروهی گویند که نیک باشد و گروهی گویند که بد آن
باشد و گروهی گویند خوف بزرگ است یا لشکری غریب فرا رسد و شغال در وقت
میوه و انگور عظیم با نشاط بوده و از میان رز بیرون شود و زیان بسیار کند و کمتر بانگ کند
و در گاه آنکه میوه و انگور نمانده باشد فریاد بیشتر کند و گویند که شغال وقتی که گرسنه شود
بانگ کند و اندر شغال خاصیت بسیار است اگر گوشت شغال خورند بادهای زشت را
سود دارد و اگر خون شغال با برگ بید بپرورند کسی را که درد سر بود در بینی مالد سود
دارد و پیه شغال بگیرند و بگدازند و با روغن بیامیزند هر کرا باد سرد باشد آنجا که درد کند
بمالند نیکو شود **در صفت کبی** گویند که کبی جانوری بود باری کتی و آدمی بوده است



ایزد تعالی
صورت به کبی
مبدل کرده است
و زود آموز بود
و اندر دریا از این جنس
بسیار بود شنیدم که مردی بوده است و در میان این جنس افتاده در جزیره و یکی از این جنس آن مرد را

بخورد گشنیز و دست بر همه اعضای او بمالند تا دست بر ذکر او نهاد چون بذکر رسید محکم بگرفت

دو خویشتن را پیش او نهاد تا با او مجامعت نکرد او را رها نکرد و اندرو چند خاصیت هست

اگر دل کبی را خشک کنند و بکیدرم سنگ بپزند در او افکنند و بخورند سود دارد و دلیر را

دلیر کند و درد سر را سود دارد و اگر خون کبی را بخورند گنگ شوند

باب در وصف گربه



گویند که گربه جانوری بود

سخت غریب دوست

چنانکه اگر کسی غریب بود

در خانه رود و در آن خانه

گربه بود بر اسم آن غریب

گردد و در کنار آورد

و بخسپد یا بنشیند و سر در روی در مالد بضد سگ که سگ غریب دشمن است و بنسبت خشم گربه

عظیم فروغ دهد و گویند گربهٔ دشتی از بوی سداب بگریزد و از آتش بترسد و اگر بینی گربه

بروغن و خاکستر بمالند دیوانه شود و اگر خواهند که گربه بانگ نکند پشت دست گربه

بروغن چرب کنند تا بلیسیدن آن مشغول شود و هر که گربهٔ فربه بریان کند و بخورد

دایم تن درست باشد و هر که شکنبه را سوبا همدیگر بریان کنند و بخورد دیوانه و ...

بهتر شود واگر خایه گربه خشک کند و بساید و بر قضیب مالد بوقت مجامعت

کردن بسیار لذت یابد و با هر که مجامعت کند او بغیر او با هیچکس دیگر

مجامعت نکند اگر خایه گربه سیاه بگیرند و بکوبند و نمک در آن کنند و بر آتش نهند

همه مارها از آنجا بگریزند اگر کسی دل گربه سیاه بگیرند و در پوست گرگ گیرند و بر بازوی

راست بندند هیچ دشمن بروی ظفر نیابد و اگر خون گربه سیاه پنج قطره از گوشت او

بگیرند با غالیه بسایند و با خود دارند هر که بوی آن بشنود دوست او گردد **صفت دلق**

حکما گویند که این دلق هم مثال گربه بود و از گربه زیاده تر نباشد و در زمین روم

بسیار باشد

ازو

و مار عظیم منهزم

باشد خاصه آنچه

در محلی که او باشد

یا بوی او بشنود

مار اصلا نرود



وجون گربه آواز کنند و بسیار باشد و فرزند که بسیار آورد

و در و خاصیت بسیار هست ما چزوی بنویسیم اگر کسی گوشت او بخورد

یاد

باد لقوه را سود دارد و اگر به او بخورند فربه و قوت مند شوند و اندام سفید

سفید گرداند و اگر پوست او را بر آتش نهند جمله جنبنده‌ها بگریزند بفرمان حق

سبحانه و تعالی



فصل در صفت موش دشتی

موش دشتی را

بپارسی یربوع خوانند

و اگر یکی از آن چهار

پاره کنند و در چهار حد کشته زار بنهند ژاله از آن کشته زار بگریزد

و اگر خون موش دشتی را بگیرند و در آن ساعت که کودک از مادر جدا شود

و در چشم او کشند بغایت کمال تیز بین شود و هر جا که چیزی

پنهان کرده باشند بداند بعنایت و فرمان حضرت حق سبحانه و

تعالی والله اعلم والحکم والیه المرجع والمآب

فصل در صفت سمندر

حکیمان گویند که جانوری باشد از موش بزرگ تر و در گورستان بسیار

باشد و این سمندر جانوری بغایت با نیرو باشد که همچنانک خرگوش



و روباه عاجز
کنند سمندر موش
عاجز کند و موش
بغایت ازو گریزد
و در آتش رود
و نسوزد و درست
بیرون آید و آتش دوست باشد و حکما گویند که بودن او در آتش از آنست که
تولد از کوه آتش است و گویند که تمام پادشاهان از پوست سمندر سفره سازند و چون
چرکین شود در آتش اندازند پاک شود و سمندر بسیار خاصیت دارد اگر زهره سمندر خداکه
ورم سنگی با آب بخورد بخورند درشتی تازه کنند و بخورد کسی دهند که او را زهر قاتل داده
باشند شفا یابد و اگر زهره سمندر در چشم کشند که آب سیاهی آورده باشد درست شود

در صفت خفاش این خفاش را بتازی شب پرک
خوانند و شکل او بشکل موش ماند و طاقت پریدن ندارد
و روز نتواند پرید و بشب قوت زیاده دارد و دو پستان دارد
و بچه را شیر دهد و بنی اسرائیل از عیسی علیه السلام معجزه طلبیده



وعجبی از کمال شکل او
بساخت و با وجود آن
و سینه و حیوانی شد
و بپرید و غذاء او مگس
بود و انار بر درخت
سوراخ کند

دانه او بخورد و اگر سر او در برج حمام بیاویزند کبوتران الفت گیرند
و خون او در چشم کشند شب کوری را ببرد و وطن در جایگاهی تاریک سازند
چنانکه نور آفتاب بدانجا نرسد و بول او شریک بر مار زهر قاتل باشد و عجب آنکه
از جنس طیور بشیر میرد و سبحان الله العظیم خفاش اگر خفاش را خشک کنند و بسایند
و بروغن یاسمین بر ذکر طلا کنند مرد بسته را بگشاید و ذکر قوی گردد و اگر خفاش را
از درختی بیاویزند ملخ از آن نواحی بگریزد و مغز سر حکما گویند که خفاش دو گونه
مغز بود ده سبز و سفید بران مالد باز دیگر زوید و اگر در وقت مجامعت از آن
مغز سفید از خود بیاویزند زن دوست دار او گردد و اگر دل خفاش از کسی
بیاویزند خواب نبرد او را و اگر دل خفاش با مرد با خود و با زنان جماع کنند

زن دوست دارا او گردد و اگر زهره خفاش با زهره بز باهم بزنند و بمالند در
چشم کشند شب کوری ببرد و زهره خفاش و کرمی که بشب رود و سیاهی دهد طلا کنند
شراره آتش برود و اگر خشک کنند و بکوبند و در چشم کشند همچنانکه بروز بینند بشب ببینند
سر اگر سر خفاش از خود بیاویزند بوقت جماع امساک شود والله اعلم **در صفت خارپشت** این جانور
از دو جنس باشد سیاه و سفید و آنرا هند گویند و شاخها دراز و سر تواند کشید
و در جای کهن و سوراخها بچه کنند و چون کسی بگرفتن او رود ببرد و خار بر او زند



و چند شاخ در او
نشاند و در سوراخها
بچه کنند و این
یک جنس دیگر است سیاه
و سفید بود و کوچکتر از هند و باشد و چون کسی ببیند سر در کشد و در صحرا باشند و با مار دشمنی عظیم دارد
نشاید که مار بگیرد و سر در کشد و بخورد و حکما گویند که اگر شمشیر که بدان گردن آدمی زده باشد
گردن خارپشت زنند و کسی را که صرع باشد در گردن کند فایده دهد دیگر بر نیاید
و اگر خارپشت بروغن یاسمین بجوشانند و آن روغن در موی مالند هر جا حاجت که خواهد روید و اگر زهره خارپشت با گوگرد
با کافور بسایند و با زهره خفاش و لبن سگ بسایند تا مانند عسل شود و در جای موی طلا کنند دیگر نروید و اگر به خار

بر چشم مالد و در خانه بندد هر کیک که دران خانه بود بران جمع شود **در صفت راسو**

راسو جانوری بود باریک و دراز و عدو موش بود و گویند که هم عدوی مرغ خانگی

باشد اگر یک و اگر صد بقتل آورد و جواهر دوست دارد و بدان بازی کند



و گویند راسو دشمن

نهنگ باشد و بیشتر

اوقات دهن نهنگ

گشاده باشد و راسو

بدهن نهنگ فرو رود و جمله احشای نهنگ را پاره کند و بخورد و نهنگ هلاک شود و

راسو بیرون آید و راسو عدوی مار باشد و چون خواهد که با مار جنگ کند سداب بخورد و مار

چون بوی سداب بشنود ضعیف گردد و راسو برو غالب گردد و راسو قصد موش کند و موش

بر درخت گریزد و راسو از دنبال موش بر درخت رود و موش برگ گیرد و راسو عاجز شود

فریاد کند تا راسویان دیگر در پای درخت جمع شوند پس راسو قصد برگ درخت کند تا

موش برگ رها کند از ترس بشیب افتد و راسویان دیگر در پای درخت جمع شود پس صید

کرده اند و راسو بسوراخی تنگ فرو رود تا او را نه بیند و در راسو چند خاصیت هست و اگر

۳۶

استخوان راسو را زنان با خود دارد آبستن نشود و اگر گوشت راسو بخورند باد سرد بشکند

و مرور او لیسه کند اگر شکنبه راسو بخورد از دیوانگی ایمن باشد اگر بسر ابر دندان کودک

بندد زود برآید اگر کعب راسو چون زنده باشد بیرون آرند و زن با خود دارد بار نگیرد

و اگر خایه راسو در پوست شیر گیرد و زن با خود دارد بار نگیرد **در صفت ببر** جانوری تند باشد



و میان ببر و شیر دشمنی باشد و ببر و عقرب دوست باشند تا غایتی که عقرب

در میانه موی ببر خانه سازد و چون مست شود هیچ جانور گرد او

نگردد و از همه جانوران از ببر بگریزند و چون ببر بیمار شود سگی صید کند

بخورد درست شود و چون ببر پیر شود مردم را گزند نکند بخلاف گرگ اگرچه بغایت

گرسنه بود و چون بچه خواهد نهالی نزد درخت فنجنگشت رود تا بار او آسان باشد

دبچه

دبچه را بسته فرزند یک بار شیر بدهند او را ابوسمار بپرورد اما در بعضی خاصیت است
اگر زهره بر آب بریزد و کسی که سرسام داشته باشد بر او طلا کند نافع شود
و اگر زنان زهره بر استعمال کنند بار نگیرد و اگر آبستن بود بچه را بیندازد و اگر کعب بر
قاصد بر کمر بندد و خسته نشود و اگر پشت و سنگ باشد و اگر پوست بر لطعه سازند و حاجب
حب القرع چون بر آن نشینند خلاص یابد و اگر پوست بر زیر خداوند تب دود کنند
سود دارد و از پوست بر مورچه تولد کنند **در صفت کرگدن** حیوانیست



که در هند باشد و در کتاب عجایب المخلوقات گوید که عمر کرگدن هفتصد سال بر بود و حکما
گویند که کرگدن هر پنجاه سال یکبار شهوت کند و بچه در شکم مادر سه سال بماند و اهل هند گویند
در زمینی که کرگدن باشد تا صد فرسنگ حیوان قرار نگیرد و از ترس کرگدن چون فیل بیند از

عقب فیل در اید و شاخ بر شکم فیل زند و بر دو پا بایستد و سر بند بر فیل محکم

کند نتواند که خلاص شود و پس هر دو هلاک شوند و گویند که سلاح بر پوست او

کار نکند و گر کسی آن آواز فاخته را دوست دارد و بآواز فاخته بایستد در صفت ثور الطیر

و این ثور الطیر نه مرغ است و نه جانور و ثور الطیر از جهت آن میگویند که شاخ او بپای گاو میماند

و در دریای هند سکندر ذوالقرنین او را دیده و گویند که از دریا بدریا آید و سنگی

بیاورد و بر سنگ روشنائی باشد که بنماید هر جا که باشد روشن شود و چون گویند این

در منافع طیور و در منافع حشرات و هوام

بیست و هشت است **صفت عقاب** حکما چنین گویند که همه مرغان چون رعیت اند و عقاب چون

سلطان است

رعیت اند و عقاب چون سلطان چنانچه شیر سلطان همه دد است و عقاب سلطان همه مرغان

و نیروی هر چه تمامتر دارد چنانکه خرگوش برباید و کشف و غیره بر هوا برد و

بر زمین زند تا کشته شود و بپای او بباید و بخورد و در طبع او بینائیست چنانچه گویند

که چون بر هوا نشیند چهل منزل ببیند و در هیچ جا ماده او را نزد خود نگذارد و نر برود و

سنگی بیاورد بر گرد آشیانه نهد و در آشیانه خرما هندی و لیکن از همه انواع باشند

بهند و ماده را آرام کرد آنرا — عقاب باز کرکس کلنک

بوم زغن کلاغ عقعق هدهد کبوتر کبک

نهو

تیهو   ترج   خروس   ماکیان   بط   فاخته   موسیجه

تذرو   باشه   کیو   غواص   ساره   خطاف

همای   لقلق   عندلیب   گنجشک   سنقر   طوطی

بحر الموت خوانند و بپارسی آنرا آرمی کیف و در آشیانه او یابند و هر که بیابد و با خود دارد و در زر گیرد
قیمت و قدرش بیفزاید و نزدیک همه محتشمان و همه کس او را عزیز دارند و چون کسی قصد آشیانه او کند
آنرا بردارد و بیندازد و نیز در شکم عقاب سنگی باشد بمثال چشم گاو سیاه و سفید و هر که آنرا بیابد
و با خود دارد قدرش بیفزاید و عطارد او را جاسل گوید که عقاب از بوی سیر بگریزد و اگر
بوی او بشنوند بیمار شود و اندرو خاصیت است پر او را در خانه دود کنند مار بگریزد و در مغز سر او
استخوانیست کوچک هر که آن با خود دارد نزد همه کس فیروزه باشد و اگر چنگال او را از



عنان بیشتر باو بزنند نیک تواند دویدن به تیز رو و نیک بین گردد **صفت باز**

جایگاه و وطن باز بیشتر در حد و روم باشد و باز میان مرغان چون اشتر است میان

با هر کس که مادرش از جنس دیگر باشد و پدر از جنس دیگر باشد چون بیمار شود کباب بخورد درست شود

و در شیانه او البته کبابی باید داد و خاصیت است و اگر باز را بپزند بر روغن سوسن از آن روغن

طلا کنند ابتدا آب چشم را روشن گرداند و اگر خون او بخورد کسی دهد خون خوار و دلیر گردد و اگر

استخوان های او بسوزانند و خاکسترش بر جایگاه سوخته طلا کند درست شود و اگر مغز او

با شکر بخورد دل کوبه را سود دارد و معده را قوی کند و درد معده را ببرد چنگال او از درخت

بیاویزند هیچ چیزی بران درخت زیان نکند و اگر چشم او را بگیرند و آب سرد بشورند در چشم

کنند چشم روشن گرداند و تاریکی ببرد خاصیت پر او در خانه دود کنند مار از آنجا بگریزد **خاصیت سرگین باز**

اگر سرگین
باز با شراب
بجوشانند
و با انگبین بیامیزند
و بزنی دهند
که بخورد دو



ومجامعت کند و قوت باه بگیرد واگر سرگین با انگبین بیامیزد و بر دل نهند زود درد دل ببرد
واگر بر چشم طلا کنند روشن شود والله اعلم بالصواب **صفت کرکس** مرغی بود بزرگ و
وپیوسته طلب مردار کند و صید کم کند چون بر مردار نشیند چندانی بخورد که نتواند
بریدن و آشیانه او برگ خار یابند و سنگی یابد سفید هرکه آن یابد و در دهان
گیرد با هر که سخن گوید چیره باشد و اندران خاصیت است گوشت کرکس واگر
کرکس را بپزند و نمک و زیره کرمانی و انگبین اندروی کنند و در خمره کنند اگر کسی
نعوذ بالله مار گزیده باشد این دارو به آب بخورد زهر بنشاند و اگر زهرهٔ او با انگبین بیامیزند



ومیل اندر چشم
کشند روشنائی
چشم بیفزاید واگر
زهرهٔ او را آب
شاسش و تاب
سپند نخته سازند

وبخورد دیوانه دهند سود دارد خاصیت مغز و زهرهٔ کرکس در قطران خام بیامیزند
و بروغن زیت کهنه در وی آمیزد و در بینی کسی کند که کلک باشد سود دارد

خاصیت استخوان که در پای کرکس است پاک کنند از گوشت (و بر ران) بر ران کسی بندند که

باد دارند سود دارد و اگر استخوان ساق کرکس بر پای نقرس بندند راست بر راست

و چپ بر چپ نافع باشد خاصیت خون کرکس اگر خون کرکس سوزن آب دهند

هر گوشی که بران سوراخ کنند فراهم نیابند **صفت کلنگ** مرغی بود نادان و بانگی کند

ناخوش و از

سبب آنکه گردن

دراز دارد

و دنبال کوتاه

چون پرواز کند



پای از قفا برد و در جای که تخمی میپاشند استیصال آن تخم کند و مثل گویند که تخمی که کلنگ

دید نروید و اگر باقلا با گوگرد بیامیزد و در جای باشد کلنگ چون آن بخورد

در حال آنرا نتوان گرفت و اندر و خاصیت بیضه کلنگ و شیب سرگین کنند

و چند روز بگذارد بعد از آن بیرون آورد و در موی سفید مالند سیاه شود خاصیت گوشت

کلنگ کسی بخورد مجامعت را سود دارد اما بر که باید بخت چون از وی یک بر آید بباید کشید

بکسلانند تارکهای او بیرون آید و اگر گوشت وبه او را بپزند و چربش آن در گوش

کنند کری ببرد اگر زهره او با روغن زیتون بیامیزند و در بینی خداوند لقوه تا سه روز افکنند

بیابی از کرماوه و بیرون آید نافع باشد خاصیت اگر چشم راست او بجوشانند

و در چشم کشند خواب نیاید در صفت بوم مرغیست که در شب قوت تمام دارد



و بروز قوت ندارد

و با کلاغ مقاسمه نماید

جنگ کند و در

خرابه مقام سازد

یا در کوه و آواز او

فال دارند و بعضی گویند که نیکست و بعضی گویند که بد است خاصیت سرگین

اگر سرگین او با خردل بسایند و بر جای طلا کنند که از موی از انجا بر افکنده باشد هرگز

باز نروید خاصیت بیضه اگر بیضه او را در دیگ بشکنند آن دیگ بر سر برف نهند

بجوشانند و کف دارد بی آتش خاصیت مغز او را با روغن بنفشه بیامیزند و از آن

روغن بکسی دهند درد شقیقه داشته باشد تا در بینی افکند نافع باشد و اگر مغز او بنام

دو شخص بکرد و بدیگری دهند آنکس که نام او داده باشند دشمن گردد خاصیت

استخوان های بوم در جای که مستان باشند در انجا عربده افتد و جنگ شود

اگر چنگال او را دود کنند مگس بگریزد خون او را بیابند و با تخم مرو در دنبل طلا

نافع باشد و اگر خون با روغن زیت بیامیزد و بر سر مالد همه رنگ و آتشش را بکشد و اگر

خون او را بردارند بنام آنک خواهد آنکس که بنام او بوم کشته باشد بدل او فراموش شود

و دوستی او را باز دارد اگر دل او را بیرون کنند و بر سینه زن خفته نهند هر چه

کرده باشد در خواب بگوید **در صفت زغن** مرغی باشد همچون عقاب ولیکن موش رباید و مرغ را

عظیم دوست دارد و همچون خرگوش سالی نر باید و سالی ماده و بغایت از سوسن منهزم

شود و اگر بوی وی بشنود بیمار شود و در گرم سیر بسیار باشد خاصیت اگر پوست او را

بر چشم خداوند
رمد بندد درست
شود خاصیت زهره
اگر آبستن بخورد



از زهره زغن بخورد کودک از وی جدا شود و اگر بسیار خورد دیوانه شود خاصیت

اگر چنگال او را اندکی با خود دارد در خواب نترسد خاصیت خون

زغن اگر خون او را خشک کنند و بسایند و بر جراحت پاشند نافع باشد

صفحه کلان

صفت کلاغ چون بچه بر آرد روزها تعهد نکند و علف ندهد مگر آنکه پشه و مگس بسیار برایشان

گرد آیند و بچه کلاغ دهن باز میکند و مگس و پشه میخورد خدای عز و جل آنرا



سببی روزی او کرده است

سبحان الله الرحیم پس

چون قوی گردد و خود بطلب

معاش رود و اندر ز

آفتاب نتواند خوردن و اندرو خاصیت است اگر کلاغ را بکشند و بسوزانند

و بروغن زیت بیامیزند و بر جایگاه ساده نهند موی بر آورد و اگر کلاغ را بکشند و بنهند

تا عفن شود و آنگه خشک کنند و بسایند و بموی اندر مالند اگر سفید بود سیاه شود و اگر

کسی را طحال از جا بر آمده باشد الحجر مشتی نمک اندر آب کند پس کلاغ اندران آب

بجوشانند و بخورد درست شود زهره اگر زهره کلاغ با زهره گربه بهم بیامیزد و در بینی

کسی افکند هرگز او را موی سفید نشود و اگر زهره کلاغ سیاه با روغن یاسمین بقضیب اندر

مالند با هر که مجامعت کند دوستی افزاید و اگر زهره کلاغ اندر پاره کرباس بندند و در ران بندند

هر چند خواهند مجامعت نتوانند کرد که مجربست و اگر بر ذکر مالند قوی گردد و بیضه کلاغ چهل روز

در زیر سرگین اسب کنند و بگذارند تا وقتی که سیاه شود آنگاه بیرون آورند و بموی سر مالند

موی سر سیاه شود و بدنی نماید گوشت اگر گوشت او بخورند ... بشکند و جادوی
بر این کس کار نکند خاصیت اگر خون او خشک کنند و بسایند با شکر سفید و با قلا خشک
بخورند سرفه کهن ببرد و اگر مغز او را بسته کنند و شراب بخورند یا بکسی دهند چنانک ندانند
او را خواب نیاید و اگر مغز او را بگدازند با روغن زنبق پیا بزنند و جایگاهی که باد گرم گیرد
اندایند سود دارد خاصیت اگر استخوان او را خشک کنند در زیر کسی که جادو کرده باشند
با عود خام دود کنند باز گردد خاصیت دل اگر دل او را بگیرند و خشک کنند
و بسایند و با شراب بخورد کسی دهند محب او شود صفت زبان او همین فعل کند صفت کلاغ
ببه همه جانوران و طیور چون بچه بزرگ کرده باشد باز ندارند و تعهد کنند

و تیمار دارد و اندرو
خاصیت است
صفت خون او اگر
خون کلاغ ببه را بگیرند
خشک کنند و بخورد



کسی دهند که باد داشته باشد نافع بود خاصیت پیه اگر پیه او را با روغن شیره بگدازند و بر سپیدی
اندایند در چشم همه کس عزیز باشد و بیضه کلاغ سیاه همین فعل کند صفت بیضه کلاغ

سیاه در

سیاه در بوره افکنده انکه ماند و ناخن آنند جادوی بردارنده کار نکنند سرکین او را از کردن

خداوند سرفه بیاویزند سود دارد صفت زهره اگر زهره او را در موی مالند سیاه

شود صفت عقعق عقعق مرغی بود که زینت عظیم دوست دارد و اندر آشیانه

او بسیار انگشتریها و عقدها یابند از آنکه ربوده و برده باشند و اندر و خاصیت است

خاصیت استخوان اگر استخوان او با غالیه بیامیزند هر که بوی آن بشنود محب او گردد



و اگر مغز استخوان او

بر پاره پنبه طلا کنند

که پیکان در آنجا مانده

بود بی زحمت از آنجا برون

کشد و اگر با روغن کل بگذارند و در جای مالند که باد است سود دارد

و اگر کسی کور باشد از آن روغن در چشم مالد سود دارد خاصیت گوشت

گوشت او خوردن حفظ بفزاید اما خاصیت زهره اگر زهره او را خشک کنند و بسایند

و بخورد کسی دهند ابله گردد و یک نیمه بدن او سست گردد صفت هدهد مرغیست

بغایت بینا و هیچ مرغ از وی بیناتر نباشد و از وی بوی ناخوش آید

و حکما گفته‌اند که مگس از دهن او خیزد و اگر کسی در خانه او بگیرد به



پاره سفال در آن
وقت که بچه دارد کسی
سوباک زیر آن درخت
بیفکند هدهد چونکه بیاید
در خانه نتواند رفت
ویرود و سنگی پاره با بار گل و بر آن سفال نهد در حال آن سفال بیفتد
و هر که آن بیابد و هر بند بسته که نهد گشاده شود و اندرو خاصیت بسیار است
اگر هدهد را بگیرند و بنام خدای عز و جل بکشند و هر دو چشم او را بر دارند
و در خرقه پاک نهد و بر بازوی چپ بندند دارنده آن بر همه کس گرامی باشد
اما در وقت کشتن با هیچکس سخن نگوید و اگر هر دو چشم او از گوش کسی
بیاویزند تا بادی بود از جذام ایمن باشد و اگر چشم او در کرباس بندند و
در تختی نهند هیچکس بر آن تخت نتواند خواب کردن تا او نگشایند خاصیت تاج اگر تاج
او با خود دارند پیش همه کس حاجتش روا باشد خاصیت زبان اگر زبان او بر گردن کسی بندند فراموشکار
باشد بعد از آن هیچ فراموش نکند و اگر زبان او با شکر بخورند حفظ بیفزاید خاصیت پیه
اگر پیه او در خانه دود کنند هر سحر که در خانه کرده باشند باطل گردد خاصیت پر اگر پر از بال راست او با خود دارد

جانش

حاجتمندی رود و او را بر دو حلو هشتم بر سر پل بند پادشاهان برد بر دشمن ظفر یابد و اگر پر هدهد و استخوان

مرده و موی خوک و برگ زردالو در گوی از کفن مرده بندند و در زیر بالین مرده

کسی نهند هرچه با او کنند بیدار نشود و اگر پر او در گریبان کس بندند و کسی که او را

تب چهارم آید با خود دارد تب از و برود و اگر پر او در خانه دود کنند

مار و کژدم بگریزد و اگر پای او با روغن کنجد بسایند و دیوانه را دهند تا بیاشامد

سود دارد **خاصیت دل** اگر دل او بر دارند و خشک کنند و بسایند مردی دهند

که بر زبان قادر نشود منفعت کند و دل و زبان هدهد با دل و زبان ضفدع جمع در پوست

گیرند و با خود دارند عجایب بیند در دوستی و اگر دل هدهد خشک کنند و بسایند مانند

سرمه بعد از آن برابر آنکس که خواهند یک میل در چشم کشند و چشم بر او بگشایند و آنکس عاشق

و مبتلای وی شود و همچنین همه کس هوا خواه او باشند دل او بر سر دل خفته نهند هرچه کرده باشد

در خواب بگوید و هیچ پنهان نکند بی آنکه خبر دارد خاصیت مغز اگر مغز او خشک کرده در

چشم کشند سفیده چشم را و تاریکی چشم را ببرد و اگر مغز او با غالیه بیامیزند و بنام کسی در

چشم کشند آنکس محب او شود خاصیت زهره اگر زهره هدهد بستانند و خشک کنند

و با روغن کنجد بیامیزند و زن را بدهند تا بیاشامد حیض او بنماید خاصیت پوست اگر پوست او را

۴۳

بر سر خداوند درد سر نهند ساکن شود و اگر خشک کرده با آب بخورند

سود دارد و درد سر را خاصیت شغال اگر خصیهٔ او خشک کنند بر کسی مالند
مطیع و عاشق گردد و اگر با سرکه و آب پیاز بجوشانند و بر کلف اندایند بیک هفته
پاک شود خاصیت خون اگر خون او سه روز در چشم کسی چکانند سپیده را ببرد
و اگر خون او با شکر سفید کسی را دهند وسواس را ببرد و قوی دل گردد و اگر خون او با غالیه
بیامیزند و بدماغ کسی رسانند هواخواه او شود خاصیت استخوان اگر بهم هر دو را بکارد پولاد
پاک شستند و اندر دیگی بپزند تا حل شود و استخوانهای وی را بیرون آورند و پاره پاره
در آب روان اندازند و آن پاره که بر سر آب بماند هر که با خود دارد پیش خلایق عزیز
باشد و استخوان وی را بگیرند و بسوزانند و خاکستر او را بر طعام بر کودکی بدهند حفظ
بهم آید و زیرک گردد و اگر استخوان او را با گندم در سرکه افکنند و چند روز بگذارند
پس آن گندم را بر کلف مالند کلف را ببرد و اگر استخوان او با مشک بیامیزند هر که با خود
دارد و هر که بوی آن بشنود مطیع او گردد خاصیت منقار اگر منقار او را بگیرند
و خشک کنند و بسایند و بر ناسور بپاشند ناسور ببرد و اگر منقار او در بندد که از کفش بود
با یک دندان مرده و در زیر بالین کسی نهند تا آن در زیر بالین او باشد
از خواب بیدار نشود خاصیت سر اگر کسی سر هدهد را با خود دارد زبان بدگویان بروی
بسته باشد و گویند هر کجا که او رود کسی او را نه بیند بغیر اگر ببینند با دیده التفات کنند و اگر سر او را

بندد و دارند این کس را خواب نبرد خاصیت پای اگر کسی پای چپ هدهد بر بازوی راست
بندد و هیچ دشمن بروی ظفر نیابد خاصیت گوشت اگر او بخورد گریه اکند و اگر
آلات شکم او را بریان کنند و بخورد حفظ بیفزاید و اگر گوشت پاک برخود مالد بروغن بلسان
بیامیزد و بزند و هدهد با خویشتن بردارد بجماع لذیذ گردد خاصیت زهره اگر زهره او
با غالیه بیامیزد هر که بوی آن بشنود محب دارنده گردد و اگر زهره او با جگر کشش
بسوزانند و خاکستر او با گیز کودک بیامیزند و در چشم کشند سفیده ببرد
خاصیت ران اگر ران راست هدهد در برج کبوتر خانه دود کنند کبوتران از آنجا
بگریزند خاصیت سرگین هدهد را با سرگین کبوتر بجوشانند و رها کنند تا خشک شود
پس روغن در جایگاه و نبات طلا کنند نافع باشد **صفت کبوتر** حکما گویند
که مار از آواز کبوتر بگریزد و اگر کبوتر بیضه نهاده باشد و آواز رعد آید بیضه او تباه شود
و آواز کبوتر مغز سر را سود دارد و اگر جوهری رنگ گردانیده باشد خاصه یاقوت
و زمرد آن را در گلوی کبوتر بچه نهند و بعد از آن برون کشند و بآب سرد بشویند با رنگ
آمده باشد و اندرو خاصیت است بقراط گوید هر که کبوتر بچه را بکشد و شکمش پر مغز زبان گوشت گنجشک کنند
و بریان کنند و بخورد بامداد و شبانگاه بدین تر زود تنک فربه شود و قوی گردد
خاصیت خون اگر خون کبوتر بچه را گرم بر چشم چکانند درد را ببرد و اگر بشب اندر در چشم چکانند

مرکز در چشم نشود و اگر خون کبوتر بچه را با موی گربه در جایگاه بسوراند [illegible] جای خشک

و فتنه برخیزد و اگر خون کبوتر را بگیرند و بسایه خشک کنند و با شکر سفید بسایند و بخورد

معده را قوی کند و درد معده را ببرد و اگر خون او را بسایه خشک کنند و بسایند

با گلاب در چشم کشند تاریکی و شب کوری بر او ناخنه را از چشم ببرد و اگر خون او با باده

مداد بیامیزند و کتابتی نویسند چون خشک شود ببرد و چون با سرکه در روش نهند درشت

شود و اگر خون او خشک کرده قدری بر ریش پاشند نافع بود و اگر در بینی افکند

خون باز دارد و سرگین او همه رنگها ببرد چون بدو بشویند و اگر سرگین کبوتر

در زمین افکند

آن زمین قوی گردد

و بار بسیار آورد

اگر سرگین او با بادنجان

و ماند[illegible] از هر یکی برابر بکوبند



با انگبین سرکه یکدرم از آن بخورد باه را بیفزاید و در تقطیع البول سود دارد و اگر سرگین او

با آب خشند در روی مالند موی را سیاه کند خاصیت گوشت اگر کسی گوشت کبوتر بخورد

باد و مار اشکند و گویند که گوشت کبوتر بچه آب پشت را بیفزاید خاصیت استخوان

اگر

اگر استخوان او را بگیرند و بسایه خشک کنند و خرد بسایند و با شکر سفید بکسی دهند تب ربع دفع کند
اگر استخوانهای کبوتر را با آرد باقلا بخورند سرفه کهن را ببرد خاصیت بیضه اگر بیضه او در زیر
سرگین کنند یک هفته پس بشکند و بچه بیرون آورد و آن بچه را بزیر کبوتر نهند و نگاه دارد تا بزرگ شود
پس بکشند و مفلوج را دهند تا بخورد سود دارد **صفت کبک** کبک مرغی بود نادان و بر بچه



گردن حریص بود و بیضه
بسیار نهد و پای
تنک تواند دوید
و تنک تواند پرید
و اگر تا ببیند کبک بجوید
او دهند مست شود
و آواز خوش دهد و گویند در میان برف بسر میبرد و اندرو خاصیت است اگر خون او با شیر بیامیزند
در بیخ بالند نافع بود و اگر خون او بخورد کسی دهند زراق و سالوس گردد خاصیت گوشت
اگر گوشت کبک را بخورند باد و ها کرم بشکند خاصیت پر کبک اگر پر او را برگیرند و در میان ران زن مالند آن زن
محب او گردد خاصیت زهره اگر زهره او در چشم کنند شب کوری ببرد خاصیت پیه اگر پیه او در خنازیر
و خوک و سرطان که بر گردن برآید بمالند سود دارد و اگر پیه او بر کلف مالند کلف را ببرد

واگر بیه او بگذارند با روغن شیره برجای مالند که سرما یافته باشد سود دارد صفت

حکما گویند تیهو درگاه هیچ عظیم رعنا باشد و تن خویش نگاه دارد تا بدان



حد که اگر کسی آواز
تیهو کند
و تیهو بر گیرد
و بصحرا رود
رفت
بی اندازه بتواند گر

واگر کسی دران وقت که تیهو مست باشد آواز تیهو کند تیهو از دنبال او برود
خاصیت گوشت حکما گویند گوشت بغایت گرم است هر که گوشت تیهو بخورد جماع را قوت دهد
و نیرو بفزاید و باد و ماسر و شکند و هر که گوشت تیهو بخورد قوی گردد خاصیت زهره اگر زهره بگیرد در چشم گشند
شب کوری ببرد و اگر بیه تیهو بر بیق مالند فایده دهد **در صفت قمری** گویند هیچ مرغی



بهتر از قمری
نباشد تا بدان
حدی که مانند طوطی آموخته
شود و اگر کسی شب در خانه

بچند

بجنبید پنج وقت بانگ نماز شنود حکما گویند که بانگ او مبارک است و مغز او سود دارد

دماغ را ز بانگ او بگریزد و هیچ مرغی از او مبارک تر نیست و در آن خانه که او باشد تناسل بفزاید

و هیچ دشمن و دزد در آن خانه ظفر نیابد و کشتن او نامبارک است از آن که حکما خاصیت

او کمتر گفته اند صفت خروس حکما گویند که خروس مانند قمری بوقت نماز بانگ کند

و در وقت صبح بانگ زیادت کند و مردم را آگاهی دهد در برآمدن صبح در خبر است

که در زیر عرش
خدای عز و جل
خروس سفید آفریده است
چون آن خروس
بانگ کند خروسان
دیگر دنیا آواز او



بشنوند و همه یکبار بانگ کنند و اگر مقعد خروس را چرب کنند بانگ نگوید و اگر

چنگال خروس بر زهره گاو بمالایند بانگ بسیار کند و همچنین با روغن گاو و یا بروغن زیت چرب

کنند بانگ نگوید خاصیت اگر خروس را بسوزانند و خاکستر شش بخورد

کسی دهند که در جامه خواب شاشد سود دارد و اگر خروس سفید در خانه نگاه دارند مار از آن

خانه بگریزد و اگر خروس سفید هم راه کاروان باشد شیر قصد آن کاروان نکند

خاصیت اگر مغز سر خروس سفید با مغز ساق قش سایه خشک کند و بسایند و در چشم کشند

بچشم مردم عزیز باشد اگر مغز سر خروس بر گزیده مار و کژدم مالند سود دارد و درد بنشاند

و اگر روغن یاسمین بیامیزند و بر قضیب مالند و با هر که مجامعت کند دوستی بیفزاید

خاصیت خون خروس بر سیب یا بر به اندایند و بر کسی دهند که بوی کند دوستی بیفزاید

و اگر خون او را خشک کنند و بسایند و در هر طعام که خواهد بیامیزند و بخورد کسی دهند که

بسیار گوی باشد زبان وی بسته باشد خاصیت ناخن پای خروس هر که با خود دارد

و با هر که جنگ کند ظفر یابد و اگر خار پس پای او را بسوزانند و لب بندند و بخورد کسی دهند

در آن خانه آن شخص را خواب نیاید خاصیت استخوان پای راست خروس در

بازوی خداوند تب بندد تب باز دارد خاصیت زهره خروس سفید با روغن

زنبق با آب گرم بیامیزند و بخورد کسی دهند خفقان دل را ببرد و اگر زهره خروس

خشک کرده بسایند و در چشم کشند آب رفتن چشم باز دارد و اگر خروس کوچک را

بگیرند و بکودکی دهند که محتلم نباشد که بکشد و زهره او برآرد و با روغن زفت رومی

بیامیزند و بر ذکر طلا کنند و زن را بخواهند چنانکه سر او بیرون استانه در باشد

و تن در خانه و با وی مجامعت کند آن زن بار گیرد **در صفت ماکیان** ماکیان را چنین عادتست

چون بیضه نهند بتقار ربود ... اگر خمیر را با عسل بیامیزند و بمرغی دهند

بیضه نهند و بیضه او بزرگ شود و اگر مرغ از بیضه وا ایستد او را خمیر با نبت تر دهند

تا باز بیضه آرد خاصیت ماکیان اگر مرغ سیاه که هیچ سفیدی ندارد بکشند و هر چه در شکمش

بیابند بسوزانند و هم سنگ آن سوخته فلفل سوده سوده و اخل کنند و سه روز بابت زیره

بخورند قولنج را سود دارد خاصیت سرگین ماکیان اگر سرگین ماکیان در زیر دندان

دود کنند درد دندان را ببرد و اگر سرگین ماکیان با سرکه و عسل بیامیزد و بخورد



قولنج را سود دارد

اما گفته اند که سرگین

خروس از جهت قولنج

بهتر و قوی تر است

صفت پیه اگر پیه ماکیان

بگدازند با روغن

بنفشه و در بینی در دمند بچکانند درد زایل کند اگر پیه ماکیان سرخ در وی هیچ رنگی دیگر نباشد

بر قضیب مالند با هر که جماع کند دوستی بیفزاید خاصیت بیضه اگر بیضه ماکیان در سرکه نهند

نرم شود پس چون او را در آب سرد افکند باز سخت شود و اگر بیضه مرغ گرم کنند و با نشاسته

درد کلو را سود دارد و شهوت و جماع افزاید و اگر شکم فربه مرغ را اگر کرم کنند و با شکر

بپزد و اگر زرده تخم مرغ را بخورند معده را قوی کند و درد شکم را و لب را سود دارد

صفت گوشت ماکیان اگر گوشت ماکیان بخورد فربه شود و خاصیت مغز ماکیان اگر مغز ماکیان بخورند

آب پشت بفزاید خاصیت استخوان اگر استخوان ماکیان بسوزانند و بسایند

و بر جراحت و جایی که پایش سوخته باشد سود دارد خاصیت زهره اگر زهره ماکیان

با مردار سنگ بیامیزند بوقت جماع بر قضیب مالند مفعول عاشق فاعل گردد و نیز از

دیگر بر انخواهد و اگر زهره مرغ سیاه که در وی هیچ سفیدی نباشد با زبان او بگیرند و سه روز

با روغن کنجد بخورند پیش از وقت سفیدی موی هرگز موی او سفید نشود و الله اعلم

در صفت بط چنین گویند که بط مرغی بود و در غایت نادانی و از آب شکیبد و در کتاب



فی ربح بسیار است

خاصیت او

گفته اند اگر آن جم

یک خاصیت است

اگر کسی بط بسیار

بکشد و پوست او بردارد و با پاره پوست کبک بر بازو بندد و بر بیماری که زمانی رسته باشد

اگر کس

انک ... بار ... و حسن ... نهند خاصیت چشم اگر چشم بط در کاسه
نهند و بر شکم خفته نهند هرچه ازو پرسند در جواب بگوید پ انکه خبر دارد خاصیت گوشت
بط جالینوس گوید که گوشت بط گرم است ولیکن گرانست سبب انکه در آب باشد
اورا با سرکه باید پخت و سداب و سیر و گوشت بط بریان کنند با آب کامه و کرفس
و سعتر باید خورد و اگر کسی بسیار خورد فربه شود و قوی گردد خاصیت سرگین او مالند برد
خاصیت مغز اگر مغز بط را کسی را بخورد آب پشت بفزاید خاصیت زهره اگر زهره او
با سرکه بر کلف طلا کنند ببرد خاصیت استخوان اگر استخوان پای بط را بگیرند و بکوبند و بر سوختگی
آتش پاشند سود دارد خاصیت پیه اگر پیه او را بر کلف مالند ببرد و اگر پیه او با روغن
یاسمین بگدازند و سه قطره در گوش چکانند کری ببرد **صفت فاخته** بهنگام نوروز
نشاط بسیار کند و بانگ بسیار کند و دو بیضه نهند و بچه را تعهد کنند تا وقت بزرگ



یکی از ماده و نر پسر بچه
باشند و اندر همه عمر
یک جفت گیرد
و اگر جفت او بگیرند
یا بکشند پس از آن جفت با هیچ دیگر نگیرد و اندرو خاصیت است خاصیت خون اگر خون او

بکدرم باهمه حنظل روغن جوز رهنی مالند سود دارد [illegible] که هیبت

که در جامه خواب شاشند سود دارد گوشت اگر کسی گوشت او بخورد محتال و گریز گردد

و اگر روغن گوزن بر نان کرده بخورند باد فتق و درد زهار را سود دارد و شهوت انگیزد

و مجامعت را قوت دهد **در صفت موسیجه** اگر موسیجه بانگ کند کسی که او را ندیده باشد

عجب آید که درست آواز آدمی باشد و متوطن او در گرم سیر بود و اندرو خاصیت است

گوشت او اگر کسی بخورد

باد لقوه ببرد و اگر با روغن

جوز بریان کند و بخورند

باد فتق را و درد رودها را سود



سود دارد و اگر پیه او با روغن کاکوفی بیامیزند بینی را بدان چرب کنند خشکی مغز را ببرد

و پاک کند **در صفت تذرو** خاصیت عجب در تذرو است که چون تگرگ خواهد

آمدن پیشتر از آنکه بیاید تذروان بانگ آیند چون زلزله خواهد بود و چون باد شمال آید فربه شوند

و حال شان نیک بود و اندرو خاصیت است خاصیت تذرو اگر تذرو را بریان کنند

بخورد
و با نان گندم گونه روی را نیکو کند و گوشت او بهترین گوشتها است

صفت پیه اگر پیه او بگدازند و بگوش اندر چکانند درد گوش ببرد و اگر پیش از آن بود

هر که او را بعلت کوفتن بود اگر او را بسوزانند و خاکسترش را با گلاب ترکنند و بر سر نهند
درد شقیقه را ببرد



در صفت باشه

اگر شمال باز صید
کند لیکن صید مرغان
خورد و نیرویش
از اندازه خویش دارد
تا غایت که حکایت گویند که در کوهی عقابی آشیانه داشت و باشق نزدیک آشیانه
او آشیانه ساخته بود اتفاق چنان افتاد که عقاب آهنگ هلاک باشه کرد باشق بهوا پرید
و عقاب در عقب او پس باشق بالاتر از عقاب شد و در و مالید و منقار بر سر عقاب زد و هر دو در زمین
افتادند پس هر دو را دیدند بدان صفت هلاک شده و اندر و خاصیت است زهره او با نیم درم آرد جو
بخورد دل کوفته را سود دارد



شاهین و باشه و چرخ هر سه بطبع
یکی باشند و زهره
ایشان گرم تر است و سپیده و ناخنه چشم را ببرد و هر که مغز او ناشتا خورد بلرزه و تخم

مرغ آب نشت بپرایند وزکروی کشت [illegible] اند و خاکستر

بر جراحت پاشند درست کنند و بزنان دهند که بچه زود از حیض پاک شود و اگر چنگال او حمایل

کودک کنند بشب نترسد و اگر پر او را زیر بالش نهند بخواب خوش رود

در صفت کیو

این مرغ را بپارسی دو نام است یکی کیو و دیگر مرغ مبارک و بتازی او را تتوط گویند در جایها خاص باشد

در آن توان یافت که
از کدام درخت
بانگ میکند
اما آشیانه او
در درخت باشد
وبعضه درمیانه در
درخت باشند



ومسکن او بیشتر در کوه باشد و بتازیان از بهران او را تتوط گویند اگر کسی خواهد که بداند که بر کدام درخت

باید که طاسی پر آب کند و در زیر هر درختی ساعتی نهد و گوش بطاس میدارد تا آن وقت که آواز

طاس بشنود پس بنگرد که بدان درخت باشد که طاس در آن شب در تحت اگر آن

درخت که این مرغ بر آن نشسته است در بر گیرند هر حاجتی که از خدای عز و جل بخواهند روا شود

و اگر خواهند که او را بگیرند بر درخت روند و بگیرند و هر جا که این مرغ باشد مرغان بسیار بروی جمع آیند

و گویند ... باشد و همه خبر ... بال پای باشد الا او را دهنی فراخ باشد خاصیت اگر
استخوان او بگیرند و سوراخ کنند و بر بازو بندند در دل همه کس شیرین باشد و اگر نام کسی
بسوزانند آنکس مطیع او شود و اگر گوشت او خشک کنند بخورد کسی دهند مطیع او شوند
اگر خون او با شکر سفید بدهند که بخورد دوست گردد و اگر خون او با آرد نخود
و یکدرم شک بخورد و کمیز بسته بگشاید و اگر مغز او با غالیه آمیخته در دماغ کسی رسانند محب او
شوند و اگر بگدازند با روغن بابونه کسی بر روی مالد مطیع او شود و اگر کسی زهره او بر چشم کند سفیدی
از چشم ببرد و اگر چشم راست او را بگیرند و با روغن شیره بجوشانند و در جام سی کنند
هر که از آن در چشم مالد چشمش از شب و روز روشن باشد

در صفت غواص

مرغی باشد گرد و منقاری
دراز دارد و واز
جمله مرغان آبست
و از ماهی خواره گویند
و صیاد و عجب باشد
و رنگ هوا گیرند
و خویشتن در آب زنند و ماهی رباید



٥٠
صفت خون او اگر کسی خون او خشک کند و بساید و بخیزی بیامیزند و بخورد کسی دهند آنکس مطیع شود

خاصیت اگر استخوان او بگیرند و بنام کسی بسوزانند اندر [illegible] کند

خاصیت گوشت بخورند باد و بادهای زشت را بشکند خاصیت مغز اگر کسی مغز او با غالیه

آمیخته در دماغ کسی رساند محب او شود و اگر چنگال او کسی بسوزانند و بر سوخته پراکند

درست شود و اگر سرگین او بپزند و بکودک بدخوی دهند سود دارد و منافع او

همچون کبوتر باشد صفت سار سار بتازی زرزور گویند و از دو رنگ باشد بعضی باشند

سبزفام و بعضی سیاه و در وقت بهار و خزان او بسیار یابند و در وقتهای دیگر

کمتر یابند و گاه گاه بانگی کند بر مثال هزاردستان و اندرو خاصیت است خاصیت گوشت

اگر کسی گوشت او بخورد بادهای گرم بشکند خون او اگر بکسی دهد آنکس بسیار اندیشناک و سیاه دل

گردد **در صفت خطاف** این خطاف را آدمی مواصله باشد و طاقت سرما ندارد و در زمستان

در گرم سیر باشد تا بستان

در سردسیر و در [illegible] باشند

یکی خانه خود را از فراخ

و دو در تنگ سازد و آن



خطاف [illegible] باشد و اندرو جداگانه خصلتها باید و اندر خطاف خاصیت است هر که هفت خطاف

بگیرد و بریان کند و هفت روز هر روز و آنکه بکودکی دهد که در جامه خواب شاشد سود دارد

سنگ مثانه

51

وسنگ مثانه [illegible] کند و اگر کسی را از [illegible] بیاویزند که دران مردم خفته باشند

ایشانرا خواب نیاید اگر خون خطاف نر را لابد بهنگام مجامعت ان زن بعد از وی

بجز از وی کسی را نخواهد اگر چه خطاف پیش ازان که چشم باز کند بگیرند و بکشند و خون

اورا بکسی دهند که خواهند طاع[illegible] او شود و همچنین خشک کرده و با غالیه آمیخته بدماغ

کسی که رسد محبت افزاید اگر استخوان او در زیر بالش کسی نهند انکس تا روز خواب نکند

استخوان خطاف را بچیزی بیامیزند و با سرگین موش در خانه دفن کنند که ایدان باشد



برودی خراب شود

اگر خانه او بردارند و

بروغن بنفشه بیامیزند

و زن آبستن بردارد

آسان بود گوشت اله

اگر زن گوشت او بخورد از حیض پاک شود گل خانه اگر کسی گل خانه او با سرکه بیامیزد

و کمیز گرفته را دهند کمیز او بگشاید و اگر نگشاید با روغن رز [illegible] رزن مالند زادنش آسان شود

بچگنه او سگ گزیده را دهند شفا یابد زهره او در بینی افگنند موی در [illegible] کند

باید که وقت این عمل دهان پر از شیر تازه باشد و اگر نو دندان نیز سیاه کند

و اگر چشم او بسایند با شراب بخورند هر کرا [illegible] همای مرغی باشد

مبارک و سایه فرخنده دارد چنانکه گویند که هر که این مرغ بر وی سایه افکند بدولتی بسیار

نهایت رسد و بر این اعتقاد

و این بلفظ دیگر

استخوان شکن گویند

از بهر آنک کعب پایهای

ستوری در منقار

گیرد و بیک حرکت



خورد کند و بر فرق سر او دی اشت و بتازی او را اجل گویند و اندرو خاصیت است

اگر استخوانهای راست و بر خداوند نقرس بندند در ساکن شود و باید که راست بر راست

و چپ بر چپ بندند فایده کند خاصیت زهره اگر زهره او با زهره باشه و زهره مرغ آبی بهم

بسایند و بماء الظل بیامیزد و ماء ظل آن که لشت برنی افند و در چشم کشند بکار باک

کمتر و آب و دیده از چشم باز دارد و اگر زهره او از سر فرو آویزند نزدیک

[illegible] مغز اگر مغز او و مغز کلاغ و مغز ستفراق و مغز گربه سیاه خشک کند

و بکامه بسایند پس بهم بیامیزند و بسایند نیک بود و در سر همه دانش

کنند

کنند هر که از این ... یافتم در کتاب فی رنجات که

مجرب و اگر پر او در خانه دود کنند مار و کژدم و هوام بگریزد

صفت لقلق



اندر لقلق منفعت

بسیار است و صفت

چونها و چگونگی اندر آن

در کرده واند و خاصیت آ...

خاصیت زهره لقلق

چون بخورد کسی دهد سم هلاک باشد و چون شکنبه او بخورند شفا یابد گوشت او بریان

کرده بخورند معده را سود دارد و قوت دهد و گرم نرم است و طبع و شهوت

افزاید شکنبه او بریان کرده با روغن گاو و هر که کسی بخورد و که

زهره لقلق را خورده باشد سود کند و مار گزیده را

هم منفعت دارد و اگر خایه او را چهل روز بزیر سرگین اسب کنند

و بعد از آن بیرون آورند و موی سفید اندر مالند سیاه گردد

در عندلیب در وقت گل ... باشد

و با گل موالفت عظیم دارد و چون گل بگذرد آواز کمتر کند

اندر و خاصیت است هر که عندلیب با ... جگر را سود دارد



جماع را قوت دهد
شهوت بیفزاید
خاصیت گوشت
او را خشک کنند
و بسایند و با روغن
بلسان بیامیزند و زنان کوشتن برگیرد کودک بیفکند و اگر کسی گوشت او را بسیار
خورد بسیار گوی و سلیطه گردد خاصیت خون اگر کسی خون عندلیب بسیار خورد
حافظ و زیرک گردد و اگر خون او در سایه خشک کنند و با ب گل بیامیزند و اندر بینی کند
خون رفتن باز دارد خاصیت استخوان اگر استخوان پای او کسی بر دارد و بر کودک بیاویزند آن کودک
از چشم زخم ایمن باشد



در صفت کنجشک

کنجشک با مردم انسی
تمام دارد و لانه که در و
آدمی نباشد کنجشک کم مقام کنند

53

و عمر دراز دارد اما مار دشمن اوست و او را گیاهی هست که چون ماده با او

نر ... ی رو طلبد و بآن نماید ماده رام او گردد و آن گیاه در همه جا باشد

و اگر کسی نیز از آن شاخ بگیرد و کسی را نماید محب او گردد و به شناختن او است

که بیشتر جای پاک روید و پیوسته سبز باشد و در زمین پهن باشد و شاخهای دراز

دارد و باریک و بر آن باشد شاخ برگ بر آورده و گل خردک دارد و این گیاه

بدین صفت باشد و اندرو خاصیت است هر که گنجشک بروغن گاو بریان کند و بوره

ارمنی بر او افگند یک هفته بسیاری ازو بخورد فربه شود خاصیت زهره اگر

زهره گنجشک با هر که قدر که خواهند با هم چندان عسل بیامیزند پس از آنکه شراب خورده

باشند بر ذکر طلا کنند و با زن صحبت کنند زن دوست او گردد و مهر بیفزاید بر وی

از حد اگر زهره را بر قضیب طلا کنند و با زن جماع کنند زن آبستن شود خاصیت چنگال

اگر چنگال گنجشک با هر که بجوشانند و باب بیاز بیامیزد و بر کلف طلا کنند کلف را ببرد

و اگر بچه گنجشک پیش از آنکه موی بر آرد بگیرد و بروغن کنجد بجوشانند و بخورند آب

پشت بیفزاید و اگر بچه گنجشک نر را پاک کنند و در آشیانه زنبور نهند

تا زنبوران بران نشینند تا او را بگزند چندانکه بمیرد و بر آماسد پس او را بر دارند و بار دوغن گاو

بجوشانند و هر گاه که مجامعت کنند یک قطره از آن در زیر پای مالند چندانکه خواهند ...

توانند و در مجامعت باید که بر سر بانشینند تا قوت بیفزاید خاصیت مغز گنجشک اگر

مغز سر پنجاه گنجشک با شکر بیامیزند و بخورند آب پشت بیفزاید و اگر مغز گنجشک در قضیب

اندایند قضیب سخت گردد و مجامعت را قوت دهد و هر باد سردی که باشد بشکند

بیضه اگر کسی بیضه او بگیرد و در زیر سرگین کنند تا سه روز بگذرد بعد از آن بیرون آورند و با روغن

خود آنه بجوشانند و بر ناصور طلا کنند سود دارد و نیز ناصور ببرد خاصیت سرگین گنجشک

باب باران در چشم کشند شب کوری ببرد و اگر سرگین او بر ناشتا با آب دهان بیامیزند

و بر بواسیر طلا کنند سود دارد خاصیت گوشت گنجشک اگر گوشت او بسیار خورند آب پشت

بیفزاید و ذکر قوی گردد و حکما گویند که گوشت او بسیار گرم است و بجوز مزاج را زیان دارد

و اگر گوشت با آب انار یا آب غوره بجوشانند مجرب و راز و خورند زیان ندارد در صفت

مرغیست که به پارسی او را کاسه شکن گویند عدد مکس و انگبین و اند روخاصیت است خاصیت گوشت



اگر کسی گوشت او

خورد قوی دارد

و اگر گوشت او

خشک کنند و بسایند و با کلاب

امیزند و کودکی را دهند که سخن

نکند

شکسته گوید زبان او راست شود خاصیت زهره اگر زهره او با نوشادر بر سر طلا کنند
موی سیاه کنند **در صفت طوطی** مرغیست در هندوستان باشند بی اندازه و از انجا
آورند و در سخن گفتن او را چاره عظیم هست چاره آنست که اینه روشن بباید گرفتن
و از پس آینه نگاه کنند هم جنس خود ببیند تصور کند که این طوطی سخن میگوید او نیز
در سخن آید و
بیاموزد و اگر
پری او در برج کبوتر
نهند کبوتران



ازان برج بگریزند خاصیت سرگین اگر سرگین طوطی بر جراحت نهند سود دارد
در صفت عوحق این عوحق جنست از خطاف و او را خطاف ترکی گویند و آشیانه خود را
بن فراخ سازد
و دو تنگ
سازند را و
کوچک تراست
انرا خطاف و اندر کوه وطن زد



واشیانه اگر بجوبند جزی با بذر منبات توتیا واگر آنرا بسایند و در چشم کشند بصر را

بیفزاید و خاصیت است واگر استخوان ساق این مرغ با خود دارند همه کس او را

دوست دارند تمام شد کتاب خواص طیر بابت

مار ماهی نهنگ سقنقور خرچنگ

کشف صفدع سوسمار سام ابرص

غطایه عقرب عنکبوت زنبور ملخ

مگس مورچه پشه کیک شپش خنفسا وساده

حمارقبان خراطین دود العل نارو علق خاصیت مار

بسیار است و حکیمان بخورند و او حمل نماید و اگر گوشت استخوان گاو کوهی را با جارست

با کاسه لبخت یا عقاب یا اصفار یا از اعضای ایشان دود کنند

مار بگریزد و اگر آن مار بر قضیب چوب کنند درشت شود و گویند اگر مار

بدست چپ گیرند گزند نکند خاصیت گوشت مار

اگر از سر و دنب مار چهار انگشت بشکنند و شکمش را پاک کنند و بروغن

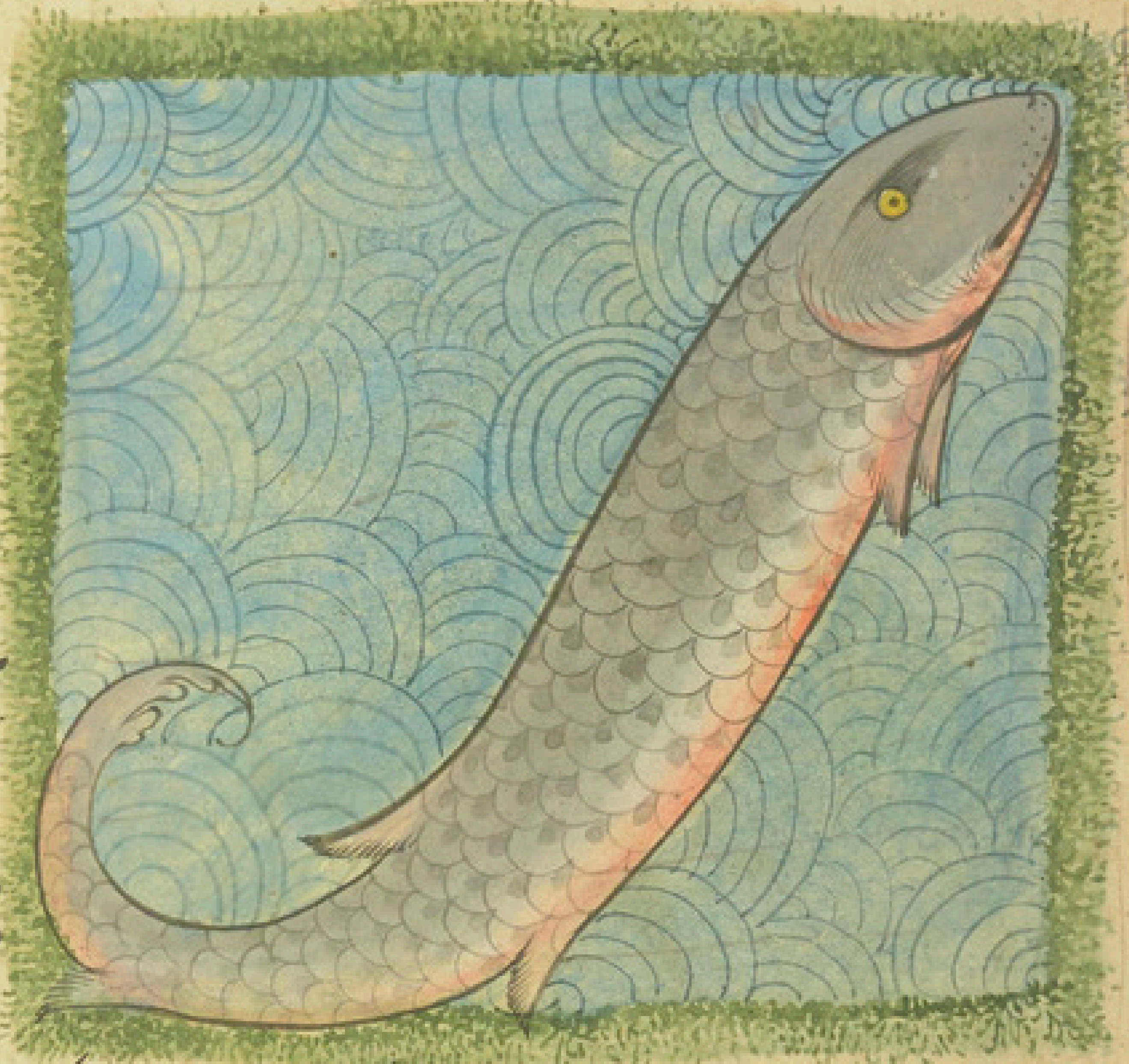
زیت بریان کنند و بخورند بسیار منفعت کند و در سل گویند زندگانی بیفزاید

بعضی



یعنی علت را مار ببرد
قوت زیاده شود و اگر
دندان او بر خداوند هیبت
بندند سود دارد و اگر نیش
افعی را بر ران زنی در آویزند
زن آبستن گردد و اگر بر گوش
خداوند دندان درد دندان در آویزند
سود دارد و اگر زهره مار که دانند
که زهره ندارد و سرش را یک موی
بندند و کسی را دهان باز کند و در
گلوی وی افکند چنانکه نشکند پس اگر آنکس سینه تنگ بود و نفس گرفته شود زهره افعی مطلق است
در حال بکشند پوست مار و موی خود و سیر و کوکرد در چشم شقیقه کنند بشوند مستحق آید اگر مار
افعی را ببرند و در گردن خداوند حل به بندند درست شود و مغز او
سخت باشد همچون سنگ **در صفت ماهی** از اجناس ماهی بسیار است
و بعضی درین مقامات شرح داده اند تا حاجت درین جایگاه نباشد

وگویند که ماهی در آب بود زبان و مغز ندارد و از آن آب هم زبانی
ندارد اما مغز دارد خاصیت ماهی اگر ماهی تازه بروغن گاو بریان



بکنند و گرم بخورند
آب پشت بیفزاید
واگر سردی بخورند
آن فعل نکنند واگر
ماهی تازه بریان کنند
همچنان گرم به جره مس نهند و سر آن محکم کنند و دو هفته بگذارند پس بیرون آورند
زهر عظیم بود و قتال باشد و چون بیرون خواهند آوردن باید که دهان خود را
نگهدارد تا بوی آن بدماغ نرسد که در وقت هلاک شود خاصیت پیه
اگر پیه او در چشم کشند روشن شود واگر به چربش شکم ماهی چیزی بنویسند
و مهره برنند زود پیدا آید واگر بزهره او چیزی نویسند بشب توان خواند و بروز
نتوان خواند و گوشت او سرد و تر است واگر ماهی تازه بروغن جوز بریان کنند
و خولنجان بر و فکنند و بخورند مجامعت را قوت دهد اگر چشم ماهی شور کسی برخود برگیرد
شکم نگشاید واگر سر نیم ماهی بگدازد و بر سوختگی نهند درست شود

واگر

واگر گوش آمده باشد [illegible]ند و استخوانش همین فعل کند **در صفت غوک** غوک جانوریست

آبی و در خشک نیز بود و اگر او را بدست اندر گیرند و بمالند اگر آتش بود بسوزد و اندرو

خاصیت است صفت غوک اگر غوک را بدو نیم کنند و نیمه در آفتاب و نیمه در سایه

خشک کنند آنکه بر آفتاب خشک کرده باشند پازهر قاتل بود و آنکه در سایه خشک

کرده باشند زهر قاتل باشد اگر کسی را جزی گزنده بود پاره از آن بجوشانند و بخورند و روشن بنشاند

واگر غوک را بسوزند و خاکسترش بتان اندر کنند و زنان را دهند که گناه کار بود هر چه کرده باشد



بگوید اگر از آن خشک کنند

و استخوانش را ببرو بک

بجوشند از جوش باستد

واگر غوک بگیرند و خشک

کنند و بکوبند و با خطمی

بزنند و بر جایگاهی کنند و ران جای موی نروید و اگر از آب بپزند و در قدحی نشانند

در زیت خالص و روی بزنند و با آفتاب نهند تا بر زیده شود پس بهم حل کنند و هر جا که خواهند

طلا کنند موی ببرد خاصیت خاکستر اگر غوک را بسوزانند و خاکسترش با سرکه بیامیزند

و سر را داخل کنند و بر کر مالند کر را ببرد و اگر خاکستر آن با موم مرهم کنند

و بر سر کل نهند موی بر آرد و درست شود ... در دست مالد

و آتش بر دست نهند دستش نسوزد پیه او اگر بر ریزد و بک اندر مالند هر چند که آتش

بجوشد نباید اگر پیه او یا پیه ماهی اندر اندام مالند سموم کار نکند اگر پیه او بر دندان نهند

دندان سپید و براید خاصیت زبان اگر زبان او بر ناف خفته نهند سخنها گوید ای آنکه چه دارد

خاصیت خون اگر خون او با آب بجوشانند و بر مقعدی نهند که از کلو بیرون آید

درست شود و اگر خون او به کرم در ریشی مالند درست شود **در صفت سوسمار**

از زیرکی که در سوسمار یکی آنست که خانه جایگاهی سازد که سخت بالا باشد تا چهار پایان

و مانند ان پای کوفت بکنند و نشیمن خود را سنگی یا درختی نشان کند تا چون بطلب معاش

رود در راه خانه باز داند و بیاید و چون پیر شود موی بر آرد و اندر وی خاصیت است

اگر موی او با خود
دارند استن نشود
خاصیت خون اگر
کسی خون او با روغن
بلسان و کتان



اندر چراغ کند و بر آتش نهند تا بجوشد و آنگاه بجوشد و هر چه در آن خانه باشد

وماهی

و ماهی آب خورد مر ما خزی را که رود و مانده باشد و بوی دهان خوش کند و اگر زخم کلب

[illegible]ج اندایند سود دارد و آب ماهی شور که در خاک آغشته باشد هم نیک است خانه او گر انت

در صفت خرچنگ خرچنگ را دو سر باشد کج رود و دهان بسته دارد و اگر خرگی

بدندان بگیرد تا آنگاه که با دور شش نکند رها نکند و اندرو خاصیت است اگر خرچنگ را آفتاب

خشک کنند و بکوبند و در تابه کنند با روغن و بجوشانند نیک پس روغن صافی کنند

و پلیته کنند از کتان و آن روغن و فتیله را در چراغ دان نهند و بفروزند خانه را نماید



که هرچه در آن خانه باشد

جنبان نماید که همه رقص

میکنند و این در این باب

عجایب نماید و اگر کسی را

نعوذ بالله مار گزیده باشد

خرچنگ را بدو نیم کنند

و بر گرم بر گزنده مار نهند زهر بر کشد و در وی بتابند پوست چشم او خداوند تب با جود دار

با بر بازو بندد تب باز دارد و اگر چشم او از کودک باویزند دندانش بیدرد بر آید و تب را سود

٥٦

گوشت اگر گشت او را زنا بخوردن نیز او را مرض نباشد و اگر کسی را او رنج باشد گوشت او متعدی باشد

که در پهلو پدید اید آخر خرخیک را بریان کنند و بخورند دوست شود و اگر گردن خرخیک بگردن

خداوند درد چشم ببندند سود دارد **در صفت کشف** کشف را کیاهی

در صحرا که کاه کشش باده نماید و ماده او را خاصیت است خون اگر خون او کسی در بینی مالند

پیسی ببرد و اگر بسایه خشک کنند و بآب بیاز و کلف و لکه بمالند سود دارد

خون کشف اگر تمام بگیرند و یک نیمه ازان با روغن بنفشه در هاون بسایند و اندر شیشه

کنند و بر اتش نهند تا گرم شود و پس بر مرغ بر کبسرند و ان روغن بر خایه و به مالند بقدرت

خدای عز و جل بهم اندر

کشند و دیه ازو

برود و زهره او اگر

دیوانه بخورد بهتر شود

اگر خایه او با شکر سفید

بخورند سرفه کهن را



سود دارد و اگر زرده خایه بستانند و خشک کنند و مقدار دو دانگ در وی کنند سرفه را ببرد

گوشت هر که گوشت او بخورد چندانک شراب بخورد مست نشود خاصیت پوست

کشف اگر پوست او را لخته کنند و بر دیگی بنهند هرچند که اتش کنند بجوشش نیاید

اریکی

برنگی نماید در صفت سام ابرص بپارسی اورا کرباسه گویند و کسی بهان بدهد و سری

بزرگ دارد و اندرو



خاصیت ست خاصیت دل

اگر دل او بر بازوی زن

آبستن بندد کودک

اندر شکم او نیاید

و هیچ چیز نفتند در صفت عطایه هم از جنس کرباسه است اما از قیمت جدا هر



وافتاب است

و اندر وی خاصیت

بسیار است خاصیت

اگر او را بروغن اندر

فکنی کسی داء الثعلب موی

از وی بر دو هر که موی نروید و اگر بروغن گاو بسرشند و بر کژدم گزیده

اندایند درست شود اگر دنبال او وقت زادن بر زنی آویزند

بتوان زادن در صفت کژدم کژدم را چشم نباشد و چون زخم

گروه باشد مانند کنه کاران بگریزد و سرگشفته و بهوش شر... ند تا انگاه

که عضوی از اعضای او جنبان نشود و کژدمی در خانه بسوزانند کژدمان همه ازان خانه

بگریزد و همچنین آب

برگ زیتون واگر آب

با روج برگژدم

چکانند در وقت بمیرد



واگر کژدم در رکو بندند تا خشک نشود انگاه از کودک خرد با وبزند آن کودک

مانند عطار و خاصیت شود

در صفت عنکبوت

عنکبوت هیچ جانوری به جای بکسی

عنکبوت شکار نکند

واگر خانه او بلور و تر

دود کنند عنکبوت بگریزد

واندرو خاصیت است



عنکبوت برخداوند

...بند سود دارد و همچنین درشراب کنند و خداوند تب بلغمی را دهند

تا باز جوزو سود دارد خاصیت تار عنکبوت اگر تار عنکبوت بر جراحت

نهند سودا ردو حول یا دارد **صفت زنبور** اگر زنبور زنده در زیر فکنند یا در



عسل در حال بمیرد
پس در سرکه افکنند
زنده شود و این
خداوندان زرق
کنند و اندر

مقالات اعجوبات یابند خاصیت او اگر تباش فراهم از در خانه زنبور بیاویزند همه بگریزند
و اگر افیون با سرکه بسایند و بر زخم زنبور طلا کنند سود دارد **در صفت ملخ**



اگر بعضی از ملخ سوزانند
دیگران همه بگریزند
اگر خواهند که ملخ از وی
بگریزد خفاش چند
باید گرفت و از درختا

بزرگ در باید آویخت که ملخ دران درخت نیاید و همچنین اگر ملخ در ... ی اگر
خداوند تب بیاویزند سود دارد و ملخ سبز نیز همچنین خاصیت کند

در صفت مگس گویند تولد از عفونت کند و اگر مگس با زنبوت بیامیزند

و در تولد خانه او اندازند مگس بران ننشیند و اگر مگس در آب افگند



بمیرد پس در زیر خاک

کنند حالی زنده شود

و اگر مگس را با روغن

زیت بگدازند

تا انگاه که خشک کنند

پس بسایند و بموی اندر مالند موی را برآورد و سیاه شود و اگر مگس چرند

و بشاخ موی مردم در بندند و در زیر خوانی افگنند که مردم ازان نان میخورند تا همه

بر کنار رجند و گویند حکت افتد و اگر برگزدم گزند با لند سود کند **در صفت مورچه**



اگر قطره زیبق بروغن کنجد

حل کرده باشند در سوراخ مورچه

کنند همه بمیرند و اگر خواهد

که بداند که در زمین آب دوست

یا نزدیک در مورچه آن زمین نظر کند اگر سطبر و سیاه و تنگی بود آب نزدیک بود و اگر دونده و لاغر بود

آب دهن بود خاصیت مورچه اگر موم با خایه مور در حلوا کنند و بخورد کسی دهند پس او بی اختیار ریاح آید

تا آنک که پوست ترب بخورد و اگر مور بر روغن زیت نهند پس آن روغن بپالایند و

اندر گوش کنند که درد گوش کنند یا باد در وی باشد نیک شود خاصیت خایه اگر خایه

مورچه خشک کنند و بسایند و بر اندام کنند موی ببرد و اگر خایه مورچه و کف دریا و زعفران

و شکر طبرزد از هر یک برابر بکوبند و بپزند و بچشم اندر کنند سفیدی ببرد طلسم از کوی

حیض زنان نزدیک خرمنی یا بپاو برند هیچ مورچه اندران زیان نکند و این گفته شد گوگرد و سرمه اندر

سوراخ او کنند همه بمیرند و اگر زره سرخ در کندی همین فعل کنند و اگر گل مورچه که از خانه بیرون آورده باشند

بگیرند و با گوگرد و سرکه بیامیزند و اندر معدن مورچه نهند بنماید خاصیت کیک اگر ورق سیسنبر با ورق

سوسن در خانه دود کنند پشه بگریزد و همچنین چوب الجز دود کنند پشه بگریزد و اگر جایگاهی آب و نمک تر کنند همین



فعل کند و اگر یک شاخ
رز در زیر تخت نهند هیچ
پشه بدان نزدیک
نیاید

در صفت کیک اگر خواهند که کیک رنجه بدارد اندر میان خانه کوی بنا کنند و بر آن خون باید کرد
همه کیکان بدانجا گرد آیند و اگر جوز را میان تهی کنند و برگ حُرّ زهره بیاکنند و در میان خانه نهند



کیکان بدانجا گرد آیند
و اگر برگ شنیز را
اگر در جامه پراکنند
کیک بگریزد و اگر
بکندر دود کنند کیک
بگریزد و اگر وقت جامی پر آب کنند و سه بار از انگشت بر آن خوانند و باد بر آن دمند و بر بالین نهند هر چه در آن
حوالی باشد و نیز خویشتن در آب افکنند و این معجزه این صورت است و اگر پاره سندروس بسایند و در آب
افکنند و از آن آب در خانه بریزند کیکان بمیرند و اگر شاسبرم در خانه دود کنند همین فعل کند

در صفت شپش



چنین گویند که اندر که چون
بر سر موی سیاه باشد شپش نیز
سیاه باشد و چون موی سفید
باشد شپش سفید باشد و بر طبع موی
راست باشد و اگر برگ انار سرون

بشوید

بشویند شستش را به ... بشویند شستش را بر و صفت خون فسا اگر برگ خیار و خانه دود

کنند خون فسا بگیرند خاصیت او اگر کسی بیست حقفصا بگیرند و یک درمی در آب بیفکنند و ساعتی بگذرد

پس از آن آب کسی را دهند که بولش گرفته باشد تا باز خورد و بولش بگشاید صفت وسّاه الحیه

که به پارسی او را مال مالنگ گویند از عفونت خبر و بوش خوش نتواند شنیدن و اگر او را در میان

گل ... کنند بمیرد و چون در میان سرگین بنشانند زنده شود خاصیت او اگر مال مالنگ در مقعد

خری کنند خر از هوش ببرد و پس چون بیرون آرند باز به هوش آید و ملعبان اندرین صنعت ظریف کنند

در صفت حمار قبان که به پارسی خروک گورستان گویند خاصیت او اگر او را در ... گوی بجنبد

و خداوند ...



تب ... سیم

با خود دارد

تب باز دارد در صفت خراطین گویند که خراطین کرمی بود سرخ در زمین



نمناک پیدا شود

خاصیت او اگر خراطین را

بگیرند و بسایه خشک کنند

و بسایند و با روغن گاو

وبا روغن زنبق بیامیزند و چند بار بر قضیب مالند لغایت قوی و بزرگ کردد در صفت دود العلط

وان کرمی بود سبز



که در باالیز پیدا شود

واکر او را در سر که

وانکبین اندازند و بنهند تا انوقت که بهم امیخته شود و بر کلف مالند کلف را ببرد

در صفت نارو اکر نارو بزرک بکیرند و در سایه خشک کنند

وبا کف دریا بسایند



و در چشم کشند

سفیده چشم را ببرد

در صفت علق اکر به پارسی زلو کویند اکر زلو را بسوزانند و خاکسترش با سرکه بیامیزند

موی زیادتی که



در چشم براید انرا

برکنند و انرا دارو

طلا کنند باز نروید واکر او را بجوشانند و با عسل بیامیزند بعد ازان بسایند و بر ذکر طلا کنند

زن لذت عظیم یابد والله اعلم خواص الهوام مقالت دوم در منافع اشجار

ولهم غام

داسته عام و[illegible] و آنچه بدان ماند و این

هفت فصل است فصل اول

در منافع اشجار و آن بیست و ده نام است

خرما انگور سیب انار آبی امرود شفتالو آلو انجیر

توت جوز نارجیل بادام فندق فستق اسفیدار طرفا قصب

جنار غبیرا جیل غوضه عناب تمت الکتاب بعون الملک الوهاب در صفت خرما

حکما چنین گویند که هیچ درختی به آدمی نزدیکتر از خرما نیست و اگر آهن میخهای بر درخت خرما



زنند خشک شود و اگر سر اورا ببرند دیگر بار نیارد و اگر خواهند که جای خرما نباشد خرما تر نیابد که جنباری نرگس ببرد و بر کشند

و تخم از و بیرون آورند و خرما درست در میان خربزه نهند و برهم نهند و گیاهی سخت بر و پیچند پس قدری آب

در دیگ کنند و چوب اندر میان دیگی نهند و خربزه بر روی آن چوب نهند چنانکه تا به آب نرسد و سر دیگ
محکم کنند و آتش کنند نرم نرم و خربزه به پزد و چون بپزد بیرون آورند از دیگ و خرما از میان
خربزه بیرون کنند چون خار رطب تر شده چنانکه حالی از درخت چیده باشند منافع خرما افلاطون حکیم گوید
که خرما گرم و تر است هر که خرما بسیار خورد شهوت بیفزاید و شهوت را جان رود گرم معده بکشد و کرد دانه
نافع باشد مضرت او آنست که خون سیاه ازو تولد شود و سده جگر دیگر در سر آورد و دندان را زیان دارد
و با و انگیز است **در صفت خارک** کیسوان بگیرد و با کافور بسایند و در بینی ریزند خون باز دارد
و اگر آب خارک چون هنوز سبز باشد و کتابت کنند نقش پیدا آید و چون خرما زرد باشد و یا سرخ باشد

در صفت انگور

شیخ ابو علی رحمة الله علیه که انگور هر چند شیرین تر بود طبع او
گرم تر بود و پوست
او گرم و خشک است
و گوشت و آب او
گرم و تر است
و دانه او سرد
و خشک است



منفعت او آنست که تن فربه کند و طبع را نرم کند و سینه و شش را سود دارد و مضرت او

او آفت گرسنگی آرد اگر از پس او یخ خورند باد اندر شکم و معده پدید آید

خاصه خداوندان قولنج را و سپرز را و جگر را زیان کند دفع مضرت او

انار ترش کند و اندر انگور لختی باد و اندکی سردی هست و از انگورهای طایفی گران تر است

و باد انگیز از پوست است چون پوست بیدارند باد انگیز نباشد هر که انگور طایفی بسیار

خورد باد ناسور انگیزد و هر که خواهد که انگور زیان نکند دانه و پوست نباید انداخت از

انگور پوستش باد در معده افکند و دانه او سرد و خشک است و چون این هر دو خورند منفعت

کند و قوت افزاید و رنگ روی را نکو کند و هیچ زیان ندارد و اندر رنگ گردانیدن او

چاره است چاره شعیوثا گوید انگور سفید بباید افشاند و شیره آن با آرد جو بباید پخت و اندر انگور

سیاه انبار باید کرد و در آن وقت که رز آب بخورد و کشند دیگر سال انگور سفید باشد و همچنین

انگور سفید انبار باید کردن در آن وقت که رز آب بخورد و کشند دیگر سال انگور سیاه آید خاصیت محمد

زکریا گوید که هر که پنج روز رز بنگارد و دو درم غالیه به افیون به بیخ آن در افکند پس آنکه

رز آب بخورد بیشتن کشد دیگر سال چون انگور بار آرد هر که از آن بخورد تشنگی

براند و علت و صفرا همه فرو دارد و اگر بیخ رز بکاوند و دو درم تریاک بر وی اندازند

دیگر سال چون انگور بار آورد و هر از آن انگور بخورد و آن سال زهر روی کار نکند و زخم مار
و کژدم او را زیان نکند و اگر برگ رز بکوبند و بر گزندگاه کژدم نهند و زنبور در ساعت در
فشانند اگر انگور سرخ بگیرند و بکشند سفید شود و اگر خوشهٔ انگور میانی چو نهند مرتا بآکابند
و اگر سوسن اندر میان رز بکارند انگور شیرین برآید و اگر در زیر رز مورد انگوران خوش
بوی بود و اگر خواهند که زود برسد تخم نفط فرسای اندر زیر درخت ریزند تا زود رسیده شود و آب اسپست اندر
زیر رز نگارند با کلم زیان دارد و بار کم آورد و خاصیت شاخ رز اگر شاخ رز در زیر مصروع نهند و
فایده دهد و صرع باز دارد خاصیت آب برگ رز اگر برگ انگور با سداب معجون کنند
هر که شراب خورد از آن بخورد مستی باز دارد خاصیت غوره آنست که غوره سرد و خشک است
خاصیت غوره آنست
و دیگر غوره صفرا بنشاند و شکم ببندد و مضرت او آنست که آواز را بگیرد و
سرفه آورد و سرفه را زیان دارد و گویند که انگور باد انگیز است اگر بدانه و پوست
خورند باد ندارد و آب لنت بیفزاید و طبع را نرم کند و انگور ترش سرد
و خشک باشد دل و جگر را خشک کند طبع مویز گرم و تر است معده قوی کند و دل را قوت
دهد و معده را سود دارد و نشاط آورد خاصه که بدانه خورند کشمش از همه لطیف
تر است و گرم و تری خاصیت او آنست که طبع را نرم کند و سینه و شش را

سود دارد

سه دوار و بیخ زر را در شراب افکند شراب خوشبوی و خوش رنگ گردد و
آن شراب بغایت مست باشد وصاف کردن زر اگر خواهند که از شاخ رز دو سه گونه
انگور نماید از هر انگوری که خواهند یک شاخ بستانند و در هم بندند و در میان کاسه سفالی تا نیمه
نشانند و سرگین در میان سفال کنند و شاخها در هم پیچند و بگذارند تا سال بر
بگذرد و شاخها در هم روید و همه یکی شود پس از میانه بباید برید تا دیگر بار بر آید چون وقت
آن باشد که انگور آید از هر خوشه دو رنگ باشد و از یک تاک دو سه رنگ آید
و عجب باشد و انجیر نیز همین خاصیت دارد و اگر شاخ رز بخواهند کشت او را بکافند
چندانکه در زمین خواهد بود چون آن مغز که در میان چوب بود بچیزی بیرون کشند
خالی چوب را آسیبی نرسد پس بکارند چون بروید نیکو باشد نگاه داشتن انگور اگر خواهند
که انگور نگاه دارند که دیر ماند تا تباه نشود برگ رز را بباید جوشانید و آن آب را سرد کردن
و بر انگور زدن و انگور نگونسار آویختن که دیر ماند و انگور در خنبی نهند که در آن خم
شراب بوده باشد دیرگاه بماند و تباه نشود و اگر سفرجلائی نزد انگور نهند تباه کند گردانیدن
آفت انگور را اگر خواهند که سرما انگور را زیان ندارد و پوست بود و نیز اندر باغ از درخت
که بلندتر باشد بها و نیز نه ژاله و سرما از آنجا بگردد و بفرمان خدای عز و جل چون زدن
۶۴
انگور حکما گویند که انگور چون بچینند بعد از سه روز باید خورد و بهد الله دل پوست و از عقب او

مصطکی باید خورد تا دفع مضرت باشد **در صفت سیب** بوخا گوید که سیب شیرین

گرم وتر است وسیب ترش سرد وخشک است واندر رنگ گردانیدن سیب چاره هست

چاره آنست که سیب سفیدی را اگر خواهند که سرخ شود مغاکی برابر درخت سیب باید کرد

ودر سالی چهار بار روناس وخون مردم اندران مغاک باید کرد چون سال باز گردد

سیبی که در آرد سرخ بود وسخت نیکو واگر خواهند که با سرخ سفید گردد مغاکی در پای درخت

سیب سرخ باید کرد وبوره ارمنی اندر انجا باید ریخت که سیب بار آرد واگر خواهند

که سیاه گردد

وگل سیاه

ونفط سیاه

اندر بن درخت

سیب باید

ریخت ودر سالی

چهار نوبت



چون بار آورد سیب سیاه بار آورد عجوبه اگر خواهند که نوشته سفید بر سیب سرخ پدید آید

سیب سرخ را در گل باید گرفت وانجا که خواهند که سفید شود اندر گل اندر گرفت پس نکو کرد

دود باید سرد وانجه درکاب باشد سرخ باشد

وآنچه دود کور کرد بدو رسد سفید شود و همچنین

اگر بتش ازانک سیب سرخ شود بموم پاک چیزی

بر سیب نویسند سرخ شود نوشته پاک کنند

سفید باشد خاصیت او آنست که دل را به نشاط

آورد و جگر را منفعت کند وآن سیب ترش همه زهر

های کشنده را سود دارد چون ما خورند و هر که سیب

اندر زیر بالین نهند در خواب نترسد اگر سیب

اندر نبید افکنند وآب اندران نهند بود تاب

فرو شود و اکر بینند خالص بود سیب برانا
بران با لبستد وصال اکر درخت برا درعروه وصل کند
سیب سرخ آید اکر سیب را در عنبر انکور نهند
دیر باند و تباه نشود و اکر سیب اندر برک جوز
کیرند و اندر کل کیرند هر چند خواهند بتوان
داشت که تباه نشود اکر سبوی نو را بر پهلوی سوراخ کنند
چند جا و سیب نیم نارسیده را در انجا کنند و از جای کشاده بیاویزند دیر باند
و تباه نشود **در صفت انار** شیرین بکرمی میل دارد و لطیف و تره می کند و سرفه را برد
و سینه را نیک بود و جکر را قوی کند لیکن التهاب بکاهد و شهوت بنشاند اما دماغ تر دارد

و بعض

و بعضی گفته‌اند آب لثت بیفزاید اما انار ترش سرد است و لطیف شکم ببندد و

صفرا بنشاند و منش دل و معده و جگر زایل کند اما قولنج آرد و ترش و شیرین

بهم آمیخته معتدل بود و اگر در پهلوی درخت انار مورد کارند انار بار بیشتر و خوشتر آورد

اگر خایه ضفدع به این درخت انار کنند بار بیشتر آورد و آبدار بود و اگر آب دانه انار

سرخ بجامه رسد تا به آب خانه سفید بشویند پاک شود و گویند اگر آن گوشه که در میان گلو انار است



بکوچکی از آن بیرون آرند
انار بزرگ شود و اگر
اناری از بار کنند و دانه آن
بشمرند از آن درخت هم چندان
بود اگر آن تیری که بر سر گل انار است
بشمرند جفت بود و دانه آن انار

جفت بود و دانه‌اش طاق بود و اندر طعم گردانیدن او چاره است اگر انگبین بگشایند و در بن انار ترش کنند شیرین

گردد و اگر در بن مغاک کنند و خون مردم و سرگین گاو و علف انگور در آن مغاک کنند انار شیرین گردد

اگر خواهند که انار ملیسی گردد شاخ انار سر فرو باید گرفت و در زیر مغاک باید گرفت تا وقت بهار

رها باید کرد تا آن وقت که بگیرد و بیخ نهد آنگاه بن آن شاخ بباید برید تا سر در زیر ماند

وبن زیر باشد آنگاه چون تار دلیسی باشد و اگر خاکستر جاه یاقوت کوفته بهم بیامیزند

و اندر بنیا نار انبار کنند انار بار بیشتر آرد و رنگ سرخ گرداند و نیکو بود خاصیت پوست

درخت انار اگر پوست درخت انار بکوبند و بجوشانند و بخورند شکم براند و اگر زیر بالا بتراشند

قی آرد و اگر پوست انار ترش خرد کنند و اندر گرمابه بر جوی مالند نیز او را اگر بند نباشد اگر

به برگ انار ترش اندام بشویند شپش نکشد خاصیت انار اگر عصای از چوب انار

سیاه بسازند و میان عصا سوراخ کنند و موی شتر و نخاله آهن در انجا ریزند و آن سوراخ

محکم کنند هر که آن عصا را با خود دارد از وی سگهای مردم آید و اگر شیر بگذرد گزند نکند و

صفت سفرجل

مردم از وی دور شود و اگر سگی مرده اندر درخت آبی انبار کنند اینها درخت کلان

و بزرگ آید و بار بسیار آید گویند که اگر درخت آبی بار کنند آبی از او برگ اندر و بجد بین مغاک کنند تا میان

مرد آنگاه یک ارش ریگ اندرین مغاک کنند و آزار برگ بنهند در زیر ریش ما و ریگ بر سر آن کنند



تا هموار شود و بعد از آن

هر که پانزده روز آب بر آن

باشد تا یکسال آن آبی بماند

و سیب نیز همچنین توان نگاه داشت

و گویند که اگر آبی را در میان جو نهند

در میان

دیر بماند و گویند آبی با سیب پاکیزه از بینایی بهتر باشد و گویند که ایشان بر یکدیگر درخت بیخ باشس

آبی که نیکوتر است و راست بود بگذارد و باقی را بچینند و او گل بریزد و آبی پدید آید همه را بر روغن

زیت چرب کنند آنگاه هیچ باشش که نیکوتر و بی عیب‌تر بود بکاغذ گیرند تا بغایت برسد آنگه

آبی آن را از درخت باز کنند و بنهند و یکی از آن تا پانصد درم قیمت کنند خاصیت آبی طبع سفرجل آبی

سرد و خشک است معده را و جگر را و دل را سود دارد و اگر پیش از طعام بخورند طبع را سخت گرداند و تشنگی

بنشاند و ابو علا در کتاب آورده است که هر که آبی بخاید و بغلش بینداز هر چند شراب بخورد دیر مست

شود و آبی شیرین قی باز دارد و وصل کردن اگر درخت آن با انار وصل کنند بار بیشتر آورد و نیکو

بود و خوردن آبی چون آبی خورند از پی آن سفته پرورده باید خورد تا دفع مضرت باشد **صورت امرود**

از دو جنس یکی را نام حسینی و دیگر کلابی امرود و صلاب نیکو بر زد و هر درخت که در آن وصل کنند بید بر دو اگر



از درخت رز وصل کنند امرود شیرین
تر آید و نیکوتر خاصیت حسینی
دل و جگر را آب دهد و معده خشک
کند و بطبع سرد و تر است اما
امرود کلابی بعضی گویند گرم و تر است و بعضی
گویند معتدل است قوت دل دهد و روی و سینه گرم کند

و آب ناخن براند و چون بسیار خورند معده سست کند و بلغم آرد و اگر بخورند افراط او
قولنج بار آورد و برگ او چو اصحاب انگشت به درد چون بکوبند و بر وی نهند نافع باشد خوردن امرود
چون امرود خورند زنجبیل پرورده از پس آن باید خوردن تا نافع باشد **در صفت شفتالو** لیبوس چو اندر
کشند در بماند و تباه نشود دیگر شفتالو با سبوی خانگه در سیب کنیم که سوراخ کنند و شفتالو
در آنجا نهند و بر سر خم بلند نهند مدتی بماند و شعیوبا گوید هر که خواهد که مغز شفتالوی شیرین
آید یکی بادام دو مغز را مغز بیرون باید آورد و مغز شفتالو در میان هر دو باید نهاد و باید کشت
چون بر آید هر سه بر هم باید پیچید یک انگشت بر باید گرفت تا همه یکی شود و آنگه چون بر آید مغز شفتالو شیرین



باشد و اگر نزد شفتالو
گل سرخ کارند خوشبوی آید
طبع شفتالو سرد و تر است
خشکی بنشاند و جگر و معده را
ساکن کند و چون بسیار خورند
تنهای بلغم آرد و اگر برگ او
بکوبند و بر جایگاه نهند که کژدم بود همه بمیرد و اگر بکوبند و اش بر دست کسی
که جزی بر دست او کنده باشد تا مدتی نزدیک برود و سپید کرد و خضاب نیک بود

واگر در خانه برگ او دود کنند مار بگریزد و اگر برگ او بکوبند و با آهک و زرنیخ زرد

مالند نیکو کرده موی ببرد و آهک تأثیر آن زیان نکند و اگر برگ او در میان خانه نهند مورچه تباه نکند

و اگر برگ او سوده و خشک کرده کسی دو درم بخورد هر کرم که در شکم او بود بمیرد و بیفتد چوب

و اگر از چوب او مسواک کنند بن دندان سخت کند و کرم بن دندان ببرد و پاک کند و بوی دهان

خوش کند مغز دانه اگر مغز دانه او بسوزانند و در میان سرمه بسایند و در چشم کشند

حرارت چشم را ببرد و چشم زایل کند و سرمه نیکوتر نماید و اگر بر ریش کنند ریم بیرون کند و شفتالو

کمتر باید خوردن که معده سست کند و اگر از برگ آن پاره قیر اغبر غرغره کند بسیار علتها را

سود دارد و حال اگر شفتالو در بید وصل کنند شفتالو بی دانه آید و اگر در رز وصل کنند

سخت شیرین آید و نیکو و جوز دانه باشد **در صفت زرد آلو** زرد آلو چون نارس بود

طبع شفتالو آرد صفرا بنشاند و چون سخت شیرین اندک مایه گرمی دارد و معده را سست کند

و اگر بیخ درخت زرد آلو بکاوند ده درم سقمونیا در بیخ وی کنند بوقت آب بر خورد

کنند دیگر سال که بار آرد هر که از آن بخورد شکمش براند و صفرا فرود آورد و اگر رفت بجزی بگدازند

و از آب برگ او زنند و بر باید و اندر تلخ را شیرین کردن چاره هست اگر خواهند آهسته زرد آلو

شیرین مغاک اندرین درخت بباید کند تا و هر سال چهار بار نمک اندران کردن هر بار مقدار
یکمن شیرین گردد و همچنین سرگین خوک دران کنند خاصیت است مغز استه اگر مغز استه
او بکوبند با کو بوا و آرد سرشته بامیزند و بسگ دهند تا بخورد بمیرد و اگر مغز استه مغز او بصلایه



بسایند تا روغن برون
آید و کسی را که جنده
در گوش افتاده
بود گوش را از آن شد
چون بوی آن بجنده
رسد برون آید برگ

اگر برگ او را بخایند دندان تیز کند همچنان چون از زرد الو خورند از پی او سکنجبین باید خوردن

در صفت انجیر

اگر انجیر بار کم آورد و باد رختی دیگر شاخ انجیر ببندد از شاخ باو بزند منفعت
کند و بار بسیار آورد و اگر سوسن از شاخ انجیر بیاویزند برگها دارد و اگر گاوی هرون بود یا دیوانه
بود بر شاخ او انجیر و رشتی بندد نرم گردد و رام و زیرک شود و اگر سرگاو به بیخ انجیر فرو بندد
زود برسد و اندرو خاصیت است خاصیت طبع انجیر گرم و تر است کرده را سود دارد و ابت

بث

پشت بفزاید اما چون بافراط خورند بیضه آورد و تن سنگی کند و زهرها از تن مردم ببرد و خوردن



انجیر بسیار تن قوی کند
و بلغم را ببرد و اگر کسی را
بسر زبان انجیر در سرکه
آغازد و بعد از سه
روز بخورد سودا رد
و هرکه انجیر بکوبانند و آبش بخورد سرفه را ببرد و آواز بگشاید و گرده قوی کند و شهوت
بفزاید اگر انجیر با روغن زردآلو بپزد و بعد از سه روز بخورند باد را ببرد و درد زانو
بشکند و اگر بکوبانند و آبش بر شقیقه نهند درد سر که از سردی بود ببرد و اگر بکوبند و بر بهکوی
جب طلا کنند بسر زر را از جای ببرد و اگر با سرکه بکوبانند و در دهان گیرند درد دندان ببرد و اگر
بکوبند و در خایه بر بندند اماس بنشاند و اگر انجیر را از جای بجای برند و تباه شود و سوئی بباید
گرفت و سه انجیر بزفت بحری بباید آلود و یکی در بن باید نهاد و انجیر بر سر نهند هر جا ببرد تباه
نشود خوردن او هر که انجیر خورد از پی آن بادام مغز سفید کرده باید خوردن

تا دفع مضرت باشد منفعت کند **در صفت توت** اگر رنگ توت سیاه است و برودت باشد

و دست رنگ گرفته باشد دست را بغوره یا با آب توت سفید بشویند رنگ برود و اندر

گردانیدن آن چاره است اگر خواهند که توت سفید سیاه شود مغاکی اندر زیر درخت بباید کند و

مقدار دو غربال
توت سیاه در بن
آن درخت انباز
باید کرد دیگر سال
توت سیاه بار آورد
و اگر همچنین توت سفید در بن سیاه کنند سفید شود



توت سرد و تر است و توت سیاه صفرا بنشاند و اگر توت دانه او آنچه شیرین است گرم و تر است سینه را نرم کند

و اشتها آورد و اگر ازش غرغره کنند خناق و ورم گلو را سود دارد و آنچه ترش باشد صفرا ساکن کند و دل و جگر و

معده ساکن کند و چون بجوشانند و افراط آن هیضه آورد و خوردن هر که توت خورد و از پس آن انگبین باید خورد

تا زیان نکند **در صفت** جوز اگر خواهند که بار بیشتر آورد و نرم باشد مغز جوز را درست باید

برون کرد و آنگاه بکارند و از مورچه نگاه دارند تا تباه نکنند و چون بگیرند که سال دیگر جای دیگر نقل کنند

چون ببر آید جوز درست اشکن باشد و بسیار بار آورد نرم گردانیدن جوز را چاره آنست که

معانی



منافع باید کندن
واندر بن وی یعنی درخت
جوز قدری بوره ارمنی
و سرگین کبوتر
در بن درخت جوز
باید ریخت و سالی

چهار بار تا جوز نرم کرده و خوردن جوز افلاطون گوید که جوز تر تا نیک باید خورد و جوز خشک
خورند از بهر آن آب کامه باید خوردن و اندر جوز خاصیت است مغز جوز منفعت کند
زهرهای کشنده را و افلاطون گوید که چون جوز خورد بان مانند نخودی یا بزرگتر بکبسرند
و بخورند با شکر سپید امید بخدای تعالی دارم که او را درد چشم نباشد تا سالی دیگر و طبیعت جوز
تر و گرم و تربیت آب است بفزاید و شهوت را قوت دهد و جوز خشک گرم و خشک است
صفرا آورد و دهان بخشاند و سرفه آورد و زبان را گران کند اما دندان کند را
تیز کند و بخارها بدماغ رساند **در صفت بادام** بقراط گوید که اگر بادام تلخ تا خربق
سیاه اندر آب کنند و سگ را دهند تا بخورد بمیرد و اگر بخورد همه دودی دهند همین فعل کند

و اگر مغز بادام تلخ با کوکرد بکوبند و بخورد سگ دهند بیهوش شود



و چون سوزن در بن دندان سگ فرو برند با هوش آید و اگر مغز بادام تلخ بسایند و با روغن زیت بیامیزند و با آرد خمیر کنند و بخورد سگ دهند آن سگ از پی آنکس بیاید اگر چه سگ وحشی باشد و حکماء بادام کوهی را بسیار خاصیت گفته اند از آن جمله روغن او بسیار دردها را نافع باشد و بادها بشکند و بادام شیرین را طبیعت سرد و تر است و بعضی گفته اند معتدل است دماغ را معطر کند و پی سینه را نرم کند و رودها را نیک و دمها ز انیک بود و خشکی دماغ را ببرد و اگر با شکر خورد و آب گشت بیفزاید و تن فربه کند و رنگ روی نیکو کرداند اما مضرت او آنست که معده را گران کند و باد انگیزد و اگر با پوست بریان کرده بخورند بهتر باشد و اگر بیست مثقال مغز بادام بگیرند و بکوبند و یک درم زعفران با آن بیامیزند و در دو سیر شیر معجون کنند و یک هفته بخورند فربه کند بدن را و خشکی دماغ را ببرد و اگر روغن بادام اندر شیر گاو و دیوانه کنند نرم کرده و رام شود و نرم و شیرین

کردن

گرون بادام چاره است که بن بادام تلخ بار کاوند و سرگین خوک با نمک

دران کنند و آب دهند تا بادام شیرین شود

در صفت نارجیل

چنین گویند که نارجیل درختیست



در هندوستان و بار او

مانند سر آدمیست و طبع او

گرم و خشک است اگر کسی

نارجیل بسیار خورد کرم پیدا

کند و درد معده و ریش

مثانه و کرده را زیان

دارد اما خاصیت او

آنست که شهوت را بجنباند و بدن را قوت دهد و روغن نارجیل در موی مالد

سخت گرداند و دیر سفید گردد اگر بیخ او در مجلس اندر چراغ نهند بجای فتیله نفور زند اما

خوب اگر چوب بیخ نارجیل در مجلس بر آتش نهند با پوست او زود مست شود

در صفت فستق طبع فستق گرم و خشک است و خاصیت او آنست که درد پشت را



که از تری بود سود دارد
و سده بگشاید
و آب پشت بیفزاید
و سینه و جگر را
از بلغم غلیظ پاک

پاک کند و گرده و مثانه را سود دارد و قوت دهد
و قوت مردی بیفزاید اما مضرت او آنست که صفرا و خون را برانگیزد
و دفع مضرت او بهفت میوه کنند بوعلی گوید که فستق بادهای سرد را
سود دارد در صفت سپیدار اگر چوب سپیدار را بسوزانند خاکسترش
بر جایگاه بر اکنند که در آن کرم باشد کرم را بکشد و اگر
بشیره او بگیرند و در شراب کنند و کسی را دهند بیهوش گردد



صفت طرفا طبع وی گرم وخشک است وازوی صمغی آید مانند عسل قطره قطره ازشاخ او برآید وطبع آن گرم

وتر است معده را قوی کند واگر کسی طعام بسیار خورده باشد ازان بخورند



هضم کند

برگ اگر برگ او

بر آماس نهند سود دارد

واگر آب او بر آبله زنند

سیم در بسوزد اگر بیخ او در دندان مالند درد دندان بنشاند چوب اگر چوب او را بسوزانند

واندر آب افگنند تا سرد شود پس از آب که بدان سرد کرده باشند بخورد کسی

دهند آنکس را بیم هلاک بود و جماع نتواند کرد و اگر کسی طشت نگونسار کند و زیر آن

طشت آتش از چوب گز نکند باد و در طشت نشیند پس بشوید و آن آب با سنگ مرف

هم چنان کسی را دهند که درد دل باشد سود دارد صفت قصب نی را تباری



قصب گویند

واگر جای دود بکنند

مار بگریزد و مار البته

بوی وی نتواند شنید

که بیمار گردد

و گویند گوشت

چون بیمار شود

برگ قصب بخورد بهتر شود و اگر ماران بقصب ضربت زنند

شکست شود چنانکه نتواند جنبیدن پس اگر یک ضربت دیگر زنند

درست شود صفت چنار اگر پوست چنار بگیرند و بکوبند باز نگار

انگ

و نمک دیگر آدمی بر آن زخم کشند تا سوررا سود دارد و برگ اگر برگ او را بجوشانند



و تخم حنظل بنشانند
برآمدن آفتاب آن
آب بر گرد آن زمین
کشت بزنند کرم از آن
کشت برود
و اگر با تخم حنظل بکنند

هم روا بود اما چنین بیرون تر بود اگر برگ او در خانه دود کنند خفاش
بگریزد و اگر بکوبند و آتش در خانه بزنند هوام بمیرد و شاخ اگر شاخ او
دود کنند

در صفت غبیرا



مار و حشرات بگریزد
تبازی سنجد گویند
و درختی مبارک است
هیچ غبیرا نه
بینند که راست بانده باشد

بلک همچو باشد و طبع او گرم و خشک بود و بجای غله کار دارند تیزی کند و اگر در میان ثرا

سنجد خورند سستی باز دارد و اگر سنجد را بسایند و بکسی دهند که اسهال دارد اسهال را باز دارد

صفت جل غوزه طبع جل غوزه گرم و تر است در درد پشت و درد معده و درد جگر را که از سردی بود

سود دارد و شهوت را بیفزاید و گرده را قوت دهد **در صفت فندق** جالینوس گوید که طبع

فندق گرم است و بقول دیگر سرد است از ان دلیل گویند که طبع سرد است که دیر گوارد

آما خاصیت او انست

که اگر کسی فندق بسیار

خورد شهوت بسیار

تواند کردن و قوت

مردی بیفزاید و اگر

شاخ او بر گزیده کژدم

بندی درد بنشاند



و گویند اگر کسی فندقی با خود دارد و روغن فندق را بسوزانند و با روغن خودش بیامیزند

و بر موی مالند موی را دراز کند و اگر کودکی از ما در در وجود آید و چشم

کودک اشقر باشد هفت صباح روغن فندق در چشم وی کشند

سیاه

سیاه کند **در صفت عناب** سنجد جیلانی بتازی عناب گویند وطبع او سرد و خشک است

خون را تسکین کند و پیر سینه را نرم کند گرد اند وطرفه و سرفه که از خون بود زایل کنند



و چون در میان شراب

خورند مستی باز دارد

و بعضی حکما گفته اند که

جنسی هست ازین که طبع ان

تر است و چون ناهار

خورند طبع نرم کنند و خون

در دست گیرند و بدست میالند خون را تسکین کند **صفت ترنج**



صفت ترنج حکیمان گفته اند که پوست ترنج گرم و خشک است و گوشت ترنج گرم و تر است

و ترشی او سرد است و خشک و دانه ترنج سرد و تر است خاصیت آنست که اگر پوست

ترنج بگیرند و خشک کنند و بسایند و بسوزانند و زنی را دهند نوزائیده که سرفه دارد



سود کند و

گویند که پوست

ترنج دل و معده را

قوت دهد و

اگر ازان مربا کنند

بهتر باشد خاصیت ترشی و اگر رنگی بجامه سفید رسد بترشی ترنج بشویند پاک شود

و اگر مروارید بترشی ترنج اندر نهند حل شود و مغز دانه ترنج زهر کشنده را ببرد

و سود دارد **در صفت نارنج** بقراط گوید که پوست نارنج گرم و خشک است و ترشی او

سرد و خشک است و دانه او زهر است خاصیت او آنست که صفرا بنشاند اما مضرت او آنست که آب را

ترشی رنگهای سیاه را ببرد خاصیت پوست اگر پوست ترنج با روغن بجوشانند

و در موی مالند موی دراز کند و دیر سفید شود صفت لیمو هرمز

گوید که طبع لیمو سرد و خشک است و گوشت لیمو گرم و تر است و تخم او گرم و خشک است

خاصیت او

خاصیت او آنست که دل را قوت دهد و خفقان گرم را ساکن کند و قی و سفرا باز دارد و خون را
تسکین کند و درو سرکه از خون و صفرا بود سود دارد و دهان را خشک کند و مستی باز دارد و تخم
لیمو با زهر جانور راست و گویند که آب لیمو زهر افعی را باز دارد **صفت مورد** ارسطاطالیس
حکیم گوید که طبع مورد گرم است اگر کسی از شاخ مورد حلقه کند مانند انگشتری و در انگشت کند
سرما باز دارد و اگر آب مورد تر بگیرند و در شراب کنند و بخورد کسی دهند سخت مست نشود



و چون در خواب رود
دیر بیدار گردد و اگر
برگ مورد با مردار سنگ
و صندل بکوبند و بهم بیامیزد
و بغل را بدان بشویند بوی را ببرد
و اگر روغن دانه مورد را در موی
مالند موی سیاه و جعد گرداند و روشن
کند و اگر آب مورد با برگ چغندر بپزند بسیار و سر بدان بشویند موی را دراز کند و سبوسه سر را ببرد
و سرکه روغن دانه مورد بر اندام مالند تن را نرم کند و اگر تخم مورد بکوبند با برگ مورد با سفیدی مرغ تخم
بر کوفتگی طلا کنند کوفت را ببرد و اگر مقدار مورد بکوبانند و بر مقعد طلا کنند که بیرون آید سود دارد

واگر دانه مورد بکوبانند و آبش بخورند سرفه را ببرد و خون شکم باز دارد بقراط گوید که مورد آ
مورد بریان کنند و هر روز مثقالی بخورند خونی که از معده آید باز دارد و ناسور ببرد

در صفت گل

جالینوس حکیم گوید که طبیعت گل سرد و خشک است و اندر وی قوتهای مختلف چون شیرینی و تلخی و قبض بدین سبب
گفته اند که سرد است هر که سر باید او در زمستان آب گرم برین گل کند ممکن باشد که هر سال
دو بار بشکفد و اگر
غنچهٔ گل پیش از شکفتن درمیان
نی بندند و سر وی سران
نی را و گل بگیرند و رها
کنند تا آنگاه که خواهند



پس در وقت که خواهند از نی بیرون آرند و آب گرم بدان گل زنند بشکفد در ساعت همچون گل تازه
واگر گل سرخ را بگیرند و دود کنند سفید گردد و اگر همچنین با هلک دود کنند همین کند و اگر خواهند که گل را
وصل کنند شاخ گل باید جمع کردن و میان او شکافت و آن شاخ که وصل خواهند کرد درمیان او باید نهاد
و گل باید گرفت اما خاصیت گل آنست که خوردن و بوییدن دل معده را سود دارد و دماغ
گرم نافع باشد و جگرها را قوی کند و آب گل موی را زود سفید کند و درد سر که از صفرا باشد
بنشاند خاصیت برگ گل اگر برگ او خشک کند و بسایند و در چشم کسی کشند نابینا شود

اگر

اگر خواهند که بنا گردد بفرمایند تا چیزی بر سر کشد و تخم که کنجد پیش او دود کنند خاک دود

آن بدماغ و جسم او رسد **در صفت سرو** محمد ذکریا گوید که طبع سرو بغایت گرم است

بدان دلیل که در زمستان و سرما سرو همچنان سبز باشد و سرو برآید و کار نیست و کسی را که



طبع گرم باشد چون بوی سرو

بشنود درد سر انگیزد

و برگ او در گرمی و سردی

معتدلست و قابض است

و اگر برگ او را بسوزانند

و خاکستر او را بسوختگی آتش

پاشند سود دارد و اگر آب برگ او را در شراب بخورد کسی دهند زود مست و دیر بیدار

گردد و اگر برگ سرو در خانه دود کنند مار بگریزد خاصیت جوز سرو اگر جوز سرو

در بیخ خداوند درد شقیقه دود کنند بزودی ببرد **در صفت صنوبر** ماسرجویه گوید حکیم گوید

که طبع صنوبر گرم و خشک است خاصیت او آنست که درد جگر را سود دارد خاصیت صمغ صنوبر

اگر از صمغ صنوبر بسایند و شیافه کنند و بخود گیرند بر دارد شهوت و جماع لذیذ گردد خواجه

ابوعلی گوید که قطره آب از صنوبر حاصل شود طبیعتش او گرم و خشک است



بدرجه سیوم
خاصیت او آنست
که سده را بکشاید
و درد شکم را
سود دارد
و اگر زنی قطره آن
بخویشتن بردارد آبستن شود

فصل سیوم از مقالت سیوم

در منافع اسپرغام و آن سیزده نام است نرگس
سوسن لاله لفاح یاسمین ضیمران مرزنگوش
آزرخون بنفشه نسرین نیلوفر خیری شنبلید

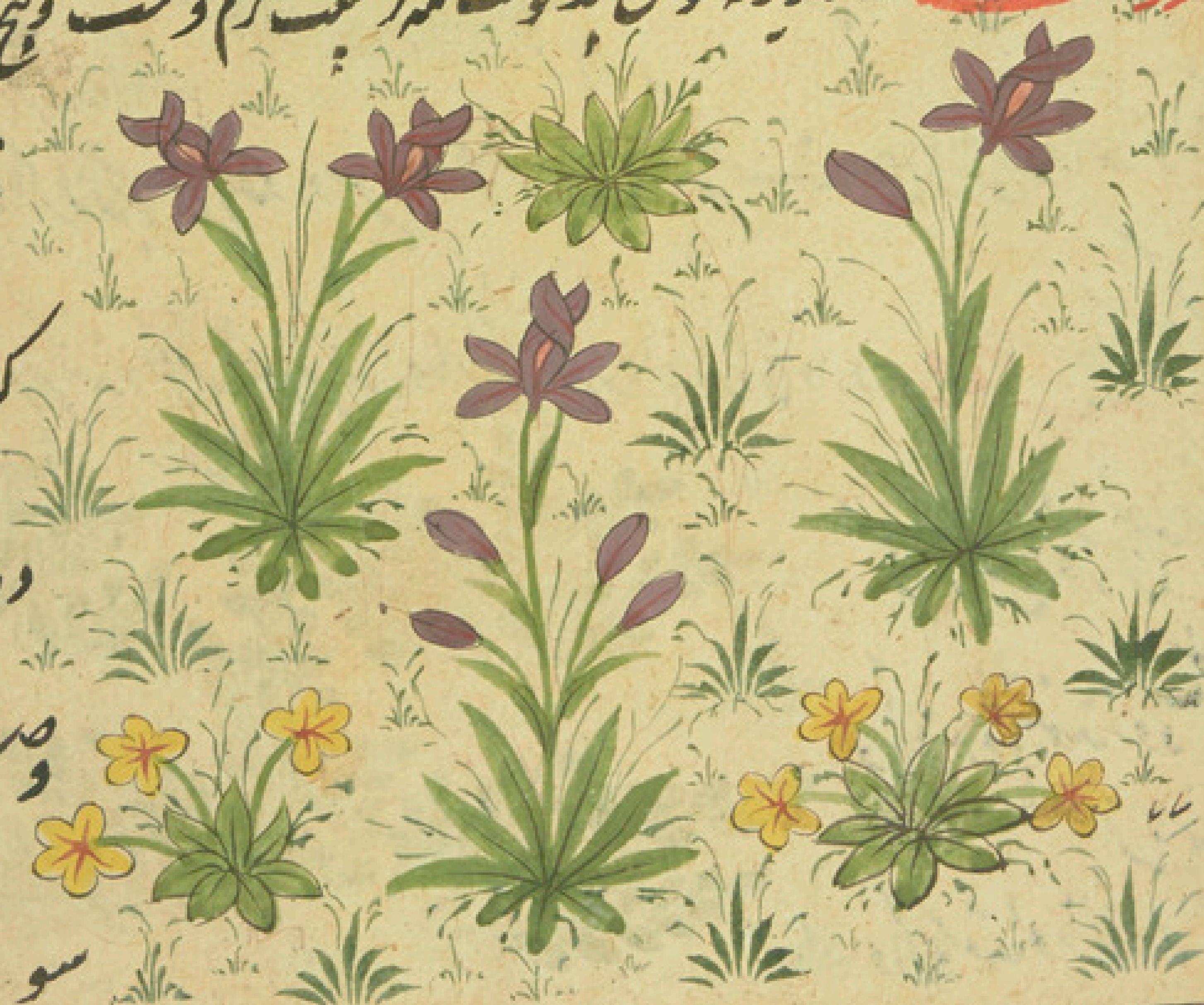
نرگس

در صفت نرگس بقراط گوید که طبع نرگس معتدلست اما میل بگرمی دارد
خاصیت نرگس آنست که دل و دماغ را قوت دهد و چشم روشن کند و اگر زنان
آب نرگس بگیرد و پنبه بدان تر کنند و بخویشتن بردارد دران وقت که مرد

ازو فارغ شود و زهدانش به بندد و هرگز آبستن نشود و آب نرگس چون در چشم کشد
شب کوری ببرد و حنین اسحاق گوید که اگر در وقت مجامعت در آن حال که از و انزال جدا شود
چشم مرد بر نرگس افتد بسته شود و بعد از آن بر زنان قادر نشود و گویند اگر بوقت



مجامعت در نرگس
نگرند فرزندی که نیکو
و معتدل مزاج باشد
و چون نرگس هنوز
نشکفته باشد در آب چوب بقم نهند چنانکه آن آب جوشیده باشد چون نرگس بشکفد سرخ فام
باشد و سخت نیکو بود خاصیت برگ نرگس اگر بکوبند و انرا بر زهار طلا کنند بستگی کشاید
در صفت سوسن روحا گوید که سوسن چند نوعست همه را طبیعت گرم و خشکست و بیخ او معتدلست در گرمی و تری



خاصیت او آنست
که بلغم را بگدازد و لکن
دماغ را زیان دارد
و صرع و قولنج را
سود دارد و

و سوسن سفید و رو بنفشه را نافع باشد و سوسن آسمان گون معده را قوت دهد و سستی

عصب ببرد و سوسن زرد از همه گرم تر است و خشک و تر و اگر بکوبند و در گوش افکنند کر را ببرد

خاصیت بیخ سوسن آواز را صافی کند و سوزش مثانه و ریش مثانه و گرده را سود دارد

در صفت لاله که از الکت شقایق گویند ماسر چوبه گویند نگریستن لاله چشم را روشن کند



اگر با شکر بخورند صفرا ببرد

و طبع را نرم کند

و تب سرد و سرفه را نیک

بود و هر که او را ورم چشم بود

و اماس لاله را با گلاب

و بنفشه بکوبند و بر آن طلا کنند

ورم و اماس بنشاند و اگر لاله بر سر نهند و رو سر ببرد و اگر آب او بر سر کنند موی را رنگ کند خاصه اگر باره دوغنی

باره بکوبند تا نشود و بر سر کنند و اگر آب او بر سر کنند و با ترنجبین کنند حل آورد و قولنج را زیان دارد

در صفت لفاح جالینوس گوید

که اگر لفاح در مجلس بنهند چنانکه

بوی آن مردم بشنوند زود مست شوند

و اگر پوست او با بخور در آتش نهند



این فعل کند ابن ماسویه گوید مار چون بیمار شود و اگر بوی لفاح بشنود درست گردد



در صفت یاسمین یاسمین

گرم و خشک است

باد را بشکند و رطوبت

دماغ صافی کند و روغن

او در رونده یا رانگ است

واگر برگ او بگیرند خشک کنند و بسایند و با شیر بر کلف طلا کنند کلف ببرد و فاما محمد زکریا گوید

صداع بلغمی را ببرد و لقوه و فالج را و عرق النسا و درد سرکه از سردی باشد

سود دارد و طبیعتش لطیف کننده است در صفت شاهسپرم که او را شاه پرم خوانند



بقراط گوید اگر شاهسپرم

در مجلس پیش میخواران

بنهند چون بوی آن بدماغ

ایشان رسد خواب

بر ایشان غلبه کند و زود مست نشوند

وطبع او گرم و لطیف است و چون گلاب بر وی افشانند بوی آن خواب آورد و دشت طا انگیزد و دماغ را قوت دهد و بوییدن شاهسپرم

در شقیقه برد و چشم روشن کند واگر بکوبند و وراماس بندند که از سردی بود اماس را ببرد و درد بنشاند

واگر آب شاهسپرم برجایه اماس گرفته طلا کنند اماس ببرد واگر بکوبشانند وآب او در بینی کسی مالند

که او را بن برآمده باز جایگاه شود و خون باز بندد واگر یک سیر تخم شاهسپرم بکوبند تا یک مثقال از آن

بخورد خون از شکم باز گیرد واگر برگ او با مغز دانه شفتالو شافه کنند و زن برگیرد زهدانش گرم شود

اما اسحق گوید طبیعت او گرم و خشک است ثقلها و دماغ گرم را اگر کند بدان تیزی که در وی است مضرت

او نیلوفر کند

در صفت مرزنگوش

این ماسویه گوید مرزنگوش گرم و خشک است و لطیف لفجی که اندر دماغ باشد

زایل کند و

تیزیها دماغ را لطیف

کند روغن مرزنگوش

دردی که از باد باشد

سود دارد واگر آب او

بعد از حجامت بر پشت مالند



اثار نیش ببرد اما خواجه بو علی گوید اگر مرزنگوش خشک و کبریت زرد و روغن زیت بگیرند و همه یکجا بسایند

و آب بران زنند و بخور زنند از آن اشتهی بزرگ خیزد واگر مرزنگوش لقوه و رعشه و صرع و

مر علتی که از رطوبت خیزد بوی مرزنگوش و روغن او و آب او سودمند بود والله اعلم

صفت بنفشه ارباسوس گوید بنفشه سرد و تر است بوییدن آن اندر سرسام

گرم سود دارد و اگر بکوبند بنفشه تازه و بر سر نهند چون آب تا خشک کنند بوی

بنفشه آید اما بو علی گوید اگر بنفشه بگیرند و بکبریت دود کنند سفید شود و



دود آهک هم
این عمل کند
بوییدن آن خواب
آورد و درد سر بنشاند
و طبع نرم کند
و اسهال صفرا کند

چون بخورند و اگر طلا کنند اماسها و ورمها سود دارد و بوییدنش گرمی و خشکی مغز

بنشاند و دل را نشاط آورد و تب گرم را سودمند بود صفت آذرخون محمد ذکریا گوید



اگر کسی آذرخون
بوید مر فضله
که اندر رود و دماغ

او بود بیرون آید و خمر اندر نبید آذرخون ببویند مستی بار دارد و دیر مست شوند و گل او چون بخورند خون صافی کند

وچون برگ او بشویند وسوسه و مشغولی خاطر ببرد والسلام وصفت نسرین بقراط حکیم گوید طبیعت نسرین گرم و خشک است

و مصروع چون بوی آن بشنود تسکین کند وصرع ببرد روح الله گوید نسرین در گرمی و خشکی معتدل است تریاق دماغ لطیف کند و صحرائی قوی تر است



از بستانی صفت نیلوفر ارسطالیس گوید نیلوفر

بوئیدن سستی باز دارد و گل آن چون بخورند چون

صلاح شود و چون بکوبند و در روی مالند نشان آبله ببرد

و چون بسیار بویند معده قوی کند و درد سر ببرد



و خواب خوش آورد و اگر برگ او

بر جای که خون آید بار نهند خون باز گیرد

صفت خیری محمد زکریا گوید خیری سرد و تر است اگر خیری را بسفیده خایه بزنند بر سر مالند سر درد ببرد و خیری و چون هر دو ورق بق و زرنیخ



با یکدیگر بامیزند و زنان دهند تا بار گیرد و چون مرد پیش او شود هر گاه آبستن شود

و اگر برگ خیری بر عورت طلا کنند و مباشرت کنند بار بگیرد صفت شنبلید

ناصر جوبه گوید شنبلید معتدل است اما بسیار از رمد کند و درد سر ببرد و دماغ را تری

و لطافت دهد و انبساط آورد و بوئیدن آن معده را سود دارد



فصل چهارم

از مقالت سیوم در بیان دوازده نام است
خربزه هندوانه بادنجان کدو ترب پیاز
سیر چغندر گزر کرنب شلغم حنظل

صفت خربزه جالینوس گوید خربزه تابستانی گرم و تر است در درجه دوم هر کس را موافق بود و با همه طبعها بسازد و هیچ علت

نه انگیزد

نه انگیزد الا چون با فراط خورند صفرا انگیزد از پی آن آنگاه به و مغز بادام باید
خوردن و اگر بخشاب پرورده خورند صفرا انگیزد و سود کند و هر چه شیرین تر



طبع او گرم تر و چه پخته تر
گوارنده تر در تنور افکنند تا نان چون
فطیر شود و اگر در دیگ افکنند زود
پخته شود و اگر تخم او بکوبند و با آب تر کنند
و به تنور مالند بدانی تنور بر گرم نان بتوان پخت.

و اگر تخم او در شل اغاز کنند و بعد از آن بکارند شیرین آید و اگر کودکان را تب گرم بگیرد
دو عدد خربزه بزرگ و یکی بر دست راست او نهند و یکی بر دست چپ در ساعت تب او
سست شود و خیار گرم امارو خاکو کوبید او را بول کند و کلف از روی ببرد و بهق را پاک کند
و کلف از روی زایل کند سنگ از گرده و مثانه پاک کند بهتر آنست که در میان
دو طعام خورند تا فاسد نگردد و هیضه نیاورد که اگر فاسد گردد چون زهر باشد
دفع مضرتش به سکنجبین ساده کنند دو درم بیخ او با شراب سقی آورد

۸۰

صفت خربزه هندی ارسطون گوید خربزه هندی که بپارسی

خیار کدو گویند سرد و تر است در اول درجه دوم تب های صفرائی

و دموی سود دارد زکام و نزله و تشنگی بنشاند طبع مجیب کند



چون ازپی طعام خورند

معده را بیالاید بقراط گوید

آب او با سکنجبین خورند گرده را

و مثانه را پاک کند و اگر بسیار خورند

حیضه و ناگوارانیدن طعام پدید

آورد دفع آن بشکر

و فانید کنند **صفت کدو** خواص آن لقمان حکیم گوید طبع کدو سرد و تر است و درد سر زایل کند و تب گرم را ببرد



و تشنگی معده و جگر ساکن کند و اگر آب

برگ او را بر اماس گرم نهند سود دارد و اگر

بر سر کنند بسوسه ببرد و اگر تخم او را با شکر کوبند

قوت مجامعت دهد و اگر تخم او بسوزد و زرد روغن کنند

کدو بدانه آید اگر پوست او در خانه دود کنند مار

بگریزد و اگر سرد

دل ۷

پوست کدوی کهن بسایند و با زعفران بر کلف نهند ببرد **صفت بادنجان** ارسطاطلیس گوید طبع
بادنجان بغایت گرم و خشک است و دلیل بر آن تلخی و سوزانیدن زبانست و گفته اند که
آنچه شیرین و تازه بود سرد و خشکست اما باید که بروغن بریان کنند و دیگر و به خوش کنند تا شهوت
طعام پدید آورد و معده را قوی کند و سده جگر بگشاید و صفرا ساکن کند و اگر بافراط



خورند سودا آرد
و درد سر و سکته
پدید آورد باید که
اورا پاره کنند و نمک
بر آن ریزند و یکساعت
بگذارند پس پاک بشویند
و با گوشت فربه و فلفل و نمک و سرکه و سداب بزنند که این جمله پازهر ویست و آنچه به ازین
بریان کرده بود و فاما ماسرجویه گوید که هرکس که پیوسته بادنجان بخورد بیم باشد که دیوانه شود
و مادام وسواس و سرفه انگیزد و بادنجان شامی علت کمتر دارد و کسی که بادنجان خورد
سلامت در برشته خوردنست زیرا که آتش علت بسوزاند برگ او اگر با حنا بیامیزند
۸۱
و در پای نهند همه دردها و رنجها که در پای بود زایل کند

صفت ترب

. یحیی ابن عیسی گوید ترب گرم و خشک است و اگر بناشتا خورند
بلغم ببرد و معده را قوی کند و ناگوار باشد و خوردن آن آب لثت بیفزاید



و سرفه بلغمی ببرد اما
دیر گوار است
و معده را گنده کند
و اگر خشک کرده
در خانه دود کنند
کژدم بگریزد و اگر ترب
بکوبند و آب آن بر بهق مالند ببرد و اگر یک قدح را آب ترب با یک استیر انگبین
در گرمابه بخورند قی آورد و اگر آبش در گوش فکنند درد و باد را سود دارد و اگر تخم
ترب با سرکه بیامیزند و با شیر مردم بر بهق طلا کنند ببرد و اگر تخم ترب زیر
خود دود کنند خمیده جامه نکشد و پاک کند

صفت پیاز

روح الله گوید پیاز سرد و تر است و اگر یک پیاز در اسیابی افکنند
باکه گویند نیز بلغم المستد و اگر در خام بسیار خورند درد سر و شقیقه پیدا کند
و اگر پیاز زیر آتش بریان کنند و بکوبند و بر ناسور نهند ببرد و خون باز گردد و اگر پیاز

خام خورد بلغم در معده گرد کند و پیاز خام بسیار خوردن چشم تاریک کند و چون



در دهن گیرند سموم کار
نکند و اگر در بن دندان مالند
خون باز گیرند و عیب
دندان ببرد و اگر پیاز در انگبینه
اندایند و باتش گرم کنند
انگبینه سخت و زود شکسته
نشود و اگر آب پیاز با نمک سوخته طلا کنند موی برآورد و اگر آب او در چشم کشند
شب کوری ببرد و اگر آب پیاز در سرکه کنند و بر خود بمالند گری ببرد و اگر تخم او بروغن
گل بریان کنند و بخورند باد از خایه ببرد ارسطون گوید طبع پیاز گرم و خشک است
و چون پخته کنند گرم و تر گردد و شهوت طعام بفزاید و معده را دباغت کند و قوت
دهد و نشاط افزاید و قوت مردی زیادت کند و رنگ و روی را سرخ گرداند
و بلغم غلیظ را رقیق کند و طبع را نرم دارد و ضرر اینها مختلف باز دارد اما چون بسیار
۸۲
خورند عقل را زایل گرداند و آب دهان بسیار کند دفع مضرت آن بود

صفت سیر

که با سیر و سرکه بپزد ارکاغانیس گوید طبیعت سیر گرم و خشک است اگر سیر در وقتی کارند
که ماه در کاس باشد بوی آن نباشد اگر اره به سیر بیالایند بر درخت که بدان ببرند گرم و تر گردد

اگر با دانه مویز بکارند
شیرین بود و اگر بکوبند
و بر گزدم گزیده نهند
درد ببرد و اگر نقطه
بجامه رسد سیر با نمک
بکوبند و بدان بشویند



ببرد و اگر کسی را مار گزیده بود دانه سیر بدو نیم کنند و بر زخم نهند درد بنشاند و سیر از جمله
تریاک است و اگر دانه سیر بروغن بذر بکوبانند و شافه کنند خارش مقعد بنشاند
و سیر پخته خوردن بوی دهان خوش کند [illegible] بلغم از معده پاک کند و لرزه و سست و با برد
و بالقوه رانیک بود ولیکن صفرا انگیزد و درد شقیقه و خارش اندام و تاریکی چشم آورد
و اگر در آتش افکنند تا پخته شود و بخورند بواسیر و درد ناف ببرد و اگر سیر با زهره گوسفند
بکوبانند و در گوش چکانند گری نو ببرد و اگر یک مشت سیر پاک کنند و بروغن گاو بجوشانند
پس کاغذ کهنه بسوزانند و خاکستر آن با سیر بکوبند مرهم سازند و بر زخم کنند ریش شده باشد

را کند

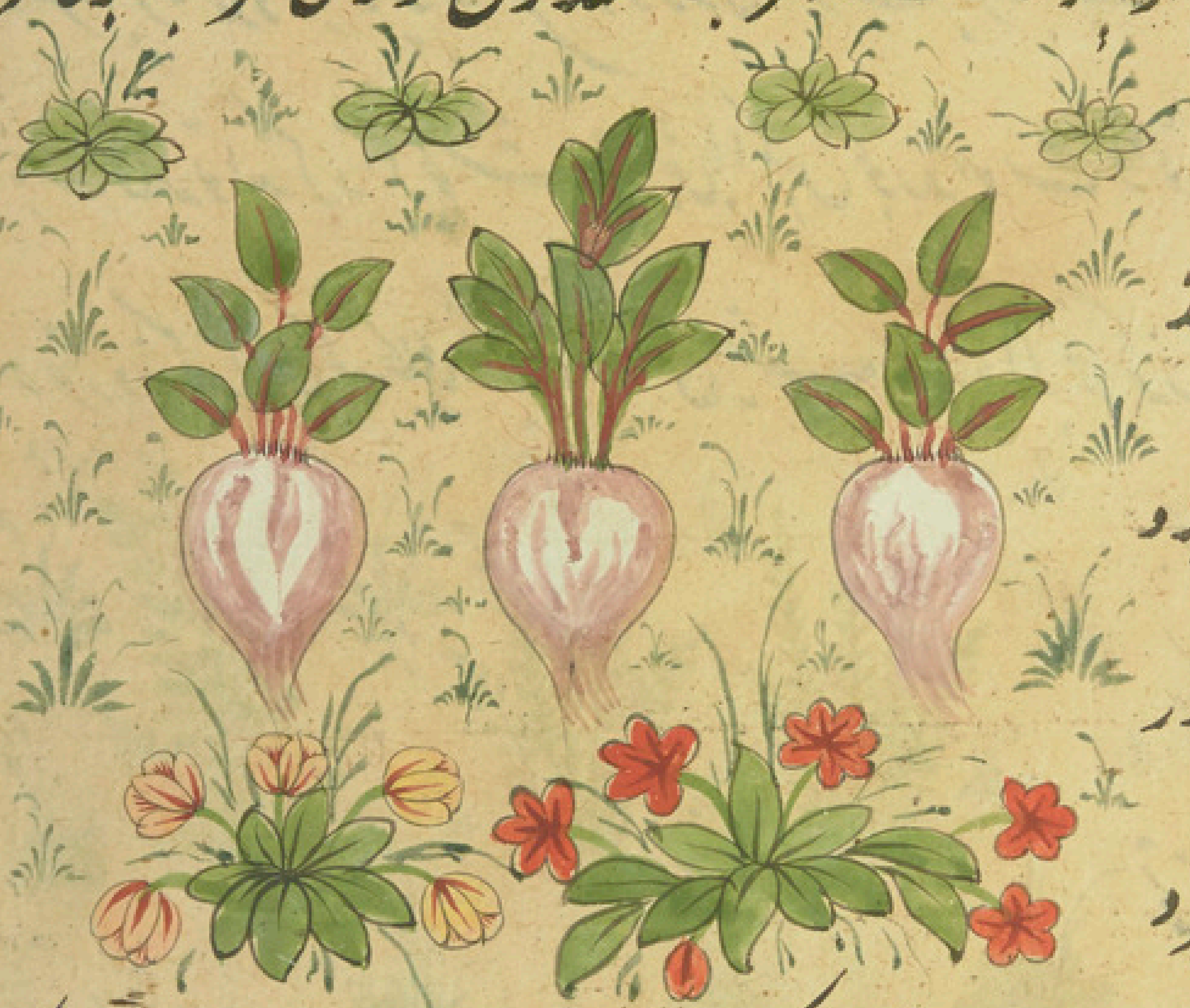
براکند و ریت شود و پوست سیر بر بهق و دوع دود کنند سود دارد و اگر پوست سیر بسوزانند

و با روغن زیت بسایند و بر جای ریش طلا کنند موی برآید و خوردن سیر پخته دفع ضررها

مختلف کند **صفت چغندر** بقراط حکیم گوید چون چغندر تخم کند تخم او به انگشت

میان دو دیگر انگشت که پهلوی ولیست بر باید گرفتن تا چغندر تر باشد و طبع او سرد و

تر است و اگر بیخ او چهار ساعت در شراب افکنند ترش شود و آن شراب چون سرکه



می اگر بپزند سر بدان

بشویند موی سخت کند

و بن او قوی باز بندد و

و اگر بعد از پیاز چغندر

بخورند بوی پیاز ببرد

و چون بسیار خورند بر و سینه نرم کند لیکن قولنج را زیان دارد و اما سرفه ببرد و اگر

آب برگ او با روغن گل بجوشانند و طلا کنند موی برآرد و اگر سر با آب چغندر

بشویند سبوسه ببرد و موی را جعد کند و اما اسحق گوید طبع چغندر گرم و خشک است

و دو روی قوتی مرکب است همچون قوه بوره لطیف کننده و سده گشاینده و تحلیل کننده

و نرم و اگر عصاره چغندر با زهره کلنگ در بینی چکانند لقوه را سود دارد و اگر در گوش چکانند بینی را

سوده دارد و اگر نیم گرم در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر با سرکه و فودنج اجال

کنند سده جگر و سپرز بگشاید بیخ او معده را زیان دارد و اگر بجوشانند آب او طبع را نرم کند

و جرم او طبع خشک کند دفع مضرت او آنست که با سرکه و سپندان اجال کنند

صفت گزر خواجه ابو علی گوید طبع گزر گرم و نرم است چون پخته بخورند او از نیک بد

و سرفه برد محمد زکریا گوید اگر کسی گزر خوردن عادت گیرد عجب ندارم که او را ده کنیزک

باشد و همه تواند کرد و اگر بجوشانند و آبش با انگبین بخورد شهوت را قوت دهد و گرده را

و خوردن گزر سیری کند بجای نان و سستی قضیب برد و اگر تخم گزر در زیر زنی دود کنند

بچه مرده که در شکم باشد

بیفکند و اگر درد رم

تخم او بجوشانند و آب

صافی کنند و بخورند ریگ

مثانه پاک کند و اگر آب

گزر بر خود مالند خارش



اندام برد و طبع نرم کند و اگر بخورد ادرار بول کند و جمع گویند تخم او قوی تر است و مضرت

او آنست که تا نیک پخته کنند از زمین پاک برکنند و جای دیگر در زیر خاک کنند چون بسیار ماند

بریانی

بریان آید و از وی همه ریاح خیزد و خون تولد کند صفت کرنب کرنب
جالینوس گوید کرنب گرم و خشک و بعضی گویند سرد و خشکست و گزیدن سگ
دیوانه سود دارد و در وی قوت براندن و نرم کردنست سدها بگشاید و اگر او را بخورند
طبع نرم کند لیکن باد اندر شکم افکند و خوابها آشفته و سودائی آورد و اگر نبید خواره بریان
کنند و با نمک بخورد زود مست نگردد و قی نکند و اگر تخم او با زهره ب بندد و بر اندامی



طلا کنند هرگز موی
بران نروید و اگر
بجوشانند و آب
او بریزند خوش
کننده خمار باز دارد و
نبود
و تخم او قوی ترست و ضرر او آنست که معده را زیان دارد و چشم را خیره کند دفع آن بگوشت و



چرب کند صفت شلغم
سقراط گوید شلغم گرم و ترست
٨٨
غذا بسیار دهد و منی را بیفزاید
و چون بسرکه پرورده باشد

اشتها باز دید آورد و هرکه تخم شلغم ناشتا بخورد سینه نرم کند و سرفه ببرد و آواز نکو

و اگر پای را سرما رسیده باشد شلغم پخته در بندد سود دارد و روشنای چشم را نیک بود

و اگر آب برگ او بر خود مالند گری را ببرد و اگر بر سر مالند سبوسه ببرد و اگر تخم او بر پای

بندد درد سرون ران نیک بود **صفت عنصل** ارسطاطالیس گوید عجایبی در عنصل هست

که چون گرگ پای بر ان نهند بیمار شود و اگر عنصل بسایند و بنا سور کنند ظاهر و باطن را سود دارد



و روباه چون بیمار شود

عنصل بخورد

تن درست گردد

والله اعلم بالصواب

فصل پنجم از مقاله سیوم در بقول و آن نوزده است

کندنا کیکنیر کاهو سداب بادروج کرفس

کاشنی کشنیز فرفخ شلشینز نعناع اسفناج رازین نانخواه

سبندان سماروغ طرخون ریباس صعتر **صفت بادروج** ارسطو گوید طبع

بادروج گرم و خشک است بدرجه اول کند بوی دهان را زایل کند خوردن او چشم را

تاریک کند و عصاره او در چشم کشیدن چشم را قوت دهد خون آمدن از گلو باز دارد

و شیر زیادت کند

و ادرار بول کند

و معده را زیان دارد

اما بقراط گوید اگر کسی



بادروج خورد بهر برگی کرمی در شکم وی افتد و اگر یک برگ بخاید و در میان ناف

گرم نهند مدتی نزدیک آن کرم گردد و اگر آب او با سرگین کبوتر در گرمابه بخود در مالند

گری ببرد و اگر آب او با زهره خرگوش در گوش کند پلیدی از گوش ببرد و اگر آب او

با خون اسب در پهلوی چپ طلا کنند باد سرو ببرد و اگر یک استار آب او جوشیده با هم خذان

آب است زنی را دهند الحیض باز ایستد و اگر آب او با کافور در بینی

چکانند خون باز دارد و اگر برگ او بدهان نخایند و در قضیب مالند بزرگ شود

صفت گندنا روح الله گوید طبع گندنا گرم و خشک است و

در درجه چهارم شهوت را قوت دهد و ادرار بول کند و قضیب را

سخت دارد و اگر در گوش آب پرند صاحب نفس را اگر از رطوبت باشد سود دارد

و از وجع ترشش باز دارد و صاحب بواسیر را سود مند بود و اما یحیی گوید هر که گندنا خام



خورد بوی دهان ناخوش

کند و دندان معیوب

سازند و اگر تخم گندنا در

سرکه افگند ترشی

سرکه ببرد و اگر آب او

در بینی بچکانند خون باز دارد و در طبع او خلاف کرده اند جمعی بر آنند که گرم و تر است مضرت او آنست

که درد سر آرد و گوشت بن دندان تباه کند و خوابها شوریده نماید و چشم خیره کند و مثانه زیان دارد

دفع مضرت او آنست که با روغن شیره بریان کنند **صفت کنگر** عیسی بن ماسوره گوید که کنگر

گرم و خشک است و جمعی دیگر بر آنند که گرم و تر است و شیر بفزاید و آب پشت زیاده کند



و طبع را نرم دارد

و ادرار بول کند

امام محمد ذکریا گوید

اگر کنگر بگیرند و بخود

بر دو آغازند و سه روز

خشک کنند و بکوبند و در خرقه کنند و با شیر و قابیند بروغن بخورد آب پشت را قوت دهد و
جماع را آرزو کند و اگر کنگر با گوشت سقنقور معجون کنند و بخورند همین عمل کند و اگر برگ او
در دست مالند و مار بگیرند زخم نکند و اگر آب او در چشم کودک ازرق چشم کشند چشم او سیاه
شود و هر که زهره بز کوهی و کنگر با کبد بکر بجوشانند و بر قضیب مالند سستی ببرد و قوی
گرداند و اگر کسی دو درم تخم کنگر بخورد چندان که چوب بروی زنند صبر تواند کرد و تخم او
با عاقرقرحا و سیر بکوبند و با روغن زنبق بیامیزند و بر قضیب اندایند و جماع کنند لذتی
عظیم یابد و هر که سه شب هر شب یک مثقال تخم کنگر با دو زرده مرغ بخورد گرده قوی کند
و شهوت بیفزاید و اگر در گرما مالند گر و خارش ببرد **صفت کاهو** گویند طبع کاهو
سرد و تر است خواب آورد و درد سر بنشاند و سرفه ببرد و نزله سود دارد و درد گوش و درد چشم که از



گرمی بود سودمند باشد
اما چون بسیار خورند
آب پشت ببرد و
چشم تاریک کند اما معده را
قوت کند و تب گرم
ببرد و تشنگی بنشاند و جگر قوی کند و اگر از قضیب خون آید با سرکه بخورند خون باز دارد و خوردن کاهو صافی اکثر د

اگر برگ او در بینی خوردن بخورند زود مست گردند و اگر موی خوک در برگ کاهو
پرورند و در زیر سر کسی نهند بیدار شود و اگر تخم او با گلاب در بینی اندازند خون
باز ایستد و اگر در زیر زمین کنند روز دیگر همه کرم گشته شود و برگ او همین عمل کند
اگر آب او با کافور در بینی کنند درد سر ببرد **صفت سداب** لقمان حکیم گوید طبع سداب
گرم و خشک است و بکوارد و بادها بشکند و بلغم ببرد و لیکن آب اش بجوشانند
و سرکه بسیار خورد خون سوخته انگیزد و شهوت ببرد و برگ او قضیب سست کند
و اگر کسی را مار گزیده باشد برگ سداب و برگ انجیر و مغز جوز کهن هر سه بیکجا بکوبند و بخورند
زهر بر ایشان کار نکند و بجای تریاک کار کند و اگر کسی را درد معده بود و یک شاخ سداب بخاید
درد بنشاند و اگر برگ سداب در روغن بجوشانند و اندر خود مالند جهنده اندر جامه نیفتد
و اگر شاخ سداب بعد از سیر بخورند بوی سیر ببرد و اگر تخم او بخورند بوی سیر ببرد و اگر تخم او بخورند مستی ببرد

و القوه و بادهای صعب
بنشاند و اگر تخم او با روغن
زیت بریان کنند
و با انگبین معجون کنند
و هر روز از آن یکدو درم



بخورند لقوه و بادهای زشت بنشانند و اندرین باب بکار دارند نافع بود و اگر آب سداب
اندر دهان گربه کنند گربه را صرع رسد و بانگ کند و اگر آب او با فلفل کوفته زنان بخورند دارو
کودک بفکنند و فلفل و آب سداب معجون کنند هر گاه که پاره از آن بخورند مستی باز دارد
از قول عطارد حاسب و آب سداب اگر بخورند زود زنان را که حیض بسته باشند یکدرم آب سداب
با یکدرم روغن جوز بخورد در زمان حیض بگشاید و اگر آب او در خانه مورچه کنند همه بمیرند و اگر سداب
در بینی افکنند درد شقیقه ببرد و اگر کسی یک قدح آب آن بخورد در وقت هلاک شود و مویز
سیاه با آب سداب بکوبند و در دندان گیرند در ساعت درد بنشانند و اگر آب سداب
با سرکه بجوشانند و رکوی بدان ترکنند و بر پهلوی چپ نهند باد سپرز بنشانند و درد پهلوی ببرد
و اگر کسی را نعوذ بالله خوره در اندام باشد بنه را با آب سداب ترکنند و بر وی نهند خوره را بکشد و اگر آب
سداب با آب گشنیز با هم بجوشانند و در چشم کشند شب کوری ببرد و نافع بود والسلام



صفت کاسنی بقراط

حکیم گوید طبع کاسنی سرد و خشک است
سده جگر و تبهای گرم را و تب
مطبق را و درد سینه را و تب همه
روزه نکهت و تشنگی بنشاند و چون بسیار خورند خون صافی کند و جگر تازه دارد و آب زهره بنشاند

و چون بنان و سرکه خورند زردی روی ببرد و اگر کاشنی با نمک خورند آب دویدن

از دهان باز دارد و معده را قوی کند و اگر مرغی باشد و شکم او بکاشنی بیاکنند و بریان

کنند و بخورند خون از شکم باز دارد و تب ببرد و اگر تخم کاشنی در قدح نبید افکند و بخورند

مست نشوند و اگر بکوبند و با گلاب بر پیشانی طلا کنند خواب خوش آورد و السلام

صفت کرفس محمد زکریا گوید که کرفس گرم و خشک است در درجه دوم سده جگر بگشاید

و بادها بشکند و حیض فرود آورد و خام و پخته معده را سود دارد هر که بتابستان



کرفس خورده باشند

اگر کژدم اورا بگزد هلاک

نشود و همچنین اگر بتابستان

خورده باشند دران روز

زخم کژدم اورا هلاک کند و اگر

در زمستان خورند بلغم ببرد و معده قوی کند و بوی دهان را خوش کند و باد بشکند اما مصروع را

زیان دارد او را البته نباید داد و اگر تخم او با نمک بخورند چون نبید خورند مست نشوند و اگر تخم

او با انگبین بیامیزند و بر قضیب اندایند در مجامعت لذید باشد و قضیب سخت کند

و تخم او چون با شکر بخورند سدها بگشاید و جگر قوی کند و اگر تخم او بکوبند و آبش بخورند

اما پس شکم و قولنج و تب چهارم راسود دارد و نافع بود و اگر یک استیر تخم او بکوبند
و با انگبین معجون کنند و بخورند سردی و ریگ مثانه را ببرد و طبع نرم کند و اگر آب کرفس
و نوشادر غرغره کنند آواز گرفته باز آید اما باید که در وقت بهار گاه که گیاه زهرناک
باشد نخورند که زهر بدل و جگر رساند و بیم هلاک باشد صفت فرفخ باسرجوبه گویند
طبع فرفخ سرد و تر است آب تخم او بگیرند و بخورند طبع نرم کند و صفرا براند و حرارت
جگر و معده ساکن کند



و اگر برگ او در جامه
افکنند نوشاشت را
منع کند والسلام

صفت گشنیز جالینوس گوید در طبع گشنیز اختلاف کرده اند جمعی گویند
که سرد و تر است
و جمعی برانند که سرد و خشک است
اما خواجه بوعلی گوید
بنزدیک من خشکی است
که امید بگرمی دارد



منفعت او آنست که بخار از معده و دماغ باز دارد و تبهاء گرم را نیک بود و اگر

گشنیز تر با نخ بر کنند و بزن آبستن دهند که بر ران بندند زادنش آسان بود اما چون فارغ

شود در حال بباید گشاد که زیان دارد و اگر زیر بالین کسی نهند دیر بیدار شود و اگر از

پس نهند بخورند بوی نبید ببرد و چون اندک خورند خون صافی کنند و اگر بسیار

خورند خون بسوزاند و حفظ ببرد و شهوت نقصان کند و اگر بر آماس نهند تسکین یابد

و اگر یک مثقال گشنیز خشک و یکمثقال شکر بکسی دهند که در جامه خواب شاشد آن علت

از وی ببرد و درد استخوان و درد اندام ببرد و اگر کسی را قی افتد یکدرم گشنیز و

یکدرم گل ارمنی بکوبند و با آب نخود بخورند قی باز گیرد و آب گشنیز زهر است

از غایت سردی و بخارهای گرم از سر و مغز باز دارد و بوی دهان ناخوش کند

و اگر تخم او بر پاره پنبه دود کنند بعد از آن که پنبه بشیر زن تر کرده باشند

و بر چشم دردمند بندند بعد از آنکه شیر دختران در چشم دوشیده باشند

شفا یابد و اگر آب او غرغره کنند خناق را سود دارد و اگر آب

او به برف سرد کرده در بینی چکانند خون رفتن باز دارد و اگر تخم او

بریان کرده بروغن بخورند درد معده و خون رفتن شکم ببرد و جگر قوی کند

و آب او بر ورمهاء گرم سود دارد و بسیار خوردن خیرگی چشم آورد و دفع ضرر

او کنند

او آنست که بپزند و بخورند **صفت شنبز** ابن حجاج گوید طبع شنبز گرم است

بلغم را سود دارد و اگر کسی برگ او در طاق افکند کیک از طاق بگریزد و اگر در خانه

دود کنند



همین عمل کند

صفت نعناع

ارسطاطالیس گوید

طبیعت نعناع

گرم و خشک است در درجه دوم معده سرد را گرم گرداند و قوت دهد فقواق که از

امتلا باشد سود دارد و گزیدن سگ دیوانه را سود دارد و اگر اندک خورند طعام بگوارد



و قوت شهوت

زیادت کند و

اشتها طعام پدید آرد

و شکم به بندد و فا یعقوب

گوید اگر اندک خورند

روشنائی چشم را زیادت کند و نعناع دشتی اگر بانان بسیار خورند بلغم ببرد و بادها بنشاند

واگر نعناع تازه خورند کرم شکم بکشد وبیرون آورد واگر در میانه جامه کند دیوچه
تباه نکند واگر خشک کنند وبکوبند وبخورند قوت شهوت ببرد واگر مقدار ده درم
آب او کسی باز خورد بوشا شب ببندد واگر آب نعناع با شکر بخورند قی باز دارد
واگر نعناع با شکر بخورند ویا بر پهلوی چپ طلا کنند درد سر ببرد اما بوی او مغز را
خشک کند وبوستانی لطیف تر از دشتی باشد صفت اسفناج بقراط گوید
طبیعت اسفناج سرد وتر است درد سر وتشنگی بنشاند وطبع نرم کند واگر بکوبند وبآتش

جوشانیده



بر سر ضماد کنند درد صفرا
وی کند سود دارد
واگر بر اماس گرم
نهند همچنین ساکن گرداند
واگر بر چشم سرخ شده
مرهم کنند شفا یابد

واگر در طعام خورند بر وسینه نرم کند وسرفه ببرد اما مضرت او آنست که اندر معده تنک
دیر گذارد صفت راسن عیسی ابن ماسویه گوید طبع راسن گرم وخشک است بلغم ببرد
ومعده را قوی کند وطعام بگوارد وباد وبادها را تنک بود واگر زنی در زیر خود دود کند

بچه مرده را بیفکند و هر که بسیار خورد خوابها آشفته بسیار بیند و شهوت ببرد خاصیت
خوردن او آنست که معده را از باد پاک کند و فواق و بلغم ببرد و اگر بجوشانند و آب آن



با انگبین معجون کنند
و هر روز یک مثقال
بخورند ریگ مثانه
پاک کند و اگر زنرا
حیض بسته باشد آب او
با روغن جوز بخورد حیض بگشاید **صفت نانخواه** و منافع آن روحا گویند نانخواه
گرم و خشک در درجه سیوم اگر با شکر بکوبند و بخورند معده قوی کند و طعام بگوارد و بادها
بشکند و کرم اندر شکم و بلغم را ببرد و بوی دهن خوش کند و آب رفتن از دهان باز دارد
و سده را بگشاید و گرده قوی کند و ریگ از مثانه پاک کند و باد خام ببرد و درد معده
بنشاند و بادهای مخالف بشکند و شهوت بیفزاید و جگر قوی کند و اشتها آورد
و کسی که آب ناخن بسیار کند سود دارد و اگر یک استیر تخم نانخواه و یک استیر تخم گزر و
٩٠
و یک استیر تخم شبت و یک استیر تخم کرفس و یک درم عاقرقرحا و یکدرم



ویکدرم قرنفل و
یک درم عود
خام همه بکوبند وبهم بزنند
و معجون کنند
باسه چندان قانید

وهر روز سه درم بخورند معده قوی کند و بادها بشکند و بلغم ببرد و بوی دهان خوش کند
و آب رفتن از دهان باز دارد و بقراط حکیم گوید عجب دارم از آنکس که در سالی یک هفته
ازاین ترکیب هر روز سه درم بخورد که دران سال اورا هیچ رنگ حاجت افتد
و در تنش از هیچ علت نقصان آید و اگر ده کنیز دارد همه را خشنود تواند کرد

صفت سپند



ارسطو گوید سپندان گرم و خشک است
چون آنرا بکار دارند سدها را
بگشاید و زهار را گرم کند
و ریگ از مثانه پاک کند
و اگر سپندان اندر بند عصیر
۲ افکند از جوشش باز ایستد و سمحان یابد و اگر سپندان اندر شیر آغازند و بخورند تخمه پاک کند و اگر بکوبند

واندر بهق مالند بهق ببرد واگر در خانه دود کنند مار بگریزد و هرکه سه روز هر روز

یک مثقال با روغن گل بریان کند و با نان گرم بخورد ریشی که در اندرون مقعد بود

ببرد و پاک کند وقت خفتن چون بخورد معده کنده و بوی دهان ناخوش کند والسلام

صفت سماروغ شیخ الرئیس گوید سماروغ از سه نوعست یکی دشتی بود و دیگر در زیر

سرگین ستور پیدا شود و سیوم از خم نبید و آنکه سرخست زهرست و اسپید پای زهرست

و سماروغ که از سر سرگین خیزد چون بخورند تن قوی کند و بادها بشکند اما کرم در شکم انگکند

و آنکه از زیر خم نبید خیزد چون خشک شود و هر یک را یک درم از آن نبید دهند بیعقل شود



و پوست آن
زهرست و سماروغ
سرخ با زهره گاو بر قضیب
مالند با هرکه مجامعت
کند دوستی افزاید
لیکن فرزندش نباشد

واگر پوست آن با زعفران بسایند و ذری از آن در شراب بخورد هر کس دهند

در حال مست شود والله اعلم بالصواب

صفت طرخون عیسی ابن ماسویه گوید حکما، در طبع طرخون خلاف کرده اند بعضی گویند
سرد و خشک است و بعضی گویند گرم و خشک است رطوبتها نسبت کرده اند بدان
سبب که در وی قوتی سرد کننده هست که چون رطوبت نسبت کرده اند سردی
بعوض بدید آرد از جهت آن ماده حرارت است و رطوبت او معتدل است
اگر کسی داروهای ناخوش خورده باشد و پس از طرخون بخاید آن ناخوشی ببرد و دمیدن دهانرا
خوش کند و درد دهانرا



نیکست و بن دندان
سخت کند و بوی دهانرا
خوش کند و اگر کوفته یا خاییده
بر کژدم گزیده مالند درد
نشاند و اگر با نان خورند معده قوی کند و سده را بگشاید و اگر طرخون در دهان گیرند
سموم بگشاید و خون صافی کند و چون بسیار خورند شهوت ببرد
و گرده ضعیف کند و اگر در بن دندان مالند خون رفتن باز بندد و عیب
دندان ببرد **ریباس** بقراط حکیم گوید ریباس سرد و خشک است
بهتر آن شیرازی است معده و زهره را قوی کند و اسهال صفرای را

بازدارد



باز دارد تشنگی

بنشاند و خون صافی

کند خوردن آن جگر را

سود دارد آنچه و سرفه

صفرائی و درد سر

ببرد و شراب او اگر بکار دارند قی باز دارد و تب را سودمند بود و لیکن چون

بسیار خورند شهوت ببرد و گرده ضعیف کند و نسیان آورد اما چون بکار دارند

خون که از سر قضیب آید باز دارد و اگر تخم وی با روغن تازه بجوشانند و اندر خو مالند

گری ببرد و اگر مقدار سه درم تخم او در شراب بخورند بجای سقنقور کار کند و اگر

برگ او بکوبند و آبش در موی مالند بی هنگام سفید نشود صفت سعتر



جالینوس گوید طبع سعتر

گرم و خشک است بلغم را

ببرد و هر علت که از

سردی بود سود دارد و

چون با شیر غار کوفته خورند

ناگوار را سود دارد و معده قوی کند و باد و مالش بشکند و اگر یک کف سعتر با هم چندان

سپندان خوش بکوبند و آب بر سر آن ریزند و با هم بیامیزند و بعد از آن بپالایند

و یک کفچه عسل در آن افکنند و گرم کنند هر که از آن غرغره کند حالی بلغم ببرد

و قوت بیفزاید و اشتها پدید آورد والله اعلم بالصواب

فصل ششم

از مقالت سیوم چهارم در حبوبات و آن ده علم است

گندم جو باقلا نخود عدس

برنج جلبان کاورس لوبیا ماش

صفت گندم ما سرچه گویند طبع گندم در تری و خشکی معتدل بود و دیگر نرم است و ازان نشری گیرند و آن را نشاسته خوانند و طبع آن سرد و گران است اما ماسه‌ها بسیار که از گرمی بود بنگسیت و اگر گندم را بخایند و بر ورم سخت نهند و نرم کند و پوست گران



و بقوت است باد انگیزد

و اگر گندم را بکوبند در زرد بپزند

و جایی بر افکنند که مرغان از آن

بخورند بمیرند و اگر همچنین بروغن بپزند

وکاغذ

و کاغذ تازه و میان گندم بپیچند در روز خیان شود که کاغذ صد ساله و در میان حبوبات
هیچ دانه غذا دهنده تر و سازکارتر نیست مر بدن انسان را و بهترین گندم آن باشد که از آن
آفت نرسیده باشد و گندمی که با آب جوشیده بود دیر گوارد و نفخ کند و کرم در شکم
پدید آورد و حریره که از سبوسه گندم کنند بر سینه و سرفه و ریش و شش را سود دارد
و نشر او به از جرم او باشد و پست گندم گرم و خشک است معده تر را سود دارد و نان
که از گندم شسته بزند دیرگوار و اما بدن را فربه کند و غذا بسیار دهد نان خشکار را
زود منهضم شود نان خشک طبع را ببندد نان فطیر دیر هضم شود و باد انگیزد و ریگ در گرده
و مثانه پدید آورد والسلام

در صفت جو

رومیان گویند طبع گندم جو سرد و تر است
پوست او خشکی کند و جمعی
برانند که طبع او سرد
و خشک است و غذای او
کمتر از غذای گندم است
اما از معده بگذرد و قوت



معده زیادت کند و چون پوست باز کنند و بپزند شرابی گردد و چون باز خورند تشنگی بنشاند

و بر دو سینه نرم کند و اگر مداد بر جامه ریخته باشد به آب و جو پخته بشویند پاک شود و اگر جو پوست

کنده با شونیز بپزند و باز خورند گرم و راز از شکم پاک کند و جو هنده چون آب برو ریزند

هم در زمان بروید و اگر جو آب پخته بخورند بدن را سرد و تر کند و اگر بریان کرده خورند

تن را خشک کند و اگر نان پخته خورند تن را نه سرد کند و نه تر و مضرت او آنست که اسهال

آورد و دفع مضرتش آنست که پخته بریان کنند و السلام **صفت باقلا** سقراط

گوید حکما در طبیعت باقلا اختلاف کرده اند جمعی گویند سرد است و در خشکی و تری اوهم

خلاف است و جمعی برانند که گرم و خشک است و چون بپزند گرم و نرم بود شهوت را

قوت دهد ولیکن کشش زرد ارند بود و چون بسیار خورند تب ربع را ببرد و اگر روغن چراغ

بجامه رسد تا آب باقلا پخته بشویند

پاک شود و اگر باقلا با برگ

خر زهره و کبریت زرد بپزند

هر آن بط و کلنگ که از آن

بخورند بیفتند و باقلا خشک ترسیانی



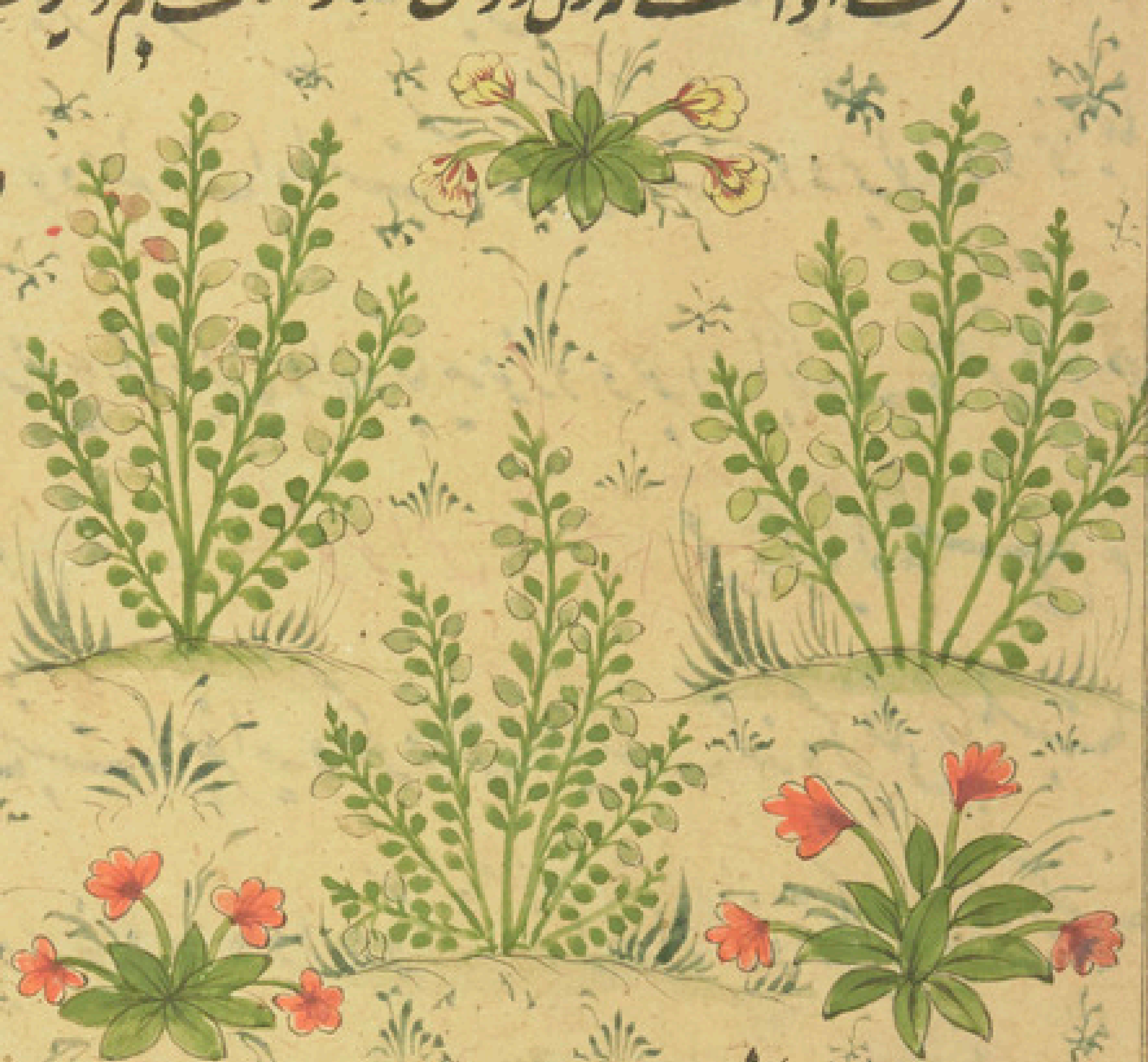
بیش از آن زیان دارد که باقلا تر و باقلا پوست کنده که با روغن بادام بپزند مضرتش کم از آن باشد

که با پوست بپزند و پوست و گوشت او جمله زداینده است و اگر پوست باقلا
چند نوبت بر جای طلا کنند موی برآمدن باز دارد اهدا و روی را روشن کند و
و اگر باقلا با پوست تبرکه بپزند صاحب ریش روده و اسهال کهن را سود دارد
سرفه و نفث الدم را نیک بود مضرت او آنست که حواس را کند کند و دیر گوارد و خوابها
شوریده نماید و خداوند صرع را زیان دارد و نباید خورد و چون با نمک و سعتر خورند
زیان کمتر دارد والسلام **صفت نخود و خواص آن** محمد ذکریا گوید طبع نخود
گرم و تر است آب پشت را بیفزاید و جگر و دل را پاک کند و گرفتگی جگر بگشاید
و اگر زنی دشوار زاید بروی بندد سود دارد و گفته اند که مار از نخود تر بگریزد و اگر برگ او



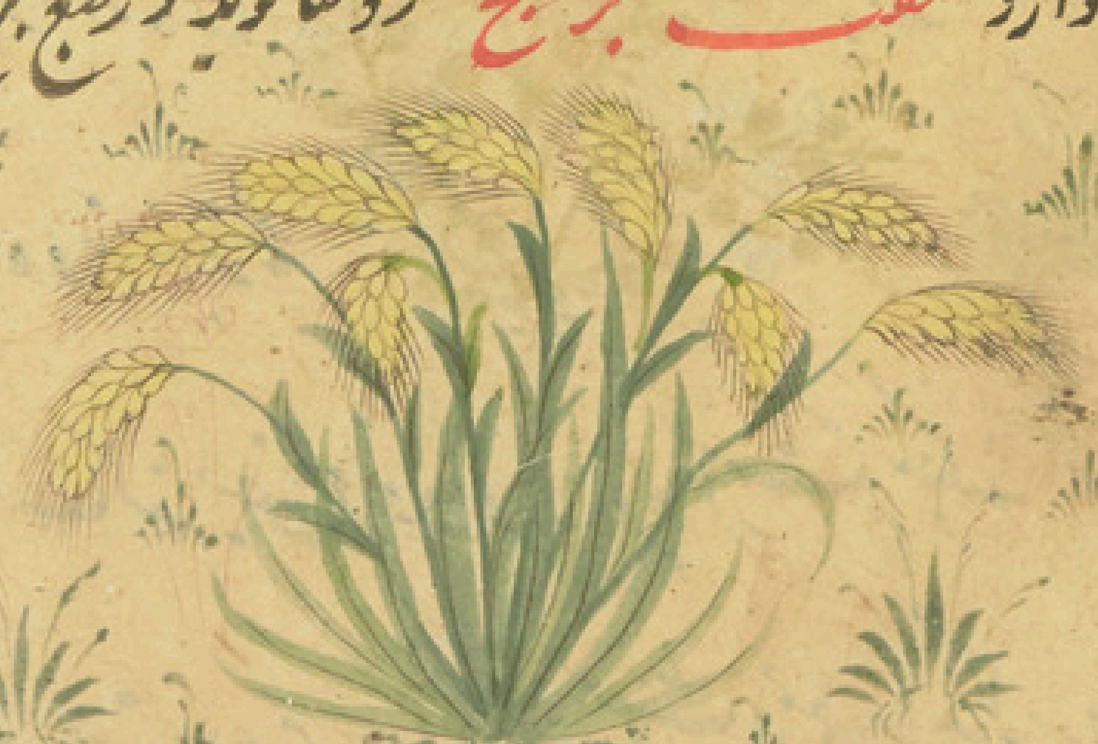
در سوراخ مار
افکنند از آنجا
بگریزد و امکان
که بمیرد و ریش
گرده و مثانه بزداید
و پاک کند حیض فرود آورد و بچه از شکم بیفکند **صفت عدس** ابن ماسویه
گوید طبیعت عدس سرد و خشک است و جمعی برآنند که سرد و تر است اگر با روغن گاو بپزند

هر کبوتر که ازان بخورد و بخفتد آنگاه خوردن آن صفرا و خون بنشاند و معده را قوت دهد
اگر با سرکه جوشیده خورند تب صفرائی ببرد و آواز بگشاید و سرفه ببرد اگر با سرکه خورند
اما مضرت او آنست که دل روشن کند و اشک چشم زیادت کند و روشنی چشم ببرد



و قوت شهوت کم کند
و سودا را زیان دارد
و اگر با اسفناج
و ساق چغندر بپزند
مضرت او کمتر بود

و عدس با پوست پخته طبع را نرم کند و درد سینه را سود دارد و اگر پوست بکنند
و بجوشانند و آب نخستین بریزند چند نوبت چنین کنند بعد از آن خشک کنند و با ترشی
انار دانه یا سماق چیزی سازند طبع را خشک و اسهال باز دارد و اگر آب آن
غرغره کنند خناق را سود دارد **صفت برنج** روغن گویند در طبع برنج خلافست



در گرمی و سردی
اما در خشکی خلاف نیست
اگر آب برنج بگیرند و مروارید

زردوران

زر و بران بشویند نیک گرد و و خوردن آن تن را قوی کند و سوزش معده را سود
دارد و اگر بافراط خورند روده را بپالاید و قولنج آورد و اگر به شیر تازه پزند تن را فربه کند
و اگر بروغن گاو و زیره پزند شکم را براند و برنج شیر که با روغن و انگبین خورند خواب
پشت را بیفزاید صفت جلبان اسحق گوید طبعت او سرد و خشک است



خوردن آن باد انگیزد
و سودا غلبه کند اما
خون را تسکین کند
و آرد او بر دمل نهند
سود دارد و برگ او همین
عمل کند والسلام صفت گاورس ارسطالیس گوید طبع گاورس سرد و خشک است
اما با شیر پزند شکم ببندد و گرمی و خشکی را سود دارد و رنگ روی را نیکو کند و اما اسحق گوید طبعت لوبیا



گرم است در درجه اول
بول براند و بدن را
فربه کند و اگر لوبیا

با جو بپزند و یک استر از آن

آب باز خورند کرم دراز و خورد از شکم پاک کند و اگر در بیخ درخت ریزند

خشک گردد **صفت ماش** بقراط گوید طبع ماش معتدل است و جمعی برآنند

که سرد و خشک است



و تبها را سود دارد و

خونرا تسکین کند

و اما کیس سیاه

انگیزد و تیرگی چشم آورد

و دندانرا زیان دارد و گوشت بن دندان را سست کند و اگر با اسفاناج د

شیره مغز بادام بپزد و طبع را نرم کند و سینه را سود دارد والسلام **فصل**

هفتم از مقاله

سیوم در حبوب رازیانج خردل حرمل شونیز زیره بنگ

وآن یازده است خشخاش تودری بزرقطونا کنجد شاهدانج

رازیانه صه **صفت رازیانج** روحا گوید طبع رازیانج گرم است



و بول بگشاید و باد بشکند

تحلیل

و تبهای دیرینه را سود دارد و اگر با

مو را زیانه بخورند فهم تیز کند مار چون بیمار شود رازیانج بخورد درست گردد و دو تری
چون زیرا بخوراند شیر بفزاید و چوب او چون در دندان مالند روشن کند و اگر آب اش
در سرمه کنند چشم را روشن کند **صفت خردل** عیسی ابن ماسویه گوید طبیعت خردل
گرم و خشک است در درجه چهارم بلغم را ببرد و تحلیل رطوبت از دماغ کند و نسیان و
نقرس را سود دارد و اگر خردل را بکوبند و با سرگین بوم بر جاهی که موی از آن جا
برکنده باشند بمالند دیگر موی بر نیاید
و اگر خردل و زرنیخ برابر بگیرند بکر
بگیرند و به شیر تر کنند
و بر روی طلا کنند زروی
بر دو روی را سرخ کند



صفت حرمل جالینوس گوید طبیعت گرم و خشک است او را
بپارسی سپند گویند
و باه را بفزاید
بول براند حیض را
٩٦
بگشاید و هم آماس که از بری



بود چون بمالند سود دارد و منافع آن بسیار دارد **صفت شونیز** یعقوب

گوید طبیعت شونیز گرم و خشک است اگر هر بامداد هفت دانه شونیز در سرکه نهند

بشب نهند و صباح بخورد مدت هفت روز سبز زهر برد و اگر شونیز بیزند و آب

بر شکم مالند کرم بیفکند

و اگر نیک بسایند

و با شیر بز بیامیزند و

بر هر محل که طلا کنند



موی بر آورد و بادهای سرد بشکند و باه را زیان دارد **صفت زیره** بقراط گوید

طبیعت زیره گرم است و بهتر آن کرمانیست اگر زیره کرمانی بکوبند و بر روی

اندایند روی را

زرد کند

و اگر در خانه دود کنند

پشه بگریزد و اگر نقطه

به جامه رسیده باشد



بزیره بشویند پاک شود و اگر زیره کوفته در کون گوسفند کنند چون بکشند پشم او

ی آب گرم هلاک شود و اگر کسی را شکم درد کند هر بامداد زیره با وانگرد بخورند نافع بود

و اگر زیره خورد بسایند و در خانه مورچه ریزند همه بمیرد والله اعلم **صفت بنک**

بقراط گوید طبع بنگ گرم و نرم است و اگر کسی سه درم بنگ کوفته بخورد بیم هلاک

باشد و اگر قدری نا کوفته بخورد تن را فربه کند و اگر قدری کوفته به شراب



به کسی دهند
بیهوش شود
و اگر هیچ بنگ
از خداوند قولنج
بیاورند بهتر شوند

صفت خشخاش و تودری و بزر قطوناست محمد ذکریا گوید

که طبع خشخاش سرد و تر است و در درجه سوم خواب آورد



و چون بسیار خورند برد سینه نرم کند و تن فربه کند و مجامعت را قوت دهد

و زنان را شیر بیفزاید و آب او سرفه را سود دارد صفت تودری گرم و تر است

آب پشت بیفزاید و تن فربه کند و شکم را منفعت دهد صفت بزر قطونا

اسحق گوید سرد و تر است و چون با جلاب خورند تب گرم را سود دارد

صفت کنجد ماسرجویه گوید طبیعت کنجد گرم و تر است منی بیفزاید

و معده را سست کند

و غثیان و تشنگی آورد

و اگر کنجد با خربق بسیار بیامیزند

و خشک ازال



ریقی بخورند بچسفند و اگر سر را بآب برگ کنجد بشویند موی را روشن کند و نرم و نیکو گرداند و اگر

زنان کنجد بریان کرده بخورد حیض بگشاید و کودک مرده بیفکند صفت شاه دانج ابو یحیی گوید

طبیعت شاه دانج

گرم و خشک است

و اگر برگ شاه دانج در خانه

دود کنند کیک بگریزد



و کیک

وکیک هرگز نزدیک شاه دانج نیاید و اگر بیاید در حال بمیرد و اگر آب

بر شاه دانج بر بندوی زند در روز برویه خوردن او بلغم ببرد و صفرا انگیزد و تشنگی

آورد و شکم سخت کند و آب پشت بیفزاید والسلام مقالت چهارم

در حساب تیش و اوراق فصل اول از مقالت چهارم در حشایش و انی سیزده نام است

حی العالم	عنب الثعلب	عنصر	درمنه	درخت مریم
حنظ بابا	سوسن	دفلی	اذخر	کاکنج
پنج انگشت	پنش	قیصوم	صفت حی العالم	

جالینوس گوید حکما اتفاق است که اگر خروسی بکشد و شاخی از حی العالم بر گردن او بسته باشد

تا لهو از او نگشاید نمیرد و اگر حی العالم

در میان دو دشمن برند و در

میان دو دست ایشان و در

دست مالند دوست گردند

وطبیعت او سرد است آنکس را



که رنج از گرمی بود سود دارد و درد چشم را نیک است و

جای که با آتش سوخته باشد سود دارد والسلام

صفت عنب الثعلب بطلیموس گوید طبع عنب الثعلب سرد و تر است



جگر را نیرو دهد
و سده بگشاید
و ورم را نیک است
اگر آب او در دست
مالند و مار بگیرند گزند نکند و اگر شاخی از آن با خود دارند گفتار گرد او نگردد

صفت عنصر و درمنه و درخت مریم ابن ماسویه گوید اگر عنصر بر کلف مالند کلف ببرد و اگر با بادام



بروندان مالند نیک بود و دندان از او تخم او شهوت زیادت کند و منی بیفزاید اما معده را سست
کند و صرع را سود دارد و روحا گوید اگر کسی درمنه بخورد کرم از شکم بیفکند خاصه
ارمنی و اگر شاخ او بر کودک بندند صرع باز دارد و اسحق گوید اگر زنی یک دانه از درخت

مریم بخورد یک سال آبستن نشود و اگر دو دانه بخورد دو سال و همچنین بر دانه

سال **صفت جنطایانا** بقراط گوید جنطایانا گیاهی است که چهار بار آورد

و همه جا باشد و این



گیاه یک گز

از زمین بر آید و

به سه شب بزرگ شود

و به شب پژمرده شود و به سه شب بیست شود و بدید آید اول شب که آفتاب در حمل

باشد و در دوم و سیوم تمام شود و در چهارم و پنجم و ششم پژمرده شود و در [هفتم] هفتم

و هشتم و نهم باشد که بیست شود بقدرت خدای عز و جل و درختش چون با آفتاب خشک کند

درد شکم را نیک بود و اگر از سردی باشد و درد دندان و درد معده و گشادن [بول] بول

و رطوبت و هر علتی که از سردی بود نیک است و دانه او مانند چلغوزه بود

لیکن گردتر و شاخش چون باقلا بود و در میانش برگی بود سبز و پوست او هیچ

کار نیاید و پوست دوم او اسهال را بغایت نیک و دانه او آب لثت بفزاید

و معده را قوی کند و گونه روی صافی کند و دندان سخت کند و بوی دهان خوش دارد

و زبان فصیح کند تا بدان حد که بقراط گوید اگر کسی کنگ از مادر زاده بود و سه هفته

پیوسته هر روز مقدار دو جو بخورد بهمه حال گویا شود و آن برگ کوچک
که در میان بود دو کس هر یکی نیمه از آن بخورند هرگز ایشان در حیات از یک دیگر
جدا نشوند بهیچ وجه من الوجوه و سبب من الاسباب و اگر یکی را بیشتر بود دوستی او
زیادت تر بود والسلام صفت سوسن افلاطون گوید که شیر از سوسن



بگریزد و هرگز نزدیک او نشود
و هر کجا سوسن بود شیر
انجا نرود و اصل
سوسن سرد و تر است
گرمی و دمه و سرفه را
نیک بود و سود دارد و چون آب اصل آنرا بجوشانند و بگذارند تا سخت و سرد
شود و آنرا زیت السوس گویند و همچنین سرفه را نیک بود و اگر بیخ او بجوشانند
و آب آن بر غله ریزند و بکار برند هیچ جز آن غله را زیان نکند و اگر بیخ او را کسی بیاورد
که از وی خون همی آید خون باز ایستد ارسطاطالیس گوید اگر برگ سوسن و تخم حنظل و
نمک به آب بجوشانند آن آب هر کجا که بریزند کیک بگریزد والسلام
صفت دفلی بزبان پارسی او را خرزهره گویند محمد ابن زکریا گوید دفلی زهر

قاتل است هر آدمی و حیوان که ازان بخورد بمیرد و موش ازان منهزم است بود



واکر برک او در خانه دود
کنند کیک را بکریزاند
واکر در زمین افکنند
که خراطین بود همه بمیرند
واکر دفلی را بسایند و

با زیت بر شمشیر و کارد مالند هر که کند لشو واکر بسایند و با سرکه کهن بیامیزند و
یک شبان روز بکذارند و بعد ازان در کرمابه بر کر مالند کر را ببرد صفت اذخر
اکر شاخ او فرا کیرند و در جامه کسی نهند جماع نتواند کرد و هم چنین زنان را هم شهوت نجنبد واکر



چوب او بر پای زنی که حیض دارد بندند
از حیض پاک کردد
صفت کاکنج شیخ الرئیس
کوید اکر کاکنج در دست
مالند و مار بکیرند کزند نکند

و بپارسی انرا زر کوهی کویند و اکر در اندام مردم مالند هیچ دوا کیا نباشد و ماران ازان منهزم است بود



و اگر در گردن خروس
مالند و خانه از همه چیزها خالی
کنند و کاروی که هر دو طرف
او تیز بود دران خانه
بزمین فرو کنند
خروس خود را بدان کارد بکشند از آنکه خارش گردش باشد و دران خانه هیچ چیز دیگر
نیابد و این خداوندان رزق کنند صفت پنج انگشت بقراط گوید اگر یک
یکدرم پنج انگشت و هم چندان فلفل و پنج درم برگ سرو با زهره گوسفند بسایند و در چشم
کشند شب کوری ببرد و چشم



روشن کند صفت بیش
روح الله گوید بیش
درختی بود که در کوهستان



و بلفظی دیگر روین خوانند و دانه
چند برابر دا اگر کسی دانه ازان با خود
دارد همه کس او را دوست دارند

خاصه

خاصه زنان **صفت قیصوم** محمد ذکریا گوید اگر قیصوم در خانه دود کنند



هوام بگریزد
و اگر کسی شاخی
قیصوم در دست
گیرد در سفر
مانده و رنجور نشود

و اگر خاکستر او و کف دریا هم بسایند و با روغن در موی مالند موی را سیاه و
نیکو گرداند والله اعلم بالصواب **فصل دوم از مقالت چهارم در اوراق صفت برگ گل**
ماسرجویه گوید اگر دانگی برگ گلی با دانگی قشر فقل بکوبند بوی آن هر که بشنود محب
دارنده شود **برگ ساج** بقراط گوید اگر برگ ساج و برگ گل سرخ از هر یک دو درمسنگ
با هم دیگر بکوبند هر که بوی آن بشنود محب دارنده شود **برگ سرو** اسحاق گوید اگر برگ سرو
بگیرند و بکوبند و آن کس را که فالج بود و در بینی کنند یا مالند سود دارد والله اعلم بحقایق الاشیا

مقالت پنجم در صموغ و آن بیست و نام است مقل مومیای انقی
علک اکندرو صمغ عربی صمغ الملاط سقمونیا افیون سندروس
کهربا صبر انگزد مر صمغ عاقرقرحا صمغ صنوبر صمغ زراوند

صمغ الطوخ　صمغ الدلب　صمغ البروج　صمغ سفرجل　صمغ الساج

صفت مقل سقراط گوید مقل گرم و نرم است قولنج را بگشاید و بادهای
بواسیر و درد نهان را سود دارد و ورمهای سخت را تحلیل کند و منافع مقل بسیارست

صفت مومیائی ابن ماسویه گوید طبع مومیائی گرم و نرم و لطیف است
استخوانها به بندد و کوفتگی را سود دارد و اگر فزون دانگی مومیائی بروغن بگدازند و دو جو صمغ صنوبر



دران افگنند و آنرا بر عورت زن مسح کنند هر مرد که با او جماع کند با هیچ زن دیگر جماع نتواند کرد الا که بکشایند
و کشادن او چنانست که یکدرم مومیائی کوفته بروغن کنجد گداخته کرده بود گشاده شود صفت انشق
اسحق گوید طبع انشق گرمست تن را نرم کند و فربه نماید و چون بر ریش نهند در رنگ گرداند صفت علک نفعه باشد



ومعده قوی کند صفت کندرو جالینوس گوید طبع کندرو گرم و خشک است

گوشت برویاند اندر ریشها و شکم شوی را باز دارد و اگر بسیار خورند خون بسوزاند

و دل کوبه را سود دارد صفت صمغ عربی مهراسر گوید صمغ عربی سرد و خشک است شکم را به بندد

و تن را نرم و فربه کند و درشتی سینه و حلق را بغایت نافع باشد والسلام



صفت صمغ الملاط ابو یحیی گوید طبع صمغ الملاط سرد و خشک است و بقولی گرم جراحتها را سود دارد و خون ساکن کند

صفت سقمونیا جذب صفرا کند جالینوس گوید چنانکه مقناطیس جذب آهن کند سقمونیا جذب صفرا کند اگر سقمونیا ان

با انگبین یا با میزند و قرص سازند چاع لذیذ گردد و سقمونیا دو گونه بود یکی انطاقی و لون ازرق بود و یکی مغافی و لون



سیاه باشد از ان پرهیز باید کرد که زهر است و خوردن انطاقی شربتی نیم دانگ

با دانگی زیادت نباید خورد که هم هلاک باشد **صفت افیون** ارسطاطالیس گوید طبع افیون
سرد است بدرجه سوم اگر یک حبه در چشم اندازند و یکی دهند تا بخورد بغایت مست شود
و نخسپد و اگر مقدار دو دانگ کسی بخورد بمیرد و اگر افیون بسرکه بسایند و بر گزندگاه زنبور نهند
درد بنشاند و اگر با چیزی بیامیزند و در گوش چکنند صرعش ببرد و نافع بسیار کند و شربت
از آن که زهر را دهند دو مثقال بود **صفت سندروس** روح الله گوید اگر سندروس بسایند



تا چون غبار شود و در پاره پوست کنند و در دهان گیرند و شمع سوخته بر دست گیرند و آن سندروس
در روشنائی او دمند آتشی بزرگ از آن برخیزد چنانک بر هر جا که برسد بسوزد و مردم پندارند
که آتش بزرگ از دهان میریزد و اگر سندروس بکوبند و با گل نسرین شمعی کنند چون نزد آتش برند
چون شمع بیفروزد و اگر وزن نیم دانگی سندروس با دانگی صمغ توزیع بدیوانه یا مصروع دهند سود دارد
صفت کهربا همه کس پندارند که کهربا سنگی است اما صمغیست اگر کهربا را زن آبستن با خود دارد

کودک

کودک نگاه دارد و هیچ ضرر بوی نرسد و کهربا هم چون آتش افروزد که سندروس
یاد کردیم و اگر ضد او بندیرقان بیاویزند او را سود بود و اگر بکوبند و بر جایگاهی که آتش رسیده
باشد بنهند در وی بر دو طبع او سرد و خشک است و خون از هر جا که آید باز دارد و السلام



صفت صبر اگر صبر بگیرند
و آب شبت بسایند
و بدیوار خانه مالند
مگس از آنجا برود و اگر صبر با آب حضض بسایند و بر جایی کنند که ذباب باشد
از آنجا برود و طبع او سرد و خشک است و معده را از صفرا پاک کند و بستگی جگر بگشاید
و بر ریش گوشت باز آورد



صفت انگژد اگر آب
انگژد بر مار و کژدم گزیده بریزند
حالی بهتر شود و طبع او بغایت گرم است چون به انگبین بخورند تب ربع ببرد و تب گرم را
سود دارد صفت مر طبع او گرم است و حیض زنان بگشاید و به تب ربع و گرم هم سود دارد
همین مر طبع او گرم است و حیض زنان بگشاید و اگر آب بر کژدم گزیده نهند سود دارد
و درد بنشاند صمغ عاقرقرحا نیم درم بگیرند و با نیم درم صمغ عربی و صمغ صنوبر اگر موذا نک

صمغ صنوبر و صمغ الوج بوزن دانگی دود کنند بر مسحور سود دارد صمغ زاوند دانگی

و صمغ جاوشیر دانگی مار گزیده را دهند شفا یابد صمغ الوج بوزن نیم دانگ و بادود دانگ

صمغ صنوبر با خود دارند یا بر صاحب خون دود کنند شفا یابد صمغ دلب اگر صمغ دلب



بوزن دانگی و صمغ الوج بوزن

نیم دانگ با خود دارد

یا بروی مالد مسیح زن او را

نه بیند که او را نخواهد و مجامعت

اول زن بکند و بر وی ابص باشد **صفت سفرجل** سفرجل دانگی صمغ جل بکوبند و با صمغ نارجیل

دانگی در آب کنند و بخورد خداوند سل دهند چه قدیم و چه جدید شفا یابد صمغ الساج



اگر صمغ ساج دانگی و صمغ تفاح

دانگی بخورد سعال

دهند در آب قدیم

و جدید ببرد و بیش از آن

هرگز او را

سعال نباشد

مقاله ششم

مقالت ششم در جواهر واجساد واحجار ومولد ومعدنی هفت فصل اول از مقالت ششم در جواهر دوازده نام است نام فهرست لعل یاقوت

زمرد فیروزه لاژورد جزع جمست

یشب عقیق بیجاده مروارید صدف

صفت لعل لعل چون آبدار بود قیمتی نام دارد ومبارک است در لعل



نگاه کردن گونه روی سرخ گرداند و چشم روشن شود صفت

یاقوت کسی که در یاقوت بسیار نگرد گونه روی او سرخ شود اگر بزردی همچون زر باشد اگر کسی با خود دارد خون در تن او بهم ببندد وخون از و ببرد و گویند که یاقوت نسوزد و نه



و نه شکسته سرد باشد واگر در آتش نهند سرد بیرون آید و با زهر است واندر آب وهوا از کار نشود

۱۰۲

و بهترین یاقوت سرخ است پس زرد پس کبود

هرکه با خود دارد دلش افسرده نشود صفت زمرد اگر زمرد سوده بر جای برافکنند
که خون آید باز دارد و همچنین اگر بر کسی بندند که از وی خون آید و اگر زمرد با زعفران



بسایند و در چشم کشند چشم نیکو
گرداند و بصر تیز کند روشنایی قوی
کند و چون بسیار در وی نگرند
همین فعل کند و اگر با خود دارند منفعت کند و پازهر است و اگر کسی مار گزیده بود
زمرد با یاقوت سرخ بسایند و بدهند سود دارد و زهر کار نکند صفت فیروزه
گفته اند که فیروزه اندر هیئت مردم نقصان کند یعنی هرکه با خود دارد هیئت بکاهد



بضد لاجورد که هیئت بیفزاید و اگر
فیروزه سوده در چشم افعی کنند
چشم او روشن شود و همچنین چشم مردم را
تاریکی ببرد و فیروزه هم پازهر است هرکه بساید و بخورد زهر برو کار نکند و هر چه آبدارتر
قیمت او بیشتر و نافع بود و فیروزه بفال نیکو دارند صفت لاژورد لاژورد چون بزر نهند



نیکوتر آید و پیوسته بچشم مردم زیبا بود
و محبوب گردد والسلام

صفت جزع

صفت جزع نزدیک زنی نهند که می زاید کودک بدرد از و جدا شود و اگر



جزع بر کودکی بندد

که صرع باشد ببرد

صفت جمست بر نقرس بندند

خوابهای نیکو بینند صفت بسد بسد اگر بر پای کسی بندد که نقرس دارد درد ببرد

و اگر بکوبند و باز خورند معده قوی کند و اگر بر خداوند صرع بندند سود دارد و اگر کسی را

سموم زنند دو درم بسایند و بخورند درست شوند صفت عقیق اگر زنی آبستن



عقیق با خود دارد کودک از وی هیچ

دارد جدا نشود الا بوقت خویش بزاید

صفت سجاده اگر سجاده بر خداوند نقرس بندند و برقان رنج از و جدا شود و برود



و اگر زیر بالین کسی نهند دیر بیدار شود

صفت مروارید اگر مروارید



در تراشه ترنج اندر نهند نرم شود و خواجه بو علی سینا

اندرین علمی لطیف کرده و گفته آید اگر بر خداوند

درد دل بکوبند و باز خورند سود دارد

صفت صدف اگر صدف پاره بر کودک بندد دندان او بسید زود برآید

واگر میان صدف خرو کنند و در میان ارزیز



گداخته کنند سخت شود و همچنین

نقره آوازش نباشد و جنسی از صدف بود

که اندر میان آن دو سنگ بود آن سنگها در سرکه افکنند در میان بجنبش آید واگر بسایند

واب آن بسوراخ مورچه ریزند همه بگریزند فصل دویم از مقاله ششم

در اجساد هفتگانه فهرست زر سیم مس

آهن سرب ارزیز روی سنگ صفت زر

اگر زر میان کنند و در چشم مصروع کشند فایده دهد واگر سرمه بمیان زر در

چشم کشند چشم روشن شود واگر گوش کسی بسوزن زر سوراخ کنند هرگز گرفته نشود

و هیچ چیز از زر سنگین تر نباشد بدان دلیل که اگر حبه زر در میان صد من

زیبق نهند در زیر بایستد واین گرانی از



خاصیت زر است و در حک کردن

آن فضلا دیگر باید وطبع زر گرم و معتدلست

وطالع آفتاب دارد و میوی سرب مست شود صفت سیم اگر در زیر بالین

کسی نهند خواب نگیرد و اگر سحاله سیم با سرکه



بیامیزند و زن بر گیرد هرگز آبستن

نشود و طبع او سرد و از جواهر ماه است

صفت مس اگر از مس سوزنی سازند و اندر آتش گرم کنند و اندر زیتون

تازه آب دهند بعد از آن چون گوش



کودک بدان سوراخ کنند هرگز بسته

نشود و اگر از مس سکانی سازند و همچنین آب دهند

و هر درخت که بدان ببرند خشک گردد و اگر سحاله از مس در تنوری کنند همه نان

در تنور افتد و از جواهر زهره است طبع او سردی با عدالت صفت آهن اگر مسماری از

آهن بر کسی بندند که در خواب همی ترسد



فایده دهد اگر آهن در روغن بلسان

افکنند یا در آب کافور پس چون بر ده رنگ

آتش بر بند مهره زند و گرد در آب افکنند سپید در مراتب آرد و طبع او گرم و نرم است

بطالع مریخ صفت سرب اگر سرب بر عند بندند



نکبارند و اگر همچنین جایی که گوشت افزون بود برتن مردم

در روی بندند بکدازد و اگر از سرب طوقی کنند و در شاخ درخت افکنند بار بسیار آورد

و هیچ نیفکند و اگر پاره سرب بر شکم بندند جماع را منع کند و اگر همچنان بگدازند بو بنا شب

به بندند از قیمت جوهر زحل است و طبع او سرد است و خشک **صفت ارزیز**

اگر از ارزیز طوقی کنند و بر شاخ درختی گیرند بار بسیار آورد و هیچ نیفکند اگر ارزیز

در تنور افکنند نان در تنور زود



به پزد و از قیمت مشتری است

طبع او گرم و تر است **صفت روی سنج** یکدرم دو دانگ روی سنج بگیرند

و یکدرم لادن و نیم درم کندم



سفید همه بکوبند و در روغن زیت کنند

و در سر آتش نهند تا همه بپزد آنکه روغن صافی کنند و بر موی اندازند موی سیاه شود و نیکو

فصل سیوم از مقالت ششم در احجار یازده نام فهرست

حجر الدم حجر الیرقان حجر السودا حجر الصبیان

حجر النوم حجر الحل حجر الحدید حجر الذهب حجر التبن

حجر النفضه حجر الیهود حکایت گفته اند که سنگی هست که مردی را

جذب کند و ببرد و سنگی هست که جذام مردم کند و سنگی هست که جذب خون کند

وسنگی هست که جذب سودا کند وسنگی هست که جذب مگس کند وسنگی هست که جذب
عنکبوت کند وسنگی هست که جذب یرقان کند وسنگی هست که جذب کودک کند
وسنگی هست که خواب آورد وسنگی هست که منع حبل کند وآن معروف است بکچ
وسنگی هست که جذب آهن کند وسنگی هست که سرکه جذب او کند وسنگی هست که سنگ
آب ازو بگریزد وسنگی هست که چون آب برو ریزند ملا باز ایستد وسنگی هست که جذب
سنگ مثانه کند وسنگی هست که قولنج را بگشاید وبیرون جذب کند وآن در وادیها ورود
خانها باشد ودران سوراخی بود وسنگی هست که جذب مس کند ودر ناحیت شیراز باشد
وسنگی هست که جذب آبگینه کند وسنگی هست که جذب سرب کند ومحمد زکریا گوید که من
در شهری سنگی دیدم رنگ او چون رنگ گل بوی او چون بوی گل واگر بر جدا ونه تب
بند وتب ببرد وما آنچ در کتب متفرق دیده بودیم یا شنیده اینجا یاد کردیم وبرنا دیده اگرچه
شنیده بودیم بمنفعت ومضرت کردن اعتماد نکردیم اکنون یاد کنیم آنچه بروی اعتماد است



حجر الدم بازرنگ از زند نرم گرداند
وازانیز شاذنه گویند وجذب کند
واگر بر اندام مرد جای خون مرده بود حجر الدم
بران جای نهند خون از انجا ببرد وحجت

حجر الیرقان حجر یرقان از آشیان بتوان
یافت که بچه خطاف نهند خطاف بیاید



و بچه را زرد بیند برود و سنگی بیارد و پیش بچه افکند
و در آشیانه آنست که جذب یرقان کند حجر السودا اگر آن سنگ بر خداوند



سودا بندند سودا را دوا آن لازورد است
و جذب سودا کند حجر الصبیان اگر زنی با خود
دارد کودک از شکم او بیفتد امّا باید که در گیسو بسته باشند و این جزع گویند که جذب
کودک کند و اگر سبز و یک فرج زنی نهند



بآسانی بار نهند
حجر النوم هر که با خود دارد خواب آرد و آن مرقشیثاست



صفت حجر المل حکایت آن
دراز است و گفته شد



بعضی در باب صدف که در میان او دو سنگ باشد آنست حجر
که حجر خل گویند که در سرکه افکنند برخیزد حجر الحدید آن سنگ مقناطیس است سر با خود
بیان در آن مالند جذب آهن نکند و باید که خون مردم گرسنه باشد پس چون خواهند که جذب کند بس کم

و این لطف است **حجر الیهود** خاصیت انست که چون بیدانک سنک با شیر بسایند

و بخورند سنک از مثانه بشکند



و بیرون ارد باجزاء حق **فصل چهارم**

از مقالت ششم در احجار معدنی و نام فهرست مغنیسیا طلق

شب سرخه زاج قلقند قلقدیس نمک

مرتشیسا کف دریا **صفت مغنیسیا** اکر



در سرکه افکند و بر کژدم کزیده مالند

بهتر شود **صفت طلق** اکر طلق محلول با خطمی و سرکه

بسایند و بر خری اندایند و در آتش افکند نسوزد و همچنین اکر طلق محلول

و شب یمانی و مغز دانه پنبه همه بکوبند و بر کاغذ اندایند



و در آتش نهند نسوزد و محلول کردن آن فصلی

باید **صفت شب** اکر شب یمانی در نبیذ افکند



که باب امیخته بود آب از وی جدا شود و کوشت

با روغن زیت بسایند و بر شمشیر و کارد

با استره کنند بعد ازان کار نکند و اکر بلور کرم کنند و در شب نهند محلول بسته شود

یا چون بره بیاید نشست و اگر این سنگ بر کسی بندند که نقرس دارد دردش ببرد و اگر بر خداوند

مفاصل بندند سود دارد و زن چون زاید در ران وی بندند بی رنج بزاید و کودک درست



باشد و اگر در دست زن بندند زن بمیرد

و این تجربه شده است تا دانند و اگر

سوراخ مور بسنگ مقناطیس بگیرند همه بگریزند و اگر زیر زن نهند و کنند اگر دو

بگریبان او در شود دوشیزه است و اگر بدامن بدر آید دوشیزه نیست این حجر الحدید

گویند که جذب آهن کند **حجر الذهب** اگر بر خداوند درد سر بندند دردش ببرد



و برا حجر الذهب گویند که جذب زر بکند

آب سداب



در ربایند جذب بکند

و این کهرباست و نه سنگ است لیکن از او در مقالت

احجار یاد کردیم **حجر الفضه** این سنگی است که جذب سیم کند و با تجربه گویند که آن سنگ



در میان ماهی از آبگینه سیم نشانند چنانکه سلسله یا رشته در و

بسته بود و درمی سیم اندر حوضی آب افکنند و زمانی

یکدیگر یله کنند پس بیرون آرند درم در میان او گرفته باشد

صفت سرج

صفت سرکه اگر نشا سرکه با برص خورد دارد آشفتن نشود ونیز اگر کودکی دارد



بفکنند وچون در چشم کشند چشم تیز کند ودر

بینی نگاه دارد و زنان را از بیماری باز گیرد

صفت زاج اگر زاج با سرکه بسایند وبدان کتابت کنند بنویسند



بر خایه مرغ و با آب نمک بپزند چون پوست آن

باز کنند کتابت ازو پیدا آید وعجب است

واگر زاج اندر نبید کنند ونبید اندر قدحی وآب بر سر آن ریزند آب با نبید بیامیزند

صفت قلقند اگر در سرکه کنند وبا آهن



مالند و در آفتاب خشک کنند سرخ شود

چنانکه بآتش سرخ کرده باشند واگر در تنور

افکنند نان همه باز افتد وانرا زاج سبز گویند و زاج سوخته خوانند وطبع او سرد و خشک

و پرده چشم را نیک بود **صفت قلقندیس** اگر در گوهی قلقندیس بکنند وچون نبید

خورند به باز نهند و می گویند مستی باز دارد



صفت نمک اگر نمک در آب گرم کنند



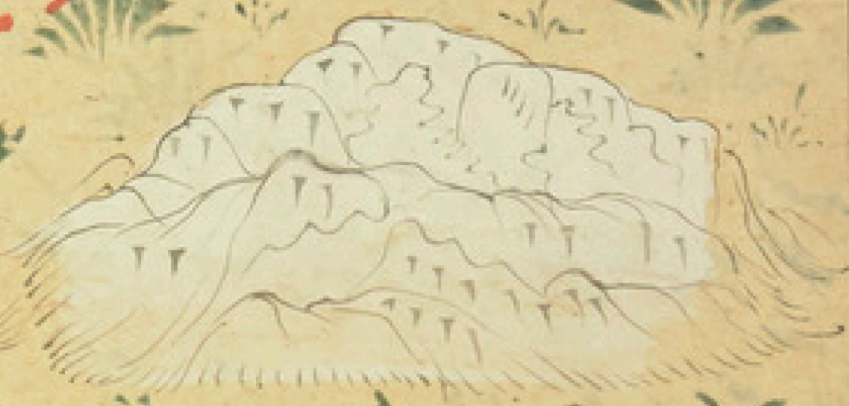
سرد نشود و در آهک و زرنیخ کنند

هوی برد و اگر خواهند که برد کمیز در ان کنند و اگر نمک بسیار در دیگی کرده باشند

و خواهند که شیرین شود کرد کاغذ چند سوراخ در کنند و در دیگ افکنند شیرین شود

صفت مرتشنا هر که با خود





دارد خواب آرد

وطبع آن سرد و خشک است

صفت کف دریا اگر در آب کنند و کودک باز خورد فهم تیز شود و طبع او گرم و خشک است



گر او بهق را و داء الثعلب را سود دارد و اگر کف

دریا بران رست زنی بندند زود براید و اگر چشم زنی

ابستن ناگاه بران افتد ناگاه براید کف دریا و صدف بحری در آب افکنند و آن آب را در بن

درخت ریزند میوه آند رخت را اگر نباشد و درشت شود فصل پنجم از مقالت ششم

در احجار معمول نوره مردار سنگ قلیا سپیداب

نوشادر زنگار صفت نوره اگر اهک نوره بهم کنند و بر شیشی سوخته نهند



و آب بدان ریزند برد و در میان آن اگر سنگ آهک در میان

کاغذ نم ناک نهند چون نم بدو رسد تیز گیرد و اگر در دوای

کنند و خایه خام دران نهند و دلو در چاه گذارند

خایه بچه بیرون آید و این زراقان بکار دارند صفت مردارسنگ اگر در سرکه
افکنند شیرین گردد و همچنین نبید کهن شود و اگر مردارسنگ در آهک و زرنیخ افکنند
اندام مرد سیاه کند و چون خواهند که سفید گردد و با آب نمک شویند سپید گردد



و اگر در طعام بخورد و هوش دهند بمیرد
و اگر با سرکه بر چوب صنوبر مالند یا بر کرد
نکسسته شود و طبع او سرد و خشک است
خوی از مردم و ریشها را نیک بود و با گلاب سوده بر آبله کنند که آزموده راست و مجربست
و با گلاب پرورده بوی بغل ببرد صفت قلیا چون آب قلیا بجامه سرخ رسد



سیاه فام شود و طبع آن گرم است
در صبغها بکار آید صفت سداب آب زیت
بسایند و شمشیر با کارد
بمالند کند نشود
صفت توتیا طبع توتیا در سرد و خشک است گلو و خناق را سود دارد و چون در چشم کشند سپیده ببرد



و اگر با آب آن کتابه نویسند چون نزدیک
آتش برند سیاه گردد

فصل ششم از مقالت ششم اندر ارواح پنج نام است

کبریت زرنیخ زیبق نطران بورق

صفت کبریت طبع او گرم و سوزنده است و اگر زیر مرد جوان دود کنند



موی او سفید گردد پس اگر بسرکه

بشویند باز سیاه شود و چون در گرماوه

در گرما لند گر ببرد و دما و مار را سود دارد

و اگر کوفته در حوض گرماوه افکنند هر که از آن آب بر خود ریزد در خواب شود و چون

آب سرد بر او ریزند بیدار شود صفت زرنیخ طبع زرنیخ از همه گونه گرم و سوزنده است



گری و آتشش را ببرد و چون در اندام مالند

بوسید که ریشی سود دارد و دما و مار را

نیک بود و چون بدو دود کنند و خون

مرده که در اندام باشد چون بر آنند سود کند اگر زرنیخ سرخ و زرد اندر طشتی کنند

و بدوغ حل کرده در خانه نهند مگس همه در آن افتد و اگر با آب حی العالم و زهره گاو

بیامیزند و در دست مالند و آتش بر دست نهند نسوزد و اگر با شیر اسپ بیامیزند

و در صره کنند و زن با خود دارد آبستن نشود و اگر همین صره از مرغ خایه دار بیاویزند

دیگر

و دیگر خایه نهند **صفت زیبق** زیبق گرم است خون بکشد سوزنده بود و ناک بود

مرکز را و چون با روغن کنجد نوشته



اندازند و در میان بهند ند

شپش بکشد **صفت نطرون** بوره

سرخ اگر خواهند که با عجوبه کتابت بر آب نوسند



نطرون بگیرند با مداد و زیت بیامیزند

و لب نیند و بر سر آب ایستاده بنویسند

کتابت پیدا آید سیاه نیکو **صفت بورق** اگر بورق در سرکه کند جوششی

بزرگ پیدا کند طبع او گرم و خشک است



قی آرد و شکم نرم کند و آماسهای سخت را

سود دارد و کلف را ببرد

فصل هفتم از مقالت ششم اندر احجار وادی هشت نام است

حجر المصری حجر الوادی

حجر البحری حجر الحاج حجر الخوارزمی حجر البلخی

حجر السلوی حجر العمانی امو حسن احجار علمیت با منفعت

و طول عرض آن بسیار است لیکن از جهت این کتاب مختصری چند سنگ

که معروف است یاد کردیم تا با طناب تنگ شد **صفت حجر المصری** سنگیست که در میان

مصر باشد واز همه رنگ باشد واگر بصد پاره کنند چنان نماید که اندر میان



او صورت لیث و صورتی که گفته اند که

هر که انرا بیابد و در دست گیرد

و پیش سلطان رود با پیش

هر که خواهد حاجت او روا شود واگر کسی را آب از چشم رود وان سنگ

در آب اندازد وان آب باز خورد شفا یابد **صفت حجر الوادی** سنگیست

که اندر رود خانها باشد برکرد ازفندقی



خطی سیاه برو هر که بیابد و در شیر

افکند وان شیر بر جا یگاهی که سنگ

باشد یعنی کلف پاک کند **صفت حجر البوی** سنگیست که بران آب توان

یافت بهن باشد

و رنگ او سرخ و برو خطی

سفید کشند



برکرد از جزع هر که یابد و تاب خورده بسایند و در چشم کشند سپیده ببرد

حجر الحجاج سنگیست اندر حدود حجاج بر مثال زنگاری زرد بر ان

هر که بر اندام جراحتی افتد

ان سنگ بکارد تیز تراشند



و بر جراحت پراکنند جراحت باز هم آید و آنرا نیز رنگ سفید **صفت حجر ازری**

سنگی باشد در حدود خوارزم سیاه رنگ

بکردار دسته کارد و آنرا نیز هم



جراحت نیکو بود **حجر البلخی** سنگی باشد

در حدود بلخ بکردار دسته کارد کوچک



سیاه و سفید هر که بیابد و در

طعام اندازد **صفت حجر السلوی** سنگیست در آب سلوت دارد بکردار

خسته سرخ شفتالو هر که بیابد



آنرا و با شیر زنان بجوشانند

و کودکی را دهند که از شیر باز گرفته باشند بعد از ان او را هرگز آرزوی شیر نکند

صفت حجر الکانا سنگیست در آب بکردار خسته



۱۰۴

سرخ گویند هر که بیابد و خرد کند و بساید کسی را که بواسیر

بود یا سبز آنرا بروغن بزرطلا کنند درد ببرد و درست شود

مقالت هفتم در معرفت داروها وطبع آن و عطر آن

و فصل فصل اول در داروها و طبع آن طالب حکمت را از شناختن

داروها و طبع گزیر نباشد زیرا که نام این کتاب فرخ نامه است این فرخی دانستم



و بحساب ابجد یاد کردیم اسارون طبع او

گرم و خشک و جگر را و سپرز را

بگشاید و معده را قوی کند

و سده بگشاید اذخر گرم و خشک درد معده را و اماس را



سود دارد

اهیل گرم و خشک

و گشاینده است



حیض زنان را و سنگ زهار بشکند و ببرد صفت انجره گرم



و تر است اسپ نیت بیفزاید

و بلغم را بگدازد وانشین گرم است

پاره خشکی دارد بلغم از اطراف بیاورد و معده قوی کند و ماخولیا را

سود دارد

سود دارد و گرفتن گیز نکشاید و جگر را قوت دهد و تشنگی بنشاند و معده را
سود کند و خوردن از آن هیچ درست انیسون گرمست شهوت انگیزد و





و معده را قوت دهد املج سرد
و خشکست معده را درشت و
بزرگ کند و بواسیر را سود دارد

اسقولوقندریون سبزه دشتی است گرم و خشک معده را نیکو بود سدها را بگشاید
و موی را دراز کند ازاده درخت گرم و خشک است سدها را بگشاید و موی دراز



کند و معده را اندوه دهد و بیم هلاک باشد
انبرباریس سرد و خشک صفرا بنشاند
و جگر را سود دارد آرزه درخت صنوبر است حیض بگشاید اسفند سغا خر
گرم و آنرا اسپندان گویند خداوند رطوبت را نیکست اقارون گرم و خشک است
درد شکم را نیکو باشد اسقولوقندلیون نیکو بود خداوند سپرز را اهک گوشت
برویاند و سرکه زرد و گلو و ارو عفر غره کند زرد و سردی انگه کند انزروت نیکو بود
درد چشم را و پلیدی را ببرد انگه خون از شکم باز دارد و اخال کسی را که صرع باشد

و سپرز و مار گزیده و دماء و ماء کهن را سود دارد و تاب بی بلادر گویند گرم و خشک است

خون را بسوزاند و نیک بود بر بیماری که سرد مزاج بود و حفظ روشن کند و روشنای
چشم بفزاید باداورد گرم است تب کهن را سود دارد و سده ها را نیک بود بیخ انگشت
گرم بود آب پشت بفزاید و اماس را سود بود پوست خیار چون با سرکه بپزند و دهان
بدان بشویند دندان را سود بود بهمن گرم است آب پشت بفزاید و خون دل را قوت دهد
بوزیدان در پای کسی که نقرس دارد کمالند نیکو بود بیلوس آب پشت بفزاید
لیکن روده ریش کند پرسیاوشان دمه را و سرفه را نیک بود و چون بسوزانند
و بر جای نهند موی برآرد و برویاند بسباسه گرم و نرم است سودا را نیک بود
بنج گرم و نرم است و دو گونه است یکی سیاه و یکی سفید آن سیاه زهر است
وان سفید اگر بکوبند و بر اماس نهند درد کمتر بود بلیله همچون امله سرد و خشک معده را
درست بنفشه سرد و تر است کش زرد ببرد و خون صافی کند و درد سر ببرد
و سرفه را نیک بود و خوردن آن سه درم ستاک با پنج درم بقم اگر تخم مرغ بدار بقم بپزند
تا سرخ شود پس در موم گیرند و بسرکا رو نقشی بدان موم کنند چنانکه پوست تخم
مرغ بدید آید و در سرکه نهند آن نقش سفید گردد و آنکه در موم گرفته باشد سرخ بماند
وگر بلور بسرکه بجوشانند رنگ بدخش گیرد برنگ گرم و خشک است بلغم را ببرد و معده را
سردی خالی کند و کرده وانه را سود دارد جندبیدستر گرم است بلغم نیک بود

114

وقی آرد و با خطر است و از ثمار زهر است جوز مائل هم زهر است مغز را خیره کند

و هوش ببرد جوز بویا گرم و خشک است و کشاینده رانیک بود معده سرد شده را

جلنار سرد و خشک است اسهال ببندد و خون از شکم باز دارد حطمی سرد است

خون از شکم باز دارد جاوشیر گرم و کشاینده است با وزنیت را بشکند جودون البری

آب پشت بیفزاید و قوت جماع دهد و از ان بلفظی دیگر سقنقور گویند دالی درونه گرم بود

و باد ها بشکند و کژدم گزنده را نیک بود دفلی خرزهره بود گرم است گر خارش را سود

دارد و از جمله زهر است دارسوس ... مده معده قوه کند و گرم است دیو دار گرم

و نرم است آب پشت را نیک بود دارشیشعان گرم است نیکی و خوره و دندان را

خون بریزد و دندان بدان بشویند و گمیز گرفته تا بشاید و نیکست دار چینی نکو بیند و با پای سرشته

کنند و پاره در دکوبرافکند تا فرو برد رقص و بازی کند و سنگ بیز ... چون بخورد

او و هندبس چون خواهند که نیک شو و آب سرد بر وی ریزند طبع او گرم و نرم بود

سده را بشاید دارچینی حبی گرم بود و معده را قوت کند دلب خیار گوز دلب سرد

و خشک است چون با سرکه لب بیند و بر سوختگی نهند سود دارد وتق گرم و خشک است

اما سهال بستاند و نیکو بود دم الاخوین سرد است شکم باز دارد و جراحت تازه فراهم آرد

دروی الحمر گرم است نیک بود بیماری سرد را و ناسور را سود دارد دردی الخل تیش برد

و چون بر اماس گرم نهند اماس بنشاند الها هلیله زرد صفرا را نیک بود هلیله کابلی گرم و
نرم است و سود دارد هلیل و بر هر دو گرم است نیک بود و بادها را الواوج دار
بربست گرم و خشکست بلغم را و لقوه را نیک بود وسمه گرم است موی سیاه کند
ورق الذراریح گرم و خشک است سودمند بود بادها را و سبزرو را سبز سخت
گشته بگشاید و گرانی زبان را سود دارد الزاز و فا آنچه خشک است گرم و خشک
و آنچه تر است گرم و تر است و سینه را پاک کند بادها بشکند و آب پشت بیفزاید
زنجبیل گرم و نرم است بلغم را و سردی از معده ببرد بازربون از همه گونه گرم و نرم است
بستگی بگشاید و گژدم گزیده را سود دارد و آرزر و چون بخورند بادها بشکند و آب
پشت بیفزاید و اگر جامه برنگ او کرده باشند با آب بوره بشویند سفید گردد زرنباد
گرم و خشک است بادها را بشکند و بوی پیاز و سیر از دهن ببرد زجاج را خاصیتی است
که سنگ از انگیزدان پاک کند و چون سر بدان بشویند سبوسه از سر ببرد زیت
گرم و خشک است نیک بود معده را خون از شکم باز بندد الحاجی العالم سرد است و نیکست
آتش سوخته را و درد چشم را و اماس را چون جگر را گرم کند و شکم را نرم کند و کرم اندر شکم
بکشند و دماد مار را سود دارد و آبش چون کودک از وی بخورد حماما گرم و خشک بود
کسی را که جگرش سرد بود و درد سر را سود دارد و همچنین درد زهدان را حما سرد و خشک است

115

دهان دمیده و آتش سوخته را سود دارد و حضض کلی یکی معتدلست نیک بود
مر اماسهاء گرم را و کلف را و گلو گرفته را چون غرغره کند سود دارد و حاشا گرم است
و سود دارد و چشم را که از مستی تیره شده و چون بخورند کرم بیفکند و طعام بگوارد و لیکن
آبستن را زیان دارد و خشک سرد است سنگ اندر مثانه بشکند و باد انگیزد
و کمیز بگشاید حب النیل بلغم را و افسردگی را فزود آرد و مرهمی و بهق را سود دارد
و از وی بیهوشی آید و تپش کردن حنظل گرم و خشک است بلغم را ببرد و فضولی که در
معده بود ببرد و عرق و نقرس و داء الفیل را سود دارد حدید رم آهن است معده را
نیرو دهد و خون بواسیر کم کند و آب و دهن مرور را باد انگیزد الطباطباشیر را اصل
و مخ بود و سرد و خشک است سوخته را نیک بود مر تبهاء گرم را و تشنگی را و اسهال
و جستن را و دنبال دیده را سود دارد طین آروی طین مختوم بود نیک بود کسی را که خون آید
از شکم لیکن تشنگی انگیزد و اندر جگر و امیزش تباه کند اما معده را سرد کند و قی بنشاند
و گرانی و زهر هست خورده را ببرد و طین ارمنی جدا است و طین مختوم و لیکن طبعش
همانست طالیسفر گرم و خشک نیک بود و درد شکم را و ریش و دکان و بواسیر
الیابیوع از چند گونه است همه کرم اندر شکم افکند و قی آرد و گر بر اندام اندایند آنجا که
۱۰۲
ریش کند الکاف کما فیطوس گرم است و نیک است گزر گرفته را و یرقان را و عرق النسا را

گندش گرم است قی افکند و شکم فرو دارد و تشنگی انگیزد و کلف پاک کند
و عطسه آرد چون در بینی کسی افکند گرما رک سرد و خشک است شکم باز بندد و خون
رفتن را نیک بود و دندان خورده را و جنبیدن را سود دارد لسلا گرم است و تن
فربه کند و معده را نیک بود خاصه زنان کبابه گرم است بستگیها بگشاید و مثانه را
قوت دهد و راههای گمیز پاک کند کبل دارو گرمست گرم شکم بکشد و کدو دانه
گاو زبان گرمست و گشاینده بستگی و سبزی سپرز را ببرد و یرقان را نیک است
گرم اگر برگ بکوبند و بر آماس گرم نهند سود دارد و ترشی وی درد سر را سود دارد
و سستی ببرد لسان العصافیر باد سرد انگیزد لوف طبع لوف گرم است
سده را بگشاید و دمه و دمه کهن را نیک بود و هو شیء من القبول لک لک نیک بود
درد جگر را و استسقا را لیلاب سرد و تر است شکم گرم کند و تب گرم برد
لوبیا گرم است بر طبع نخود زنان را حیض آرد و چون بشیر بپزند تن فربه کند و
مغز را خیره کند لسان الحمل نیک بود مر اماسها را و آتش سوخته را که بر اندا بند
و درد گوش را که از گرمی بود و ریش روده کانی را نیک بود هم برگ را و هم تخم را لاعیه
گرم است شکم نرم کند و قی آرد لسان الثور نیک بود اندوه دل را و دمهای دمیده
و دل کوبه لوز سدها را بگشاید و دمه و دمه را نیک است و سنگ از گرده و زهار

پاک کند

116

پاک کند والیم مخلب سرد است نیک بود مر اماسها را که از گرمی بود چون بر نهند
ماهی زهره گرم و لطیف است نقرس را سود دارد و درد پای را نیک بود
ماهیسا سرد است درد چشم و اماسها را سود دارد و ماميران چینی درد چشم را و سرگی را
بر دماغ زربون گرم است کرم از شکم بر آند مشک طراوشی مسبع گرم و گشاینده است
خون و دل را روشن کند و نیک است نفط گرم است بادها را بشکند اگر شانه کند
کرم شکم را بکشد خاصه خردستنبل گرم است معده را کوه کند و قوی و باد زشت
بر دو سده باشد بلیلخه گرم و خشک است بول بکشاید و بشاهی بنفر آید ساده
گرم است معده قوی کند و باد زشت را بر دو جستن دل بنشاند و تن فربه کند
سوزنکان درد پای و نقرس را سود دارد سعد چون پس از نهند بخورند بوی منند
بر دو کلاغ چون بیمار شود سعد بخورد درست شود سپستان سرد و نرم است
شکم بکشاید و بر دو سینه نرم کند سوفین گرم و نرم است قولنج را و باد کودکان را
و باد سرد نیک بود و کژدم گزیده را درد بنشاند عنب الثعلب سرد و نرم است
جگر را قوت دهد و سده را بکشاید عوض مازو را که در آب بکربند و کتابت نویسند پیدا نباشد
پس چون در آب زاج افکند پیدا آید و نیکو و اگر بکوبند و بر مثانه اندابند درد ببرد و اگر
در دندان مالند سخت کند و اگر آب آن بر قضیب مالند و با زنی مجامعت کنند زن

خبان واند که قضیب مرد سخت بزرگ است و مرد خبان واند که فرج زن تنگ است

قلنجه گرم و خشک است پی سست شده را و بلغم را نیک بود و زنان را حیض
بگشاید و مردان را گمیز بگشاید فرانیون گرم است زرداب از شکم براند و لقوه
فالج را نیک بود قوه را چون پای سوخته باشد و کوفته بر آن کند سود دارد قودنه
گرم و خشک است معده قوی کند و رامها معده و جگر پاک بشاید قرمو گرم و نرم است
و سنگ از گمیز دان بگدازد و حیض فرود آید صعبون گرم است تن ریش کند و شکم زاند
صدف سوخته سپیده از چشم ببرد قردمانا گرم و خشک است فالج را و لقوه را و صرع را
نیک بود قرنفل بقولی سرد و خشک است و بقولی گرم و خشک اما سپاهاء گرم را نیک بود
قطران گرم است درد دندان ببرد چون به دندان اندر گیرند و حیض بیارد و کودک مرده
از شکم بیارد قیر بغایت گرم است اما گونه روی روشن کند قبیل گرمی دانه نیک است
قاقیا سرد و خشک است مقعد باز جای آورد قاقله گرم و خشک است طعام آرزو کند
قرفه دارچینی را قرفه خوانند گرم و نرم است نیک بود سودای قلیا و قلقند و قلقطار
همه نیک بود چشم را و سر سه سرد و خشک است زمیانه تخم صنوبر بود گرم است و گوشت
برویاند جراحتها را و اندر مرهمها بکار دارند ریحان الیمن ریحان سلیمان بواسیر را سود دارد
رجل الغراب سود دارد قولنج را رجل الجراد سود دارد تب گرم را رطبه گرم است

بکر

نیک بود آب پشت را و تخمش اندر معجونها بکار دارند زیتونه گرم است نیک بود
جگر را و معده را و سستگی را و زخم رسیده را اما گرم است و خشک و سوزنده
اما سپهار را نیک شاید شقاقل گرم است و نرم و درد پشت و درد مار را نیک بود
شقاقل گرم و تر است آب پشت بیفزاید شیرخشت سرد و نرم است شکم نرم کند
و صفرا نیک بود شیر ازرق نیک بود و ظلمت چشم را و شقیقه را که از سردی بود
شیطره گرم است بلغم را نیک است و درد بندها را سود دارد خاصه بهق را ببرد شاه تره
گر را سود دارد خاصه که با هلیله بود تمرهندی سرد است نیک بود صفرا را ببرد گرم است
بلغم و خام باد را نیک است توتیا چشم را تیز گرداند و خشکی ببرد تاقفا گرم است
و سوزنده کمیز براند و سنگ از مثانه پاک کند و موی برویاند و سود کند داء الثعلب را
خیار چنبر هموار است اما شکم بگشاید و فضا و معده را بگشاید و پاک کند و کلو را نیک بود
و کس سوخته فرو آرد و کرمی خون بنشاند شربتی از آن سه درم یا پنج درم نیک است
خروع طبع او گرم است شکم را بگشاید اگر بلغم بسته بود و در باب فالج و لقوه بکار دارند
سود دارد خطمی سرد و تر است اما سپهار نرم کند و خون صلاح کند خردل گرم و خشک است اگر بر دنبل
نهند بگشاید و بلغم و کودک مرده از شکم بیارد خربق قی و اسهال آرد و مردار است کند در آرنج
۱۰۱۷
زهر است هر که بخورد از مثانه خود آرد و هم هلاک باشد و اگر در بینی مالند پاک کند صرف شراب

هرکه را شکم رود سودمند بود نارسون گرم است واماس را نیک بود وتخم او سبز
از شکم ببرد ودرد عصب را نیک بود ومار گزیده را سود دارد عرق الحلود
نیک بود وابلغی را وخون را غاریقون گرم است وکشاینده سده‌ها او مغز پاک
کند از فضول ودوا وبها را نیک بود غافت گرم وکشاینده مرسدها را که اندر جگر بود
واماس رحم وتب کهن را سود دارد عرک هست گیرنده است گوشت برویاند
وزرو بنگند که اندر گلو باشد چون بدو غرغره بکند آنکه رسش کند فصل دوم

از مقالت هفتم اندر عطرها یازده نام است

مشک عنبر غالیه زعفران عود کافور
سنبل صندل قاقله سک صفت مشک
گرم وخشک است مغز را نیرو کند وبلغم ببرد وتقطیر البول باز دارد وشکم سخت
کند عنبر گرم وتر است مغز را سود دارد ودرد زهار که از سردی بود ودرد
سر را نیک بود زعفران گرم وسنکیست سر دیها ببرد وبر زخمها کند ساکن شود
وخورنده آن خنده بسیار کند وبر شکافان اورا مفرح القلب خوانند از آنک دل
شاد دارد واگر کسی دو درم زعفران بخورد کسی دهند خندان بیهوش شود واگر زعفران بر سر
کسی اندازند که درد کند تا او در افتاده باشد سود دارد عود گرم وخشک وگیرنده معده را

بنازکند

تیره کند و باد معده بگدازد کافور سرد و خشک است آب غوره در بینی افکند خون باز دارد
و تب که از گرمی بود ببرد سنبل گرم است و معده را گرم کند و قوی و بلغم ببرد و
سده بگشاید و گربه چون بوی سنبل بشنود مست شود عظیم دوست صندل
سرخ و سفید سرد و تر است اما سهای گرم را سود دارد و درد سر که از صفرا باشد
بنشاند قسط گرم و تر است زهره گزنده را سود دارد سنگ مسک و قاقله قی باز دارد
و عصب نیکو کند **مقالت هشتم در روغنها که دانستن و علم آن دو فصل**

فصل اول در روغنها روغن گاو بازهر است اما سهای کهنه کهن
چون بر نهند سود دارد و طبع او سرد و تر است روغن گوسفند نرم است
معده را قوی کند مسکه گوسفند بر آماس نهند سود دارد روغن گاومیش قوت دارد
و سودا انگیزد روغن قردم در چراغ کنند بفروزد و بیرون الاجابی که گنج باشد
و بر سر نهند جعد کند روغن جوز گرم است بلغم را ببرد و شهوت افزاید روغن زنبق
موافق باشد همه دردها را روغن فستق بادها سرد را سود و مفلوج را نیک بود روغن
نارجیل اندر موی مالند سخت کند و زود سفید نکند روغن بنفشه سرد و سکبت بر اماس نهند
سود دارد و در گرمابه چون در روی مالند سرخ کند و نیکو روغن خیری موافق بود و نیکو

همه دردها را اگر روغن خیری بر زیر پای مالند بعد از ساعتی بر پهلوی خویش بنهد و این از لطف روغنست

واگر عورت مجامعت بروغن خیری چرب کنند زن بار نگیرد روغن نیلوفر سرد و تر است

خواب خوش آرد اگر در خود مالند تن فربه کند و نرم و خشکی ببرد روغن مورد

موی را جعد کند و سیاه روغن گل سود دارد سبوسه سر را نیک بود روغن سرو

اگر از چوب سرو بفرع روغن گیرند آن روغن نوبا را و ریشهای زشت را سود کند

روغن صنوبر بوزن یک درم و روغن خروع نیم درم برآمیزند بخورد زنانی که مسحوره

باشند یا ممنوع باشند از حیض حبل شفا یابد و باز حبل حیض آید روغن نرگس بر قضیب

مالند منی ببرد روغن سوسن بگیرند و با فلفل و فرافیون و بوره و دوفل بجوشانند

از هر یکی قیراطی بر قضیب مالند سخت شود و مجامعت را قوت دهند و گر به مرد

روغن سوسن قطره بگیرند و در روی بر خود مالد حاجت از کس بخواهد و پیش سلطان

نزد والاهمه حاجتها او روا باشد پیش وضیع و شریف روغن لاله تازه جوشیده

بر موی کند موی نیکو کند روغن یاسمین با فرافیون بجوشانند و بر قضیب اندایند

سخت شود و درد بندها را نیکست روغن شاهترهم در گوش کند کری ببرد و مر علتی

که از رطوبت بود آن روغن سود دارد روغن تخم خیار قوت افزاید و خواب آرد

تخم کدو درد سر را که از صفرا بود نیک است و مغزها را سود دارد روغن سپندان در خود

مالند بادها را بشکند و علتهای بلغمی را سود دارد روغن بورق تنها را نرم کند روغن تخم مرغ موی را

دراز کند

دراز کند و اول باید که بپزد پس اورا پوست باز کند و بشکند ازو زرده

خورد کرده در تاوه کنند و آتش نرم نرم در زیر آن میکنند تا بسوزد و سیاه

شود و روغنی سیاه ازوی بیاید الت روغن تخم مرغ در اعمال صنعت بسیار

بکار افتد روغن گندم موی سیاه کند و ریشهار شت را و بادآسو را سود دارد

وساختن آن گندم اندک مایه نم باید کرد چون نم داده باشند بر سر سنکا

بیرون آرند و بر سر آن گندم نهند و بفشارند همچنان روغنی سیاه ازان بیاید

روغن قرنفل با گل بجوشانند مر دیوانه که بوی آن بشنود سود دارد و اگر قدر دو درم

در بینی خداوند فالج و لقوه کنند سود دارد و همچنین داء الثعلب را روغن حنظل

نافع بود و بینی را و بهق جدید و قدیم چون بر وطلا کنند روغن کاکنج و ان رز کوهیت

و روغن خروع از هر یک نیم درم چون بکیرد و در بینی کسی افکنند موی او سیاه شود و اگر

سیاه باشد هرکز سفید روغن بان قدر نیم درم روغن بلسان نیم درم نیک است دوستی را

و هم و دیوانکی بود از غایت دوستی روغن کهربا اگر حب کهربا با روغن بکیرند و کسی روی و

بینی را بدان مسح کند روشناس کردد و بیش مردم کسب او فراخ شود روغن نوره

موی از اندام بر دو الخنانی توان ساخت که بیست درم سنک اهک خالص بردارند و

ده درم سنک زرنیخ ارمنی نیک و بسته وقیه روغن شیره در اغازند و سه شبانروز دست بازدارد

و روز چهارم برگیرند و بر آتش نهند نرم نرم آتش میکنند تا روغن از وجدا شود آنرا

در کرماوه یا در پیش آفتاب یا بر آتش براندایند موی اندام ببرد و جایگاه ساده کند

روغن مردارسنگ موی سیاه کند یک وقیه روغن شیرج بگیرند پنج درم سنگ

مردارسنگ درو اغارند و سه شبانروز دست بدارند پس در آتش نهند نرم نرم

آتش میکنند تا روغن از وجدا شود پس آنرا در کرماوه در موی مالند سیاه و روشن

شود و کر بجز از موی بجای دیگر رسد سیاه و زشت کرداند فصل دوم از مقالت هشتم

اندر دانستن علم فراست علمی سخت نیکوست نخواستم که ازین کتاب خالی ماند

و یاد کردیم جسب که هرکرا جگر کمتر بود خداوندش دلیر و باحیاتر باشد زهره

هرکرا زهره بقوة تر باشد صفرا بر و غالب تر بود و تیز تن وی بسیار بود و اب بسیار خواهند

شش اگر شش او بقوت تر بود فراموشکار بود و کند فهم بود قضیب قوی و

موی زهار بسیار سیاه و در کهار بر خاسته دلیلست بر مزاج قوی اگر تن مردم درشت بود

دلیلست بر همگی طبع و گرم و نرم بود و طبعش رقیق دلیل کند و بران مردی که سخن

بشتاب گوید دلیل بود بر گرمی گوهرش و هرکه سخن چون زنان گوید طبعش تری دارد

هرکرا آواز تیز و باریک بود و طبعش خشکی دارد هرکه آواز گران و فحل بود طبعش بقوت باشد

و هرکه آوازش تا واز مرغان ماند و بسیار ضعیف بود هرکرا آواز باریک بود بداندیش و دون

همت بود و اگر لون او سرخ بود یا زرد مزاج او گرمی دارد و اگر لون او صافی بود
طبع او لطیف بود و اگر رویش سرخ و سفید بود آنکس با عتدال بود هر کرا موی نرم
بود خوی زنان دارد هر کرا موی درشت بود مردانه و هر کرا موی بر سینه بسیار بود
دلیر و زورمند بود و هر کرا موی بر گلو بسیار بود آنکس احمق بود و هر کرا موی سر اندک
بود آنکس شاذ خواره بود و هر کرا موی بسیار بود مساعد بود هر کرا چشم بزرگ بود غافل
و جاهل بود هر کرا چشم ازرق بود بسیار گوی بود و زشت خوی همه جز هر کرا چشم خورد
و تنگ بود بدنام و بی ننگ بود هر کرا چشم کونه بود خوش خوی بود هر کرا موی ابروی
سیاه بود همیشه اندوهگین و غم خواره بود هر کرا موی ابروی کمتر بود آنکس دروغ گوی فعال همت
و زشت خوی بود هر کرا بینی بزرگ بد فهم بود هر کرا بینی باریک بود سبک خوی بود
هر کرا بینی دراز بود و باریک حرب دوست دارد و هر کرا بینی پهن بود دزد بود و بلند همت بود
هر کرا بینی کژ بود جاهل و کاهل و متکبر و حسود بود هر کرا بینی بلند بود نیکو و بزرگ همت بود
هر کرا پیشانی بزرگ بود بی هنر کار و متکبر بود هر کرا پیشانی پهن بود فراموش کار بود هر کرا
دهن کژ بود بد خوی بود هر کرا لب بزرگ بود و ضخم آنکس بد خوی بود و بد طبع هر کرا لب سرخ
بود آنکس جماع دوست دارد و هر کرا لب باریک بود آنکس خوش خوی هر کرا لب زرد
۱۰۲
بود آنکس حسود بود هر کرا دندان باریک بود دور زود باشد هر کرا دندان خرد باشد دلیلست بر کوتاهی عمر کس

هر کرا دندان بزرگ بود آنکس بدخوی بود هر که دندان کژ بود شاطی بود هر کرا
بر روی گوشت بسیار بود آنکس تن آسان و کاهل بود هر کرا روی باریک بود
دون همت بود هر کرا روی لاغر بود آنکس را اندیشه بسیار بود هر کرا روی خرد بود
بدخوی بود هر کرا گوشش بزرگ بود زندگانیش دراز بود و کاهل بود هر کرا گوش
کو بزرگ بود زندگانیش دراز بود و کاهل بود هر کرا گوش کوچک بود
او را عمر کوتاه بود و زیرک بود هر کرا خنده اندک بود عاقل بود و عالم هر کرا خنده
بسیار بود مساعد بود هر کرا اندر خنده سرفه برافتد بدخوی بود هر کرا گردن دراز
بود احمق بود هر کرا گردن کوتاه بود خیانت کار بود هر کرا گردن کژ بود دزد و بدخوی بود
هر کرا اشکم بزرگ بود جماع دوست بود هر کرا شکم کوچک بود دزد بود لیکن مردم
دوست و مشفق بود هر کرا پشت بزرگ بود لیکن دارو جفا کننده بود هر کرا پشت
کج بود آنکس بدخوی بود هر کرا پشت راست نیکوی بود هر کرا دست و پای کوتاه بود
و بر زنان مبتلا بود هر کرا دست نرم بود خوشخوی بود بالا معتدل باید نه درازی دراز
نه کوتاهی کوتاه نه نزاری نزار و نه فربهی فربه که مردم فربه را از مرگ مفاجات بیم بود و مردم
نزال را از سل و دق بیم بود و بالای دراز خداوندش بیخرد بود و دون همت بالای کوتاه
خداوندش معجب و سرسبک مقالت نهم اندر معرفت شانه و نجوم و معرفت موافقت سه فصل

حکیمان گفته اند که معرفت شانهٔ گوسفند با علم نجوم برابرست و همه کس اندازهٔ آن بداند
و از ادرشناختن بزرگان دارند و آن هم علمی سخت نیکوست و معتمد و خواستیم
تا درین جای یاد کنیم تا کسی را که رغبت باشد بداند و بشناسد هر کرا باید که بداند در
شانه نگاه کند بهر نیک و بد که جدای و ایمنی راه و از جنبش لشکرها و از برف و باران
و سرما و از بهر رمهٔ گوسفند و ستوران و از نیک و بد ها یکی گوسفند پیشینه باید کشت دران
وقت که ماه در افزون بود و شانهٔ چپ بیرون باید کرد و دران نگاه باید کرد و نشان
هر یک بر شانه بران موجب که یاد کرده آید انجا که مصنف گوید که من چنان دانم که شانه
هر گوسفند که باشند شاید
و مقصود بتوان یافت صورت شانه



اول راه و کاروان انجا که جراحت
بر سر شانه اگر لطخی سیاه بود
دلیل سلامتی کاروان و اگر همان
جایگاه سفید بود دلیل نا امنی
کاروان بود و اگر همان جایگاه سرخ بود دلیلست که در کاروان جنگ افتد و اگر بر کرانهاش
سیاهی بود دلیلست بنزدیک آمدن کاروان بشهر اگر بر جای دشت و کوه سیاه بشد

ودلیل علف بسیار است واگر سپید بیند دلیل بی علفیست و خشکی صحرا سیاه و لشکر اگر جای
سیاه و لشکر سیاهی بکرانها درآمده بود و نشانه درزیر آکنده دلیل جنبش لشکر است
وران لشکر واگر سیاهی باشد بمقدار دو انگشت بیش باشد دلیل سلامت
وآرام لشکر است واگر همه درجای سیاهی سرخی باشد دلیل خون ریختن است دران شهر
واگر سپیدی باشد دلیل مرگ و تنگی دران شهر واگر سیاهی خرد باشد دلیل قوت
اعمال است واگر درمیان سیاهی نقط سرخ باشد دلیل سوزش آن شهر باشد واگر
سیاهی باشد دلیل قوت دزدان است واگر سرخی بیند دلیل خون ریختن ایشان بی
واگر سپیدی بیند دلیل ضعف ایشانست اگر درجای کدخدای سیاهی بیند دلیل سود است
وسپیدی بیند زیانست واگر درمغاک احوال خانه درسته شانه نگردد درست باشد دلیل آبادانی
وشادی خانه است واگر سوده واندروی زخمها باشد دلیل سوزش خانه بود واگر درمغاک درشت
شانه سوراخی است چندانکه سر سوزنی دلیل کند که از مردمان خانه یکی بیراه باشد واگر
واگر برکرانه شانه آنجا که ستبر است نه از سوی کوه که از سوی سر سوراخی بود دلیلست که از
اهل بیت آنکس که شانه از آن باشد کسی را از مرگ آفت رسد یا رنجور سخت شود اگر خواهند که از
بهرمال و سود و زیان خویش نگاه کنند اندر کوه باید نگریست اگر آنجا لختی سیاه بیند
دلیل افزون شدن مالست اما اگر سپیدی بیند یا سیاهی آمیخته دلیل نقصان خواسته است

واگر در

واگر در پیش خواسته سیاهی لختی سپیدی بینند جداگانه بهمیت که از دزدان زیان رسد
رمه گوسفندان از آن سو که نیک و پهنا تر است از این نیمه زیر باید که بنگرد اگر سیاهی بینند دلیل
که رمه در گریختن است از لشکر یا از باد یا از دمه یا از دزدان واگر سیاهی بدو جای باشند
از یکدیگر دور دلیلست که رمه بجای خویش آرمیده است و ایمن است واگر همه بر آنجا سپیدی
بینند دلیل پراگنده و آشوب واگر سپیدی پهن شده باشد بر یک جای دلیل دردمندی
ستوران بود واگر خردک باشد بمقدار جوی پهنک دلیل مرگ ستوران است
واگر از سر کوتاه تا کناره شانه سیاهی بود دلیل افزونی گوسفند و ستوران است
خداوند شانه را واگر هم آنجا سفید بینند دلیل نقصان ستور و گوسفند است واگر آنهای
شانه تنگ بود دلیل لاغری رمه و گوسفند است برف و باران و تنگ اگر از آن سوی که تنگ
و پهن تر است بر نیمه بالای شانه چند دو انگشت سپیدی باشند آن سال بسیار
باران آید لیکن طعام تنگ بود واگر سیاهی خرد بود و پهن باز شده آن سال برف بسیار بود
که اگر آنجا هم سپیدی باشد نه سخت سفید ابرگون دلیل سرما سخت باشد آن سال واگر بر کنار
شانه سوراخها باشد تر و تنک خرد خرد دلیل قحط و تنگی بود آن سال واگر بزیر شانه سرخی
بود نزدیک شیب دلیل باد و دمه باشد فصل دوم از مقالت نهم در حد خالص نجوم چند

۱۴۲

بازده باب است که هرچه مبتدی را بکار آید آورده اند از بهر آنکه سخت مفید بود

و روشن یاد کردیم باب اول اندر صدر کتاب باب دوم
اندر شناختن تاریخ باب سیوم اندر شناختن حساب جمل باب چهارم
در شناختن برجها باب پنجم در شناختن اسابیع باب ششم
اندر علامت کواکب باب هفتم در شناختن اتصال کواکب
باب هشتم در شناختن شهاب باب نهم در شناختن
رسوم تقویم باب دهم در شناختن اتصال و اجرام باب
یازدهم در شناختن سیر وسط کواکب باب دوازدهم در شناختن
مدت رجوع استقامت باب سیزدهم در شناختن اختیارات
باب چهاردهم در اختیارات باب پانزدهم در ختم رسالت
و از خدای تعالی توفیق یابر قلم خطائی نرود که در آن عذاب باشد. یا نفرقه جزد باب اول
در صدر کتاب هر که را باید تا از نجوم جزی بیاموزد او را ناگزیر بود از شناختن تقویم و اصطرلاب
هر که این هر دو بداند هیچ بر دی پوشیده نماند از موضع کواکب و ساعات و روز و شب
و بیرون آوردن طوالع و اوقات در معرفت اصطرلاب مسیح کرد مومن از گفتار کنجیر و
شیرازی از این فصلها یاد کنیم تا مبتدی را چون بخواند از آن فایده یابد و بداند و اگر خواهد که در علم سعی
برد او را اسلمی و دست آویزی باشد که بعد خلهای دیگر حاجت نباشد و در همه باب استعانت خواستم از ایزد عز و جل.

123

باب دوم در تاریخ شناختن که درین روزگار در تقویم بکار می برند

سه است یکی تاریخ فارسی یزدجردی وآن اول روز است از پادشاه یزد
جردی بن شهریار آخر ملوک عجم وسالش سیصد وشصت وپنج روز است
هر ماهی سی روزه است مختاره در آخر آبان ماه در قدیم اما از ان وقت که کبیسه سلطانی
کرده اند مختاره با خر اسفندارمذ ماه آورده اند در سال فارسیان نزدیک است
به سال شمسی که هر سال به ربع یک روز کمتر است واین ربع چون سالها بسیار شود
جمع بسیار شود وفارسیان هر صد و بیست سال یکماه کبیسه کنند تا سالشان مقابل سال شمسی گردد
ونام روزها و ماهها ایشان معروفست واین سالها هجری هیچ کبیسه ندارد البته
چون آن کنند چون اسلام پیدا شد خدای عز وجل از ان نهی کرد چنانکه انما النسی
زیادة فی الکفر اما از تاریخ رومیان ابتداء اول نوروز است از ملک اسکندر
بن فیلقوس وسال او شمسی است هر سال تیز است وچهار یک روز وهر سال
یک روز کبیسه کنند و بر آخر شباط بر افزایند ونام ماهها ایشان معروفست بعضی
سی روز است وبعضی سی و یک واز ان جهت که سال ایشان شمسی است بسیار چیزها
که به حساب تقویم نویسند با ماهها روم مقید است چون طلوع انوار واستخراج طبایع
وجز آن بیشتر چیزها که بتقویم نویسند وبدین سبب این سه تاریخ ضبط کرده اند ومی کنند

و نام زیجها دیگر رها کرده اند و نمیکنند که تاریخ هلالی ازان ناگزیر است و ملت اسلام را
بهیچ حال ازان استغنا نیست و زیج حبش بدان بنا نهاده است و تاریخ فارسی
همچنین بکار می باید و زیج مجمی و بسیار زیجها بدان زیجها بطان زیج است ازان سبب
که آسان تر است و زیج نهاده بتاریخ اسکندر نهاده است پس ناچار است ازین هر سه تاریخ
اما اگر کسی خواهد که ازین تاریخ هر سه یکی دانسته باشد آن دو دیگر بیرون آورد آسان است
از زیج که آنجا همه مخلص و مرتب است باب سیوم در شناختن
حساب جمل باید دانست که هرکه خواهد که چیزی از تقویم و غیر تقویم بداند او را ناگزیر بود
از شناختن حساب جمل که از زیج و تقویم تعلق بدان حساب دارد و هر که این حساب
نداند از تقویم هیچ بروی گشاده نشود چندانکه بیش نگرد ولکو زیر باشند و فایده ازان نیابد
و چون این حساب متبع و بتحقیق آموخت همه بدو سهل شد و این شمار بدین حروف ابجد
نهاده است ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت
ثخذ ضظغ بعضی گویند این نام هشت پادشاه است بعضی گویند
نام هشت حکیم فیلسوف است و بعضی گویند این وضعی است که یونانیان نهاده اند
و بدست آورده و هیچکس حقیقت این نمیداند اما آنچه عقل و دلیل میکند این دو وجه
با سخن یونانیان است تا آن عرب که در پارسی نیست و پارسیان حساب تقویم

در روزگار پیشین بلوحها دیگر نهاده اند برقمی بیرون ازین حساب و چون اسلام پیدا شد
و عرب این حروفها میدانستند پارسیان این وضع بشناختند و باز حروف ها
میدانستند و کردند و شمارش چنین است برانجمله ا ب ج د ه و ز
ح ط ی ک ل م ن س ع
ف ص ق ر ش ت ث خ
ذ ض ظ غ حروف اول یکی باید گرفت
و دوم دو و سیوم سه تا به ده انگه از ده تا آخر یکی ده می افزاید تا بصد انگه از
صد صد می افزاید تا هزار شود و در نوشتن باید که جیم و یا معرج کنند
و قاف و فا بر نزنند الا که ناچاری باشد و عدد بیشتر مقدم دارند و آن کمتر
موخر چنانک اگر خواهیم که صد و بیست و یک نویسیم قکا و گر دویست و
بیست دو نویسیم رکب و این حسابها بترتیب حساب هندی نویسند
و هر که چنان خواهد نوشت عدد کمتر مقدم دارد چنانکه خواهیم که سی صد و سی و دو نویسیم
ب ل خ و این حروف ها نه پیوندند و بجای دو هزار کاف بود و بجای
بیست هزار کاف بود و هر کجا عدد نبود صفر او ٥ بهند نام نبس پیدا آید
مثال خواستیم که بیست دو هزار دویست و یک نویسیم چنین کردیم ا٥ب ک

از بهر آن که عشرات در میان این نبود صفری بجای آن نهاده اند و زراقان ازین حرفها
هرچه بیشتر از ده باشد دوازده از آن افکنده اند و باقی نوشته و هرچه
باقی نماند ساقط خوانند و در چهار حرف خلاف کرده اند و درین جای یاد نمی کنم

حاجت نیست	بروج	حمل	ثور ا	جوزا ب	سرطان ج
اسد د	سنبله ه	میزان و	عقرب ز	قوس ح	جدی ط
دلو ی	حوت یا				

و هر برجی ازین بسی درجه قسمت کرده اند تا جمله
درجه فلک سیصد و شصت باشد و هر درجه شصت دقیقه و هر دقیقه شصت
ثانیه و همچنین میرود تا عواشر و حوادی عشر تا آنکه خواهند و علامت برج ها
در تقویم چنین بود که در زیر هر یک نوشته شد و از آن حمل را صفر نهاده اند یعنی که
هیچ چیز که برجی بسی درجه قسمت کرده اند و چون سی دقیقه برود یک برج رفته باشد
و چون کوکبی در حمل بود بیست درجه نویسند چنین باید نوشت ک
تا دانند که برجی رفته است تمام و آن بروج دیگر بود درجه و گر هست برج
ده درجه بود چنین نویسند ج ب د و گر مثلا حمل را نه صفر نهاده
بودندی یکی حساب زیج و تقویم راست نیامدی چون حمل را صفر نهادند هیچ اشتباه
در حساب نماند

باب پنجم

در شناختن اسابیع و هر ملتی الاسبوع

125

هفتها باشد و اسلام و غیرهم چنین گویند که ازین سبب هفته هفت روزست که خدای عز و جل

جهان را بهفت روز آفرید و جهودان گویند که آغاز آفرینش یکشنبه بود و هر روزی

چیزی بیافرید روز شنبه هیچ فرمان نداد و ازین است که روز شنبه جهودان هیچ کار

نکنند و مسلمانان گویند شش روز فرمان داد به آفرینش و هفتم بعرش مستوی چنانک

چنانکه در قران مجید عظیم گفت فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و نام هفته تازی

و فارسی معروفست و در تقویم علامتش اینست الاحد الاثنین الثلثا

الاربعا الخمیس الجمعة السبت و در تقویم وسط نخست نام هفتها

باشد و بر سر آن نوشته ایام یا ایام اسابیع یا ایام الجمعة هر کدام که خواهند

و هر روزی از روزها هفت ستاره است اما چنانکه در زیر این نوشته شد شنبه

یکشنبه دوشنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه

آدینه واین در احکام نجوم بکار آید باب ششم در شناختن علامات

کواکب زحل مشتری مریخ شمس

زهره عطارد قمر راس و ان سبب راس

قمر را هر دو حرف نخست از نامها نوشته اند که اگر راس را حرف آخر نوشتندی

با شمس مشتبه شدی و از یکدیگر باز نشناختندی و چون راس دو حرف

نخست نوشتندی قمر را هم حرف نخست باز بنا بایست نوشتندی تا اشتباه نیفتد

و خلاف نباشد **باب هفتم** بدانک نظر کواکب یک دیگر از پنج شکل بیرون نباشد

و جز این نبود و نام اتصالات تازی چنین نویسند که اینجا نوشته آمد و علامات آن

در زیر هر یک نوشته شد تا معلوم باشد مقارنه تسدیس تربیع

تثلیث مقابل اما مقارنه آن باشد که دو کوکب در یک

در یک برج باشند و درجه‌شان مساوی باشد و نظر تسدیس از سیوم یا یازدهم

افتد و تربیع از چهارم یا دهم و تثلیث از پنجم و نهم و مقابله از هفتم مثال ماه

مثلا در حمل است جوزا را و لو نظر تسدیس دارد و سرطان و جدی نظر تربیع و با اسد

و قوس نظر تثلیث و میزان نظر مقابله دارد و با هر ستاره که در حمل بود

مقارنه دارد و اتصالات را علامات دیگر هست چنانکه اینجا نوشته شد تا دانسته

آید مقارنه تسدیس تربیع تثلیث مقابله

رجوع استقامت انصراف ظهور و تحقیق احوال

مهمات را هر یکی را علامتی هست و این نیز نوشتیم تا معلوم شود تحت الشعاع

خالی السیر هبوط شرف ذهاب الصراف

مغرب شرب **باب هشتم** این باب سخت مفید است که مبین احوال تقویم

بدین

بدین تعلق دارد که روزها نیک و سنگین ازین معلوم شود و قوت و ضعف همچنین
چون آغاز شغلی خواهد کرد و قمر را حال نیکو بود آن شغل از دست بر آید به آسانی
و چون در ضعف بود بدشواری بر آید و اما اینجا یاد کردیم تا خواننده را ازان فایده شود و
باید دانست که چون ماه در عقرب است و جدی ضعیف بود و مگر بسعلی پیوسته بود
و در میزان و دلو همچنین باشد که از نوزده درجه میزان تا درجه عقرب طریقه محترقه خوانند
و در حمل نیز گویند که نیکو نباشد و هر که تحت الشعاع یا خالی السیر بود یا مقارنه عقده
باشد هم نیک باشد و معنی تحت الشعاع آنست که ماه و افتاب مقارنه باشد طرف
الشعاع آنست که ماه از افتاب دوازده درجه بود و خالی السیر آنست که ماه در برجی بود
که بهیچ ستاره پیوسته نباشد و بعید النور و خالی السیر و بعید الاتصال همه یکیست و معنی
آنست که ماه دران وقت بهیچ ستاره پیوسته و حقیقت اتصال ماه بسیارها آنست
که ماه به آفتاب و ستاره کمتر از شش درجه باشد اگر بیشتر ازین بود قمر بدو پیوسته نباشد
اما اگر درجه قمر بیشتر بود گویند منصرف است از ستاره و اگر کمتر بود گویند واهب است
به ستاره و تا تمام دوازده درجه ذاهب و منصرف بدان می افتد چون بیش ازین بود
ذاهب بود و نه منصرف و ما هتاب را سیزده بداست و در بد خلهای معلوم است
احکام را بکار آید و ماه چون زحل و مریخ و افتاب پیوسته بود اگر شکل تسدیس و تثلیث بود

نیک بود و از شکلها دیگر بد باشد و چون بزهره و مشتری پیوسته بود از هر شکلی

که باشد نیک باشد اما تسدیس و تثلیث نیک بود و سعدتر و هر که بعطارد و قوی بود

از شکلها دیگر باشد و چون بزهره و مشتری پیوسته بود از هر شکلی که باشد نیک باشد

اما تسدیس و تثلیث نیک بود و سعدتر و هر که بعطارد و قوی بود از شکلهای دیگر

هم نیک بود پس اگر ضعیف بود بعد از تسدیس تثلیث و نیک نباشد و اگر

اتصال که ماه به ستاره دارد و کاری نباشد و اگر زحل مثلا ناظر باشد بقمر از تربیع

و مشتری از تثلیث از برجی موافق روزی میانه بود که نحوست زحل با سعادت

مشتری برابر کرد و متوسط باشد و اگر بزحل پیوسته بود و مقابله و بزهره و مشتری هر دو

از تثلیث روزی بود نیک و بود که دو سعد از نحس قوی تر باشد اگر بزحل پیوسته بود

از تربیع و بزهره از تثلیث قوت زحل بیشتر است و نشاید گفت که متوسط است

که غلبه نحس راست پس هر که میخواهد که از اتصال ماه روز نیک و بد بداند نخست برج ماه

تامل کند تا برجی موافق است یا مخالف و معتدل و ستاره که بدو پیوسته نگاه می باید

کرد که سعد است یا نحس می باید دانستن و از شکلهای موافق است یا مخالف و سعد

و نحس می باید دانست که ضعف است یا قوی تا داند که روزی نیک است یا بد اکنون معلوم شد

که تامل حال قمر از برج و از اتصالها که نازان باشد میباید تا دانسته اید که روز نیک است

باید و دو رهر برجی موجب اتصال اختیاری کرده اند چنانک در مدخلها بیداست و چون از
جهت بروج و اتصال احوال بدانستند که نیکست یا بد بر حاشیه تقویم نگاه می باید کرد که اتصال
کواکب آن چو نست اگر قمر را حال نیکست و اتصال کواکبان که بر حاشیه است نیکست و
روز گزیده است و اگر اتصال آن باشد و قمر را حال نیک بود روزی میانه باشد و اگر اتصال
و حال قمر بد بود روزی بد باشد و بسیار سخن دران هست که اگر دراز شود و این کتاب بیش از این
احتمال نکند باب نهم در شناختن رسوم تقویم هفت ورق کاغذ بود اگر کسی خواهد
که روایتها بدان افزاید چندانکه خواهد دران بکار برد و روایتها که در تقویم بود زیج و فات و اختیار
کارهاست و در بروج و اتصال قمر به کواکب علوی و سفلی صفات بروج و صفات کواکب
و حدود و وجوه تواریخ و روی الاهلة و طالع تربیع سال و طالع برجها آفتاب و طالع بودن آفتاب
بدر برج نوز و هم از میزان و بیست و یکم از عقرب و طالع جزو مقدم و طالع اجتماعها و استقبالها
و اگر کسوفیه آفتاب یا آن ماه باشد سه طالع بباید نوشت و باشد که او باشد که هیچ ورق که
فروردین ماه از پس آن باشد طالع تحویل سال این جمله اگر بود بکار می باید که از ان ماکز برات
و اگر مختصر کنند چنانکه درین وقت میکنند آنچه آسانتر باشد بنویسند و باقی بگذارند و در خراسان
هر ماهی ابتدا بدان تقویم چهار سطری میکنند اول نام هفته باشد و ترتیب ایام الاسابیع بنویسند
و آنرا ایام اهله خوانند و سیوم دران روزها گذشته از ماه رومی نویسند و آنرا ایام روم خوانند

وچهارم ایام العدو خوانند ودران روزهاء پارسی از یکی تا سی نوشته بود واین چهار سطر

دیگر باشد که بهنائ بیشتر از ان سطرها چهار کانه باشد ودر یکی موضع شمس ودیگر موضع قمر

ورحلت ومشتری ومریخ وزهره وعطارد ودور زهره وارتفاع وساعات این جمله بروجهی نویسند

ووجه دیگر ناماه فارسی هرمز بهمن اردی بهشت شهریور اسفندمد

خرداد مرداد دیبادر اذر ابان خورماه تیر

جوشن دیمهر مهر سروش رشن

فروردین بهرام رام بادیدن دین

ارد اشتاد اسمان رامیاد جهر

اسفند انیران وبروج قمر ومنازل نویسند پس اگر سطری می نویسند

چنانکه رسم رفته است بنویسند واگر رقمی نویسند درین وجه دیگر شش جدول از بهر

شش ستاره که قمر به متصلات است فروکشند ویک سطر آن بر انتقال قمر وآن جدول حساب

درهر خانه از جدول کواکبان سه علامتست یکی علامت آن برج که ستاره بدان برج باشد

دیگر علامت درجه سه دیگر علامت دقیقه ودر جدول ارتفاع وساعات دو علامت است

یکی علامت درجه دیگر علامت دقیقه ودر حجرها وجه دیگر در یکی سه علامت است

یکی علامت اتصال دوم علامت ساعات سیوم علامت شب وروز علامت روز ر وعلامت شب

ل است و بر سر جدول حساب نامهای فارسی نوشته بود و اتصالات یا اختیارات هر کدام

که خواهند و اتصال کوکبان او عسا و جز ازین هرچه بر حاشیه است در تقویم جمله در جانب حساب

نویسند دیگر بر آمدن منازل قمر و فرو شدن آن نویسند که منازل قمر بیست و نه است

و حکایت و صفات آن جای دیگر گفته شود پس پارسیان تقویم از لون دیگر نویسند که از جانب

دست راست دران جای که حساب است چهار سطر باشد یکی ازان نام هفته دیگر عدد روزها که از ماه

هلالی عربی گذشته است دیگر روزهای فارسی چهارم عدد گذشته از ماههای رومی آنگاه کوکبان

کنند

برسمی که گفته ایم و در جدول نام هفتها و دیگر بروج قمر و دراین وقت جدول دیگر درین وجه فی

از بهر روزهای فارسی قدیمی و اعیاد و طلوع منازل بوجه حساب نویسند و اتصال کوکبان نیک از

جانب دیگر که اختیار آنست نویسند و به شرح ازین ایام مختاره با خر آبان ماه بود و درین سالها

که سلطان ملک شاه کبیسه فرمود با خر اسفندارمذ ماه آورده اند و درین وقت که این تاریخ

کرده شد میان فارسی قدیمی و سلطانی بیست و شش روز بود و در مدت بیست سال پنج روز بگذرد

و یکماه کبیسه کنند و قدیمی هفتصد چنانک بیشتر ازین کرده اند و پارسیان گویند که نام دوازده ماه

نام

همچنین سی روز چون ماه هرمز و بهمن هر یک نام ملکی است که خدا تعالی بخیری گماشته است

اکنون باید که هر سال روزی برافزایم که هم ملکی زیادت شد و از کبیسه چاره نیست که اگر چنین رها کنیم

روزگار دراز باشد که نوروز تیرماه آید نامدتی چنانک سالی هلالی میگردد و نخواستند که وقت ماهها

در انتظام شود که نام این ماهها نام خبر است که بدین ماهها وقت بود که لایق است

پس چاره آن دانستند که هر صد بیست سال ماه بفکنند تا ماهها با نظام خویش شود

و سال ایشان بسال شمسی موافق آید و در تقویم عرض هر کواکبی میانه نیم روز و سایه وقت نماز دیگر و ارتفاع در وقت نماز دیگر نیز باشد که نویسند و کوکبی هست که تقویم کنند و آن کویند

که کوکبی نحس است هرگز پدید نشود و این نیز نویسند والسلام

باب دهم

در شناختن اتصالات بباید دانست که ستاره سریع السیر به ستاره بطی السیر به پیوندد و بطی السیر

هرگز بسریع السیر نه پیوندد چنانک زحل که از همه کواکب سیاره بطی السیر است لاجرم

بهیچ ستاره نه پیوندد و همه ستارگان بر وی پیوندند و ماهتاب از همه ستارگان سریع السیر است

پس چون بهیچ ستاره بدو نپیوندد و او بهمه ستارگان بپیوندد و نظر کواکب با یک دیگر جدی

معلوم است که چون بدان وقت رسد نظر بدو کرده بود و چون بدو نرسیده بود هیچ نظر بدو

نکرده باشد و چون از آن حد میگذرد و نظر قوی تر میشود تا آنکه که از وی بگذرد و بمقدار حد معلوم منفصل شده

باشد و این حد بقدر نصف اجرام باشد که هر کوکبی را جرمی هست چنانکه در زیر نامهاشان نوشته است

تا معلوم باشد زحل ط مشتری ط مریخ ح شمس س زهره ز

عطارد د قمر یب چون قمر باتصال کواکبی شود و میان هر دو شش درجه باشد

گوییم قمر بدو آغاز پیوستن کرد تا آنگاه که میان ایشان بقدر نصف اجرام کواکب آنکه

اتصال تمام شود و در اتصال باشد تا هر چه یک درجه آید انکه حقیقت اتصال بود و قمر
بهمه حال از ستارگان در میگذرد و چون بقدر نصف اجرام ستاره اندر گذرد ستاره
جرم از قمر افکند و جرم می افکند و از دور میشوند تا انکه که بدوازده درجه رسد چون
بدوازده درجه هیچ اتصال نمانده بود تا معلوم باشد چنانک قمر در حمل و زهره در جوزا شکل
شدید پس است اما قمر هنوز جرم بر زهره افکنده نیست پس چون قمر بسیزده درجه رسد گوییم
زهره افکنده نیست پس چون قمر بسیزده درجه رسد گوییم زهره نیز جرم از قمر افکند و چون
بیست و سه رسد گوییم زهره جرم از قمر افکند و چون به بیست و پنج رسد گوییم قمر جرم از زهره
افکند منفصل شد و برین مثال اتصال کواکب یکدیگر و این عدد اجرام کوکبان است
که مقدار جرم خویش از آفتاب دور باشد یا بمشرق پیدا شود یا بمغرب و این
اقدار لا جرم را حدود تشریق و تغریب نام کنند تا معلوم گردد

باب یازدهم

در شناختن سیر وسط و معتدل ستارگان باید دانست که هر کوکبی را سیری دیگرست
که معتدل خوانند و در زیج بکار آید و سیری دیگر هست که معدل خوانند و آن در تقویم
بکار آید و باشد بدین سیر معتدل تشریق و تغریب و احتراق و تصمیم و طلوع
و غروب و قران و اتصال شاید دانست و ما درین باب هر دو سیر را پیدا کنیم که بسیار
فایده در آنست اما سیر وسط خود ثابت است و زیادت نقصان نکند و سیر معتدل بزیادت

ونقصان باشد چون کسی سیر معتدل در تقویم بنکرد و با سیر وسط مقابل باشد اکر کمتر

از آنست داند که ستاره بطی السیر است و اکر بیشتر بود بداند که ستاره سریع السیر است

و چون بنکرد و بیشتر از آنست که واجبست یا کمتر از آن که واجبست زود بداند که تقویم

غلط است و معظم شناختن تقویم اینست که چون بداند اکر خلافی در تقویم بود معلوم کردد

و سیر وسط هر کوکبی اینست که زیر هر یک نوشته شد زحل مشتری

مریخ زهره عطارد راس ذنب این جمله

سیر وسط ایشانست اکنون سیر معتدل کوئیم آفتاب هر که بطی السیر بود

معتدل او نط و هر که سریع السیر بود و سیر او ا سا بود پس در تقویم چون

بنکری اکر زیادت ونقصان رفته باشد تقویم خطاست ماهتاب سیر کمتر او یا یه

و سیر بیشتر او یه ع اکر بطی السیر بود و کمتر ازین بود خطاست و اکر سریع السیر بود

و بیشتر ازین بود هم خطا بود زحل بیشتر سیر زحل هشت دقیقه یا نه دقیقه بود هر که

مستقیم بود چون راجع بود که سیری نکند چند روز باشد که سیر میکند و بیشتر سیر او در رجوع

پنج دقیقه باشد و چون در رجوع باشد که هیچ حرکت نکند دو سه روز غایت سیر او در رجوع

هشت دقیقه باشد مریخ غایت سیر او در استقامت چهل و نه دقیقه باشد و در رجوع باشد

که در روز هیچ سیر نکند و بیشتر سیر او در رجوع سی و چهار دقیقه باشد زهره را در استقامت بیشتر سیر

یک درجه باشد و پانزده دقیقه و در رجوع بیشتر چهل و دو درجه و چهل دقیقه بود عطارد
سیری مخالف دارد و بیشتر سیر او در استقامت ده درجه و یک دقیقه بود
و در رجوع غایت سیر او دو دقیقه و یک درجه بود و کواکبان در وقت راجع و
مستقیم شدن باشد که روزی سه هیچ سیر نکنند خصوصاً زحل و مشتری که بطئی السیر اند انکه
در وقت مستقیم شدن سیر او می افزاید تا بغایت که گفتیم رسد انکه باز نقصان ایستد
و روی برجوع نهد و دیگر سیر ایشان از هیچ چیز می افزاید تا بغایت آن رسد که در رجوع
گفتیم باز نقصان ایستد و روی باستقامت نهد تا دیگر بار باشد چنانکه گفته ایم تا معلوم
باشد **باب دوازدهم** در شناختن مدت رجوع و استقامت ستارگان
بباید دانست که ماهتاب و آفتاب هرگز راجع نشوند البته و ستارهای دیگر وقتی راجع
باشند و وقتی مستقیم و هر یکی را مدتی معلوم است در رجوع و استقامت که از آن بیش و کم
نباشد **زحل** کمترین مدت استقامتش دویست و هفتاد و پنج روز باشد
و بیشترین دویست و نود و چهار روز **مریخ** کمترین استقامتش سالی و دویست و چهل و شش
روز است و بیشترین دو سال و چهل و هفت روز **زهره** کمترین استقامتش یک سال
و صد و شصت و نه روز و بیشترین یک سال و صد و هشتاد و یک روز **عطارد** کمترین
استقامت هشتاد و چهار روز است و بیشترین صد و دو و این مدت کم و بیش هر ستاره است

اگر ازین حدود های بیرون نهد خطاست رجوعات زحل کمترین مدت رجوعش
صد و هشتده روز است و بیشترین صد و پنج و سه روز مریخ کمترین مدت رجوعش
پنجاه و هفت روز بود و بیشترین هشتاد و نه روز زهره کمترین مدت رجوعش چهار روز بود
و بیشترین چهل و شش روز عطارد و کمترین مدت رجوع بیست روز بود و بیشترین بیست و سه روز
اگر ازین بگذرد غلط است چون این احوالها معلوم شد باید که احوال قمر معلوم کنند که چون
در برجی باشد چه کار را شاید باب سیزدهم در اختیار کارها که اختصاص
بر جها دارد باید دانست که هر برجی ازین بروج دوازده گانه کاری را شاید خصوصا
چون قمر دران باشد یا طالع آن وقت باشد ما جمله بگوییم حمل نیک است کارها آتشی و فعلی
که باتش کنند و شغلهای که باد و سان افتد و منازعت و مغالبت و صید و کار لشکر و طلب فساد
کردن و علمها بستن و سفر کردن و چهارپایی خریدن و گوی زدن و ابتدای کارها کردن
و خون برداشتن و جامه بریدن و پوشیدن و در شهر شدن و دارو و مسهل خوردن و نیک
و رسول فرستادن بدست تزویج کردن و بنده خریدن و انباری
کردن و بناء عمارت کردن و خرید و فروخت ملک و دیدن وزرا الفال

دریدن جامه غم	گریستن سگ شادی	آمدن غبار غول باد شاه	آمدن آواز گوش بشارت
ترسیدن در خواب تفکر	لرزیدن اندام تحریک	آمدن بانگ طنت شادی	افتادن مرغ از هوا سفر

افتادن

افتادن چیزی از دست　　شکستن چیزی　　گریستن در خواب

دیدن روباه ناگاه　　گربه بر کنار نشستن　　بانگ آتش نزدیک

خندیدن در خواب　　زیر دیگ آتش گیرد　　بریدن انگشت

دیدار سلطان ناگاه　　بانگ کبوتر　　انگشتر نیک بود

عمارت زمین و معدن کندن و کلکاری و هر شغلی که با عام بود شهر و علامت
بر بستن و حاجت خواستن و دیدار پادشاه و عقد و نکاح و در شهر شدن
و حقنه کردن خواستن و خریدن و فروختن و ملک خریدن و دیدن
و چهارپای خریدن و بنده بد بود مجامعت کردن و جامه پوشیدن و در کشتی
نشستن و قباله زر بستن و پیک و رسول فرستادن　الف　ل

دریدن جامه　　گریستن سگ　　آمدن غبار　　آواز گوش

ترسیدن در خواب　　بانگ آتش نزدیک　　لرزیدن اندام

آمدن بانگ طشت　　و دار و چوب　　شکستن چیزی　　گریستن در خواب

افتادن مرغ از هوا　　افتادن کلاه از سر　　افتادن چیزی از دست

خندید در خواب　　دیدن روباه　　گربه بر کنار نشیند

بانگ آتش نزدیک　　بریدن انگشت　　دیدار سلطان ناگاه

بانگ کبوتر چوز انیک بود کارها که برآدهوا کنند

و شغلها که بباد کنند و هرچه تدبیر کنند و هرچه تعلق به انبازی و شمار خواستن

مال و اسباب خراج باشد و تعلیم کودکان و تدبیر کارها و بنده خریدن

و نخجیر کردن و صید آبا و انبازی و جامه نو بریدن و موی باز کردن

و ابتدا کارها کردن و علامت بربستن و دیدار پادشاهان و وزرا دیدن

و چهارپای خریدن بد بود رگ زدن و ناخن چیدن و وام ستدن

و حاجت خواستن و بنا و عمارت فرمودن و خون برداشتن و ختنه کردن

و رسول و نامه فرستادن الماس دریدن جامه هدیه گریستن سگ

مهمان آمدن عنبر باران آمدن آواز گوش شادی باران

در خواب ترسیدن لرزیدن اندام خوبی آمدن بانگ طشت و دارو چوب

بیماری افتادن مرغ از هوا غم افتادن کلاه از سر نعمت افتادن

چیزی از دست خیر گریستن در خواب ملامت شکستن چیزی خبر

شنیدن در خواب ظفر دیدن روباه ناگاه شادی گربه بر کنار نشستن

سفر بانگ آتش ریزد باد آوگان بریدن انگشت هدیه دیدار

سلطان خبر بانگ کبوتر خبر سلطان نیک بود سلطان کاری را که تعلق باب دارد

و هم شغلی

و هر شغلی که با بزرگانان افتد و صید باز و کشتی ساختن و سفر کردن خصوصا بجانب
دریا و بزرگ کردن و گوی زدن و ناخن چیدن و گریختن و پنهان شدن
و خلاف جستن و علامت بربستن و تعویذ بستن و خون برداشتن و جامه بریدن
و پوشیدن و دارو و مسهل خوردن و ختنه کردن و ملک خریدن **بد** بود
تزویج کردن و خرید و فروخت و بناء عمارت فرمودن و عقد و نکاح بستن
الفال دریدن جامه غم گریستن سگ دروغ آمدن غبار
هدیه آمدن آواز گوش دیدار دوستی ترسیدن در خواب غایبی رسید
لرزیدن اندام ترس بانگ طشت و دار و چوب سفر افتادن مرغ
مضرت افتادن کلاه از سر بیماری افتادن چیزی از دست شادی
شکستن چیزی سود گریستن در خواب خبر دیدن روباه خوشی بیند
گربه بر کنار نشیند نیکوی بانگ آتش زیر دیگ شادی بریدن انگشت
سفر دیدار سلطان دروغی شنود بانگ کبوتر خبک اسد نیک بود دیدار سلطان
و ملوک و کارها اتش و تاج بر سر نهادن و عقد کارها کردن و عهدها بستن و از شغلها
خبر رسیدن و بر تخت نشستن و صید کردن و درخت نشاندن و بنده خریدن و علامت

بربستن و دیدار سلطان و بناء عمارت فرمودن و عقد و نکاح و خون برداشتن

و در شهر شدن و ختنه کردن و ملک خریدن و صید کردن و چوکان زدن بد
دار و خوردن و وام ستدن و انبازی کردن و حجامت و ناخن بریدن و حاجت
خواستن و جامه بریدن و خرید و فروخت و پیک و رسول فرستادن الفال
در بریدن جامه غم کریستن سک ذرع آمدن غبار شادی آواز کوش
بشارت رسیدن در خواب خبر لرزیدن اندام خبر بانک طشت مال
افتادن مرغ از هوا خبر افتادن کلاه از سر شادی افتادن چیزی از دست
تفکر شکستن چیزی هدیه کریستن در خواب منفعت خندیدن در خواب
بیماری دیدن روباه غم کربه بر کنار نشیند علت بانک آتش زیر دیک فساد
بریدن انکشت جنک دیدن سلطان حرمی بانک کبوتر خنک سنبله
نیک بود عمارت زمین کردن و بعرف کارها کردن و علم اموختن از کارها پرسیدن
و کودک بردن و تجر کردن و حجامت و علامات بر بستن و حاجت خواستن
و دیدار پادشاه و وزرا و پیک و رسول فرستادن بد بود رک زدن و بنده
خریدن و انبازی کردن و بوی ناخوش امیختن الفال در بریدن جامه سود
کریستن سک خبر آمدن غبار آشوب آواز کوش سفر رسیدن در خواب
مال لرزیدن اندام فساد بانک طشت خوب غم افتادن مرغ از هوا مرک ظالمی

133

افتادن کلاه از سر شادی گریستن در خواب خنگ دیدن روباه زیان گربه بر کنار

نشیند مال بانگ آتش زیر دیگ خبر بریدن انگشت شادی دیدار سلطان خوبی

بانگ کبوتر تفکر میزان نیک بود قبالهٔ زنان شوهری کردن و نزهت و بازی را

وادب آموختن فرزند و بنده خریدن و داروی مسهل خوردن و ختنه کردن و جامه

نو پوشیدن و گوی زدن و حاجت خواستن و خون برداشتن و صید و چوگان زدن

و چهارپایی و بنده خریدن بد بود سفر دریا و زمان و انبازی و دیدار ملوک و ابتدای کارها

و دیدار پادشاه و عمارت و بنا و عقد و نکاح و سفر و تحویل و در شهر شدن و رسول

فرستادن اختلاج دریدن جامه سود گریستن سگ هدیه آمدن غبار سفر

ترسیدن در خواب شادی آواز گوش هدیه بانگ طشت و چوب خبر لرزیدن

اندام دروغ افتادن کلاه از سر مضرت افتادن مرغ از هوا هدیه افتادن چیزی از

دست جنگ شکستن چیزی سفر گریستن در خواب شادی دیدن روباه هدیه گربه

بر کنار نشیند غم بانگ آتش تفکر بریدن انگشت جنگ دیدار سلطان نیکویی بانگ کبوتر

شادی عقرب نیک بود به دیدار بزرگان و کاریز کندن و لشکر فرستادن و عرض دادن

و خون برگرفتن و وام ستدن و در گرمابه شدن و درخت نشاندن و علامت بر بستن

1033

و داروی مسهل خوردن بد بود و بنده خریدن و جامه نو پوشیدن و در کشتی نشستن و سفر و ختنه

گردن و انبازی و دیدار ملوک **اقبال** دریدن جامه سفر گریستن تنگ

حال آمدن غبار باران آواز گوش زبان ترسیدن در خواب نفع لرزیدن

اندام جاه بانگ طشت و چوب خوشی افتادن مرغ از هوا بیماری افتادن چیزی

از دست شادی گریستن در خواب شادی خندیدن در خواب غایب

دیدن روباه ناگاه شادی گربه بر کنار نشستن شادی بانگ آتش زیر دیگ

غم بریدن انگشت شادی افتادن کلاه شادی دیدار سلطان ناگاه

حال قوس نیکو بود دیدار قضاه و فقها تدبیر طلب کردن و نصرت دین دادن بنشست

پیش معشوق رفتن و امر معروف و نهی از منکر کردن و بر تخت نشستن و در گرماوه

شدن و فرزند را علم آموختن و بنده خریدن و صید کردن و وام دادن و کشتی ساختن

و ابتدای کارها و علامت بربستن و دیدار پادشاه و بنای عمارت و خون برداشتن

و جامه بریدن و پوشیدن و ختنه کردن و خرید و فروخت و صید و چوگان زدن

و دیدار وزرا و نایب و رسول و دوستان بد بود درخت نشاندن و دارو خوردن

و حاجت خواستن و حدیث خواندن **اقبال** دریدن جامه علت گریستن تنگ

حاجت آمدن غبار باران آواز گوش شادی ترسیدن در خواب دیدار دوست

لرزیدن اندام تفکر بانگ ماکیان افتادن مرغ از هوا ضرر افتادن چیزی از دست شادی شکستن چیزی.

خون گریستن در خواب کسوت خندیدن خواب بیماری افتادن کلاه از سر بشارت
دیدن روباه بشارت گربه بر کنار نشنید غم بانگ آتش زیر دیگ حاجت بریدن
انگشت شادی دیدار سلطان شادی بانگ کبوتر نیک جدی حاجت نیک بود
دیدار مشایخ و وام ستدن و دادن و چارپای خریدن و سفر کردن وقتی و غیره
وخشنه کردن و ناخن چیدن و حیلت ساختن و علم بستن و نیک و رسول فرستادن
بد بود ابتدای کارها کردن و رگ زدن و بنده خریدن و انبازی کردن و علاج سر و چشم
و دیدار پادشاه و سفر و تحویل و خون ریختن و جامه بریدن و پوشیدن و در شهر شدن
و دارو و مسهل خوردن و صید و چوگان زدن **انعالب** دریدن جامه هدیه گریستن
سک راحت آمدن غبار غایب آواز کوش جنگ ترسیدن در خواب
سفر لرزیدن اندام سفر آمدن بانگ طشت جنب غم افتادن مرغ از هوا **آغره** افتادن
کلاه از سر خبر افتادن چیزی از دست بیماری شکستن چیزی شادی گریستن در خواب
تحویل خندیدن در خواب زیان دیدن روباه ناگاه غایب برسد گربه بر کنار نشیند بشارت
بانگ آتش نعمت بریدن انگشت منفعت دیدار سلطان زیارت بانگ کبوتر
مال دلو نیک بود زراعت و عمارت و بنا نهادن و چوبها راندن و بنده خریدن و فرزند به کتاب

۱۰۳۸

بردن و وام ستدن و درخت بزرگ نشاندن و ضیاع خریدن و قباله کردن و ابتدای کارها و عقد

ولکاح وخون برداشتن بدبو وسفر وجامه بریدن ونو پوشیدن وحاجت خواستن

و دارو سهال وختنه کردن ورسول وپیک فرستادن **اتفاقات** دریدن جامه

آشوب گریستن سگ خبر آمدن غبار غایب آواز کوش تحویل ترسیدن

درخواب زیان لرزیدن اندام غزل آمدن بانگ طشت فرج افتادن از هوا خورمی

افتادن کلاه از سر نعمت شکستن ضرری غم گریستن درخواب مال خندیدن درخواب

سفر دیدن روباه بشارت گربه برکنار نشستن بانگ آتش بشارت گربه درکنار

مضرت دیدار سلطان خبر بانگ کبوتر شادی حوت نیک بود دیدار پادشاه

ونظر در حکومت ها وطلب مال کردن وفرزند بدست آوردن وصید باز کردن

ووام ستدن و دارو خوردن وانباری کردن ودرخت نشاندن وحجامت کردن

وجامه بریدن وپوشیدن وختنه کردن وخریدن وفروختن وصید وچوگان ودیدار

وزرا وپیک ورسول فرستادن بدبو وبنده خریدن ورگ زدن وشطرنج باختن

اتفاقات دریدن جامه نعمت گریستن سگ غایب آمدن غبار شادی آواز کوش

مهمان رسیدن درخواب غم لرزیدن اندام هدیه آمدن بانگ طشت هدیه افتادن مرغ از هوا

خورمی افتادن کلاه شادی افتادن خبری از دست خوشی شکستن ضرری مال گریستن درخواب

زیانی دیدن روباه شادی گربه برکنار نشستن بند تفکر بریدن انگشت ضرر خندیدن درخواب

ترس بانگ آتش شادی دیدار سلطان تحویل بانگ آتش شادی دیدار سلطان
تحویل بانگ کبوتر **باب چهاردهم** در اختیار کارها و چند کار را اختیار
بگوییم که ازان ناگزیر است تا هر کرا باید که بداند او را حاجت بدخلی نباشد دیدار ملوک
باید که ماه در حمل یا در قوس یا در اسد بود اگر تثلیث یا تسدیس آفتاب بود بهتر باشد
ب دیدار بزرگان چون ماه در میزان یا در جوزا باشد و نظر مشتری باشد
نیکست خاصه دیدار وزرا و قضاة و علما **ج** بنده خریدن یا ماه در جوزا یا سنبله یا میزان
یا در دلو بود و آخر قوس هم نیکست و چون ماه در عقرب یا حوت یا سرطان بود نباید خرید
که نیک نیست **د** طلب فرزند کردن باید که ماه در سرطان بود یا در عقرب یا حوت
یا نیمه دوم آخر جدی **ه** مرغان خریدن اگر صید را خرند چون ماه در جوزا و سنبله و حوت باشد
و نیمه اول از جدی **و** چهارپای خریدن هر چه شم دارد باید که ماه در آخر قوس بود و هر چه
کفش دارد باید که قمر در حمل یا ثور و یا نیمه از اول جدی و هر دندان او چنگ دارد
باید که قمر در اسد بود و بهر حال اگر بنند پس با تثلیث مریخ بود بهتر **ز** درخت خریدن
و هر چه بالا دارد چون خرما و آنچه بدان ماند باید که قمر در جوزا و اسد و میزان بود و هر چه و هر چه از بن
منه کوتاه باید که در سرطان و عقرب و حوت بود و هر چه کوتاه باشد باید که در سنبله باشد
۱۰۳۵
ح تخم کشتن در سنبله و ثور و جدی بهتر باشد **ط** جوی راندن باید که قمر در سرطان

وحوت وعقرب ودلو باشد رود راندن و ترتیب جایگاه آب کردن هم درین

برجها نیکو بود ی طلب فرزند کردن باید که قمر در حمل یا در اسد و دلو هم نیکست

یا جامه نو بریدن و پوشیدن باید که قمر در سرطان و حمل وجدی و میزان باشد

واگر به سعدی متصل باشد بهتر بود و در ثور و اسد و عقرب و دلو البته نباید برید و پوشید

اگرچه مسعود بود یب و در جوزا و سنبله و قوس هم روا باشد که بپوشند و دوزند و کوک

یج بکتاب بردن خان باید که قمر در جوزا و سنبله و میزان و قوس و دلو بود و بعطارد

پیوسته و عطارد مسعود بود یج سفر کردن در اسد و عقرب نهی است خصوصا

در عقرب که مکروهست و اگر خواهند دران سفر درنگی شود یا آنجا نه میشود باید که از

برجها ثابت کنند و اگر درنگی نمی خواهند در منقلبه و اگر میانه در دو جنین و از منقلبه

میزان روا نمیدارد زن کردن و قباله نبشتن را قمر در میزان بود باید که در حوت و قوس باشد

هم شاید اما باید که بزهره پیوسته بود و دو خول زن کردن در ثور وجدی و جوزا و آخر عقرب

بهتر بود یه خوردنی خریدن اگر شیرینی باشد باید که ماه در جوزا و دلو و میزان بود

واگر ترش بود در سنبله وجدی و ثور و اگر شور بود در سرطان و عقرب و حوت و اگر تلخ

بود در اسد و قوس و حمل باید یو داروی مسهل خوردن و غیره چون ماه در عقرب

و میزان و عقرب نه نیکست که در حمل و ثور وجدی بهتر است یز حجامت کردن چون ماه

136

در ثور بود والبته نباید کرد که نیک نباشد و در قوس و اسد و حمل نیکو بود یح رگ زدن

چون در جوزا بود مکروه است و در قوس و اسد و حمل نیک بود و در دلو و میزان

روا باشد یط ختنه کردن چون ماه در عقرب بود نیک نباشد و در حمل و اسد و دلو هم

نیک است ک در قلعه شدن باید که زحل ضعیف بود و منحوس بود یا اگر با دم اژدها

بود بهتر کا در سلاح ساختن باید که مریخ منحوس بود یا با سر اژدها باشد و راجع بود

این بود یک فصل اختیار کارها ست که ازان ناگزیر است باب پانزدهم

در ختم رسالت در باب تقویم و شناختن خطا و ثواب آنست انقدر که مبتدی را بکار آید

وچون بخواند ازان فایده یابد پس اگر خواهد که امتحان کند در علم نجوم و مدخلهای دیگر بخواند تا باید

هرچه خواهد و درین یک بیشتر چیزها که در بابهاء متقدم گفته ام باز خواهیم گفت بطریق اختصار

تا ازین یک باب معرفت تقویم معلوم شود علامت اسابیع شنبه یکشنبه

دوشنبه ب	سه شنبه ج	چهارشنبه د	پنجشنبه ه	آدینه و

علامت بروج الحمل	ثور ا	جوزا ب	سرطان ج
اسد د	سنبله ه	میزان و	عقرب ز
قوس ح	جدی ط	دلو ی	حوت یا

۱۳۶

علامت اتصال مقارنه	تسدیس س	تربیع ع

تثلیث مقابله احوال قمری شرف ذاهب
هبوط تحت الشعاع خالی السیر بعید السیر
بعید الاتصال بی هبوط علامت کواکب شمس
قمر زحل مشتری مریخ زهره
عطارد راس ذنب علامت احوالهم
رجوع استقامت تشریف تغریب احتراق
احتقاف اکنون چون این علامت بدانستیم هر تقویم که بدین نمط
بود بدانستیم پس اگر اختیار خواهیم حال ماه از تقویم بدانیم و در باب اختیار
کارها بنگریم اگر کاری میخواهیم شاید که بدست گیریم پس اگر نه رها کنیم مثاله
خواستیم که بدانیم که روز دوم از فروردین ماه چگونه است نگاه کردیم
در جدول نخست ا دیدیم دانستیم که یکشنبه است و در ایام هلالی دیدیم د
دانستیم که پنج روز از شوال گذشته است و در ایام الفرس بهمن دیدیم دانستیم
که بهمن روز سلطانیست و در ایام روم دیدیم دانستیم که پانزدهم روز از آذر
روم رفته است بوجه دیگر آمدیم و در اسابیع همین علامت دیدیم و در ایام قدیم را
میاد دیدیم دانستیم که دامیاد از فروردین ماه از قدیم است و در جدول بروج ب دیدیم

دانستیم

137

دانستیم که علامت جوزاست و ماه در جوزا پس در جدول شمس بر سران نوشته است

۴ باب دانستیم که ماه با آفتاب متصلست از تربیع ساعت روز زیرا که

علامت تربیع است که علامت ساعت است و ده است علامت روز زیرا که

در جدول زحل این علامت دیدیم دانستیم که زحل از تربیع پیوسته است چون

هفت ساعت از شب گذشته بود و در جدولها دیگر هیچ ندیدیم دانستیم

که هیچ ستاره دیگر پیوسته نیست و چون بحاشیه بنگریدیم این دیدیم ۴ رک

دانستیم که مقابله زهره و مشتری است چون خواستیم که بدانیم که روز نیک است یا نه

نگاه کردیم بروز تربیع آفتاب بود و شب در تربیع زحل دانستیم که روز نه نیک است

که در باب ما تقدم گفته بودیم که تربیع از نحوست آفتاب و عطارد نه نیک است

و چون در حاشیه نگریم اتصال دو سعد بود گفتیم که روزی میانه است پس خواستیم که بدانیم

که کواکبان در این روز هر یکی چند درجه بروج اند و چند دقیقه برج در جدول آفتاب چنین دیدیم

۱۶ ا دانستیم که در حمل است یکدرجه و یازده دقیقه که علامت حملست و او علامت

یکدرجه است یا علامت یازده دقیقه و در جدول ماه چنین دیدیم لا کط ب ب دانستیم که

ماه در جوزا بیست و نه درجه و هفده دقیقه زیرا که ب علامت جوزاست ی ط علامت

نوزده درجه ب علامت هفده دقیقه و در جدول زحل چنین ع ه ب دانستیم که زحل در حمل است

به پنج درجه و دوازده دقیقه و جدول مشتری چنین دیدیم طح دانستیم که
مشتری در اسد است هفده درجه و یک دقیقه و دانستیم که راجع است که
سیر او به نقصان بود نه زیادت و در جدول مریخ چنین دیدیم یا کا کو دانستیم که
مریخ در حمل است به نه درجه و بیست و شش دقیقه و در جدول عطارد چنین دیدیم
بارک دانستیم که سیر او زیادت است و در حوت است هفت درجه و سی و هفت دقیقه
دانستیم که ذنب او در سنبله است هفت درجه و سی دقیقه که دایم راس و ذنب
مقابل باشند و در جدول ارتفاع چنین دیدیم سه سط دانستیم که غایت بلندی آفتاب
شصت درجه است و بیست و نه دقیقه و در جدول ساعات چنین دیدیم یم دانستیم
که روز دوازده ساعت است

فصل سیوم از مقالت نهم

در معرفت موافقت و مخالفت این بابی لطیف است که جعفر صادق رضی الله عنه نهاده است
در شناختن موافقت و مخالفت شوهر و زن فرزند و مادر و غیرهم اول باید که نام آن
دو کس که خواهد بحساب جمل بر گیرد و یک یک پس از هر نامی نه نه بیرون برد و پس بنگرد که از هر نامی
چند بماند و آنچه بماند درین جدول بنگرد و اگر مخالف آید دلیل مخالفت ایشان است و
اگر موافق دلیل موافقت ایشان است

١١	٢١	٣١	٤١	٥١	٦١	٧١	٨١	٩١
مخالف	مخالف	موافق	موافق	موافق	موافق	موافق	موافق	موافق

مقالت دهم در اختلاج اعضا

۲۲	۳۲	۴۲	۵۲	۶۲	۷۲	۸۲	۹۲
مخالف	مخالف	مخالف	مخالف	موافق	موافق	موافق	موافق
۳۳	۴۳	۵۳	۶۳	۷۳	۸۳	۹۳	
مخالف	موافق	مخالف	موافق	موافق	مخالف	مخالف	
۴۴	۵۴	۶۴	۷۴	۸۴	۹۴		
مخالف	موافق	موافق	مخالف	مخالف	موافق		
۵۵	۶۵	۷۵	۸۵	۹۵			
مخالف	موافق	موافق	موافق	مخالف			
۶۶	۷۶	۸۶	۹۶				
مخالف	موافق	مخالف	موافق				
۷۷	۸۷	۹۷					
مخالف	مخالف	موافق					
۸۸	۹۸						
مخالف	مخالف						
۹۹							
مخالف							

و جدول حیاط و ممات
و معانی الفاظ پهلوی
سه فصل فصل اول
در اختلاج اعضاها از
بهر آنکه مردم را بدین
فصل حاجت بسیار
افتد در این جایگه یاد
کردیم فصل دوم
در جدول حیاط و ممات

فصل سیوم در الفاظ پهلوی فصل اول در جستن اندامها

میان سر پادشاهی بسر خرم شود و نیمه سر عز بود پیشانی کش بش زلف گناه خواسته

۱۳۸

ابروی فرزند نرینه آید گوشه چشم دلتنگی بود دنبال چشم خرم شود لب چشم شادی بود.

بود زیر چشم اندوه همه چشم اندوه چشم غم بود میان بینی شادی پهلوی بینی از بدی بجهد

میان رخ حشمت یابد همه رخ تن درستی زنخ بیماری سبلت دنبال دوستی بیند

لب خبری رسد گوشه لب گفت و گوی کند پهلوی گردن خبری رسد گردن غم بود

دوش پرهیز باید کرد بازو ناتوانا بود ارشنه رنجی رسد ساعد وسلت کند کف دست

خصومت کند انگشت بزرگ خبری شنود انگشت شهادت عز و جاه بود انگشت میانه

خصومت یابد انگشت دیگر زیادت مال انگشت کوچک سعادت همه کف عز و جاه پستان

شادی بیند کتف زیادت مال شانه فرزندی آیدش نیک بخت سینه خبری خوش رسد

پهلوی تحویل کند تهی گاه سود یابد ناف شادی بود زهار برنایی پیوند خایه بکامی رسد قضیب وصلت کند

سرین عیش کند ران خرمی یابد نشستگاه شاد شود زانو ببزرگی پیوند کند ساق خصومت بود

شتالنگ بر مردمان گران شود پاشنه سفری کند پشت پای خوار شود همه پای خرم شود

انگشت بزرگ بیماری انگشت دیگر زیادت مال انگشت میان شادی انگشت دیگر خصومت

انگشت کوچک سفری کند همه انگشتها به بزرگی پیوندد **جانب چپ** میان سر خبری رسد پس سر

سفری کند همه سر روزی بود پیشانی عز و جاه زلف گاه خبر خوش ابروی توانگری گوشه

شاد شود دنبال چشم گریستن بود پشت چشم عیش زیر چشم روزی همه چشم وام میان بینی کام

یابد پهلوی بینی شاد شود میان رخ بیماری همه رخ سماعی شنود زنخ شاد شود گوش غایبی رسدش

لب راست

لب سلامتی بود گوشه لب تمامی وی بود گویند همه لب دوستی پیوند پهلوی گردن سعاده

بود گردن بد بود دوش خبری رسد بازو شاد شود ار شسته خرمی بود ساعد روزی بود

کف عز و جاه بود انگشت بزرگ نام نیکو انگشت شهادة نیکوی انگشت میان روزی بود

انگشت دیگر عیش انگشت کوچک زیادتی مال کف دست توانگری بود پستان شاد شود

کف وصلتی کند شانه شاد شود پهلوی بیماری سبک تهی گاه زیادتی مال دل اندوه ناف

جاه یابد زهار وصلتی کند قضیب فرزندی آید خصیه خرم شود سرین خبری خوش رسد اشتلنگاه

ملا شود ران اندوه بود زانو غم بود ساق بزرگی یابد شتالنگ شادی یابند زارش

پیدا شود کف پای ازین جنازه برود پشت پای بزرگی بود انگشت بزرگ روزی بود انگشت

دیگر بد بود انگشت میانی توانگری بود انگشت دیگر غایبی رسد انگشت کوچک غم خورد همه انگشتانی

خبر خوش شنود **فصل دوم از مقالت دهم در جدول حیات و ممات** بتحقیق بباید دانست

که از ماه هلال چند روز گذشته است آن روز که بیمار شود و نام بیمار بحساب جمل

بر باید گرفت و جملت برافزاید و اگر نداند که بیمار چند گاه است که خفته است

جملت روز دیگر بیفزاید آنگاه سی سی طرح کند آنچه از سی کمتر بود

۱۳۹

در جدول طلب کند اگر در جدول حیات یابد دلیل صحت است و اگر در جدول

ممات بود ولیکن خوف ومرگ والله اعلم بالصواب

لوح حیات	لوح ممات
یک ده سه	چهار پنج شش
هفت پانزده سیزده	هشت نه دو
چهارده شانزده هفده	دوازده یازده هشتده
نوزده بیست دویست سه	بیست و یک بیست چهار بیست پنج
بیست بیست بیست	بیست بیست سه
شش هفت نه	هشت

فصل سیوم از مقالت دهم

معانی الفاظ پهلوی بدانک این
فصیح لطیف است و در همه لفظها
فارسی لفظی چند بیاید که بدین جا
افتد و ما درین جا یاد کنیم ابتدا کنیم
بچند نام خدای عز و جل
خارج حروف تهجی الله وهو خدای یزدان خدیو دادار داد فرمای داور داوگر کرکر اکه
هرورکر مهربان بخشاینده بخشنای شکر یلیلیر آسمان را چند نام است سپهر چرخ گوز لشت گردون
گرونده آفتاب را چند نام است خورشید شید هور مهر آفتاب سیارات را نیز چند نام است
چون زحل کیوان و مشتری آور مرد و هرمز و برجیس مریخ را بهرام زهره را ناهید عطارد را تیر قمر را
ماه گره و ستارگان را جمله اختران و درخشندگان و فروزندگان اکنون فهرست یاد کنیم بحروف التهجی
در معانی الفاظ پهلوی الالف مرغواه مروا هر دو فال بود که زنند بلفظ از جهت نیک باید نیاز ادر
هر ربود و هر بر و ما و را هم نیا خوانند مینا آینه بود و بهشت نیز گویند خواکیاهی بود که در میان کشتها
بود والد بزرگ هر دو یکیست و مردی را که اصیل بود گویند والا کد سست خارا و خاره هر دو یکیست

اندر کوه بکار دارند یا در سنگی که درشت باشد و یک لغت کانا آن بود که علمها داند چون طلسمها و کیمیاگری
زنها و زنبنده و یکن همه یکی معنی دارد و تمرا افسوس بود که بر کسی کنند کیار او تا سه هر دو یکیست کسی که کاری
بی فایده کند گویند ترا ازین کار گیاه رانمی آید یعنی باید نمی گیرد ب شیب و دال تازیانه
بود وان رشته که در پای قلاسنگ فکنند از پای اول فهم شهبت خوانند آسیب آنست که بتازی
نکبت گویند چنانکه گویند فلان را آسیبی رسید یعنی نکبتی رسید آزتاب گویند یعنی خالص تاب
یعنی تعجیل رفت آنست که بتازی بخیل گویند الحبت چشم داشتن و نیز پوشیدن بود نخوت کبر بود و حسد
سنگ پشت بتازی کشف گویند خارپشت بتازی قنفذ گویند و جو جو هر دو یکیست وتباه هر دو یکیست
لیکن و هامون و هموار و ساده همه یکیست لیکن هامون و هموار و ساده در زمین گویند دیوار را
یا مردی را که کوتاه باشد یا غیره گویند پست است یا کسی دون همت بود گویند پست همت است
کتف سر دوش شانه بود و فرتوت خرف باشد مردی که پیر باشد کهک گویند کت ولوث بود اخشیج
اخشیج طبایع چهارگانه است شکنج وشکن هر دو یکیست واین لفظ اندر موی و جامه بود که شکن
موی و جامه بود که شکن موی و جامه بود انگارند اکج را قلاب خوانند چوبا بود که آهنی خفته دارد
در زیر نشانده اکنج و لکانه همه یکیست و بتازی آنرا عصب خوانند بلفنج و الفنج کار کردن بود
چنانکه هرکس که کاهل بود ارج و ورج نور بود و کسی نورمند بود گویند ارجمند است اوج میان بود
وضریح نهی بود اوج خوانند تاراج آنست که بتازی غارت گویند لاخ انبار باشد و معدن نیز گویند

نیز گویند متاب گویند جای که سنگستان بود گویند ستاک ستاخ است شاخ سلاخ باشد تیز زین

الا آنک شاخ راست و راست تر باشد کاخ و کوشک هر دو یکیست آورند لطیف است نزدیک وارنگ

کسی که شکوه بود گویند مردیست با فر و ارج و اورند و شند و اسپ و ستور همه یکیست بزد آن

بود که در کارزار هماورد با هم بگردند گرد و کنارنگ هم نام آید آنکس بود که او را قدری و بالدی نیکو بود

گویند گرد است و کنارنگ چند آن فرهنگ که بویر اینما باشد و آنرا لوع گویند ژند جامه بود دریده

جامه رشتها از وی در آویخته بود هر جامه که چنین بود گویند ژنده است و ژند هر لفظ باشد حاجتمند و درویش

و نیازمند همه یکیست ژ و دژم و ستمند و آواره و سرگشته و اسیمه همه یکیست شنبلید و اسپرغم بود

و زرد که همه زرد و یکی بود و متل زنند نوید خبر و آگاهی همه یکیست توانست که بتازی آنرا نور خوانند

و کسی را که نورانی بود گویند فرمند و فرهمند است تیز تیز بود و قسط بود و تیر کشتی بود عطارد بود و تیر

جامه برد و پرنیان بود و محنت هم گویند لکا و رو باد و پای و بارگی و اسپ و ستور همه یکیست پیکر آنست

که بتازی صورت گویند و دو پیکر جوزا است کدیور هم بزرگ بود هم کدخدای بود و آور شهری بود

که گوهری نیک دارد اختر فال بود و ستاره را نیز گویند بهار و بت و نوبهار و نوروز بود و خانه

که منقش بود آنرا هم بهار خوانند بهاران کو سفندان بود که منش گوسفندان رود و آنرا بتازی هادی خوانند

فرخار بت کده بود و بت خانه خاور آنست بوند باختر آنست که شرق خوانند آغاز آنست که جزی

در میانه چیزی آغازند از ور آنست که بتازی حریص خوانند شور طعام نمکین را شور خوانند تیز آنست که

بتازی

تبازی رعد خوانند شدکار و شیاور و شومیز هر سه یکیست و شکافتن زمین است کیفر و باداش هردو
یکیست و مکافات گویند کنار هراهن است و کنار رود و دریا و هرچه بدانی ماند زان استر آن بود
که گویند بازلستر شود کشور آنست که بتازی اقلیم خوانند افسر آنست که بتازی تاج گویند زیور آنست
و زرینه و سیمینه که بر زنان کنند و رنگ همین بود خوالیگر آنست که بتازی طباخ خوانند زناوار کارها بود
کم خطر چون خانه رفتن و خدمتی که در سرای کنند چنانک که کار زنان بود مرز آنست که بتازی حد خوانند
جونی در چرمهتری بود که سپاه دارد و گویند مرزبانست گرز سلاحی بود که پیشینگان داشتندی رعمال
هر کاری تراز گفتار یا بیهوده بود و تراز و تا هردو یکیست گراز بیک بود که برزیگران بران کار
کنند و خوک را نیز گراز گویند خزه قضیب مرد بود گوز و جعبه و جعده و خوهل همه یکیست و ویژ
آنست که خاصه باشد گویند فلان از خاصگان است یا بهلوی از ویژگان است شرزه در شیر
یا ددی رود که از خشم دندانها برهنه کرده بود نغز و جابک آنست که بتازی طرفه گویند نایژه آنست
که بتازی مزمله خوانند کوازه افسوس و سخره بود سندروس صمغی بود و روغن آن و روغن جینی گویند
و نقاشان بکار دارند چاپلوس و فریب همه یکی بود هراس و ترس و بیم همه یکیست درفش علم بزرگ بود
که اندر حرب گاه همه لشکر چشم بران دارند و آنرا قلب گاه گویند پژوهش کنش است پورش آنست که
تبازی عذری خوانند درخش برق بود که از ابر جهد نمایش و نیایش هردو عنایت بود پرخاش و جنگ
و پیکار و آشوب همه یکیست رامش و شادی و شادمانی و شادکامی همه یکیست کنش آنست که بتازی صفرا گویند

وسودا یا بلغم چون غلبه روشن وحوالیگاهی بود که در میانی غلبه بود و آن چوب که طبیبان بر آن بسته
باشند و کار کنند غروش زاری بود و گریه کردن و بانگ بلند سروشش فرسبه بود و خود نیز گویند
و خرد چون بکمال رسد خود و فرشته است امراغ آنست که مقدار گویند راغ و دشت همه یکی است
بوغ آنتی بود که بزرگان آنرا جع خوانند فع تب بود فروغ روشنایی بود که چون در وی نگرند چشم خیره بشود
ژرف معنی دارد چاه و دود خانه چون بالایش بسیار بود از آن که گویند ژرف قعر چاه و خوانی
بود و کسی که نیز چنین بود گویند ژرف بین است سیوم کسی که در سخنها غامض نیک داند
گویند ژرف داند است شکاف و چاک و دریده همه یکیست و شکاف آنست که بتازی غار کا خوانند
نوف آوازی بود که از کوه بشنوند و بتازی آنرا صدا گویند و چون آشوبی و غلغل آید نوفیدن
گویند چون واصلش همانست شنگرف آنست که نقاشان بکار برند و رنگی سرخ که از زیبق کنند
اورنگ تخت بود محرک سکار بود که بی مزد کنند کلک خامه قلم باشد کشارنگ کسی باشد
که بالای خوب دارد نهنگ آنست که در دریای بزرگ باشد و نیز اثری باشد که بر اندام بود سیاه
آنرا هم نهنگ گویند اشک آب چشم بود ارنگ آنست که بعمدا روی خود را ترش کنند چنانک
هیچ نارنگ نماید و این نیز باشد که نشانهای بر روی کسی پدید آید مغاک آنست که بتازی قعر و عمق خوانند
رنگ یک معنی گونی چیزهاست و معنی دیگر رمه گوسفند و گاو و گوسفند کوهی و گور و شیر رنگ خوانند
نشک نیش سباع باشد زبدک بتازی غلام گویند اورنگ فرنج هر دو یکیست و مناسب گویند

سوک آنست که مصیبت گویند سرک و شوخ و شند خوانند و درست همه یک معنی دارد سرنک بتازی
تلخست و همه تلخی بدان مثال زنند توک تیزی سر خنجرها بود چون پیکان و قلم و همدان و جوان خاک گهواره بود
نرنک و دستان و بند و تنبل و چاره همه یکیست کاوک درختیست که گرد بر گردش کنجخت مانده
بود و میان تهی و همچنین وندانها که مجوف بود کاواک خوانند غاک و تاک و شاخ همه یکیست
و اندر درخت بکار دارند لشکوک آنست که بتازی جلد خوانند آهنگ آنست که بتازی جلب
خوانند نهال درخت است پاک کردن و پرورش بود مال و نوشی هر دو یکیست و بتازی لذت
گویند همال و همتا و همسره و همساره همه یکیست نال نی و نای هر دو یکیست و بتازی قصب گویند
کوپال و لخت هر دو یکیست لال و گنگ بود و بتازی اخرس گویند بیغوله و کنج و گوشه هر سه یکیست
و خری که از بالا و میان و دوشانه بر آمده بود هم کنج گویند هیکل بت خانه بود و آن بندها که تعویذ
در آن افکنند هم هیکل خوانند ژاله آن بود قطرها که بامدادان بر نبات نشیند و آنچه هست که دربا
کار فرمایند ژاله خوانند و سرشک هم ژاله خوانند یک بزرگ بود و کسی هنرمند و منظری بود او را ایک خوانند
یله رها کرده بود خبا که گویند یله کرد تا کوهی بود که در میان بیابان بود و بلفظی دیگر جکاد خوانند تنبل و نیرنگ
و چاره و دستان و بند همه یکیست دیهیم و گرزن تاج بود رام آرمیده و فرمان بر بود بزم مجلس و برخوردن
و شادی کردن بود و رزم کارزار بود و غرم گوسفند دشتی کوهی بود سرانجام و فرجام همه یکیست و آغو

۱۴۳

کار رها بود قدم و همیشه و همواره همه یکیست کرم و تف و دود و تپش و اندوه همه یکی بود نالوسه و تاسه همه یک معنی دارد

خیم خو بود و جراحت هم درست هفتم آنست که بتازی جلا خوانند و مردم کشند خوام آن بود که کسی را جز د ابهید

بهمانی آن زمین را اتزام گویند و هم آنست که بتازی نفس گویند سوتام بغی اندک مایه بود نهم آنست که

بتازی عظیم خوانند شکم و کم وا ایوان و صفه همه یکیست بلجم آنست که بتازی مقلاع خوانند بدرام وار مستی

و شادی بود کاو دم بوق بود کوزن تاج بود یا شکون دو واروته همه یکیست کوزن کاو کوهی بود

خیزران گیاهی بود باریک شبان جامه نرم بود به پانزده درجه سرطان و شرف او زحل باید که نظر سوی او

دارد و قمر سوی او پیوسته بود بگیر دطالیق دو درم و انزروت دو درم و نخاله یکدرم و نمک پنج درم

و مجمره برگیر و بر شو بر موضع بلند و مشتری باید که بر بالای زمین باشد و بخور بر آتش نهند چون دود بر آید

بگوید یا ارواح المشتری بحق منیطوس یا رطلیس خاسرس مراسس هرس اسالکم ان تقضوا حوائجی و آنچه خواهد

باید که بمشتری محسوس است مریخ چون مریخ ببرج عقرب رسد و دران برج معتدل مزاج بود و بخد خویش

رسد بگیر کردی مرده خشک شده و یکدرم بابونه و پنج درم نمک و بر بالای بلند شود و بخور بر آتش افکن

تا دود بر آید و بگو یا روحانیات المریخ باشند ایا ماریخ ایا فرحیثا یا یا مرطیس یا هبور طس

اسالکم بحق هذه الدسما و بحق کواکب القتال ان تقضوا حوائجی و آن چیزها که بمریخ منسوب و مخصوص است

بخواهد که اجابت شود شمس چون آفتاب بحمل رسد بنوزده درجه بگیر یک درم مصطکی و

یکدانک زرنیخ زرد و نیم درم عود هندی و بخور کند در آن وقت که دود بر آید و بگوید

یا روحانیات الشمس بحق النیوس النیوس مارهتیر ورس ارکلیا ارکلیا علیکم بامر الاعلم والهیاکل الاعظم

و یا سقلا یموس اسفلا ینوس اسالکم تحی ان تقضوا حوائجی و آنچه خواهد باید که بشمس مخصوص باشد **زهره** چون زهره
بحوت رسد ببرج شرف رسد و قمر متصل بود بدو بکیرد دو درم صبر و نعناع دو درم نخود و دو درم فلفل
سفید و بر آتش افکند چون دود بر آید بگوید یا روحانیات زهره تحی البواکیا ننقا شفیقا اسالکم ان تقضوا
حوائجی و آن خواهد که بزهره مخصوص است که اجابت آید **عطارد** چون عطارد متصل شود و بزهره بکیرد
دو درم طرشقون و آن پوست زهره ماهی بود و یک درم قند و آن هر زده بود و یک درم کندر
وقت کوش دارد و روز زهره بخورد و بر آتش افکند چون دود بر آید بگوید یا روحانیات عطارد
یحی بهود یا بهور یا مشور یا کشناطی کشینا اسالکم ان تقضوا حوائجی و آن خواهد که بعطارد مخصوص باشد
قمر چون قمر با شمس بود دقیقه بدقیقه و ساعت اجتماع بود بکیر پاره موم که کار نفرموده باشند
و دو مثال بکن بصورت دو کس که خواهد و بکیر پوست آهو پاکیزه و بنویس رقعه از آن این حروف و در میان
شکم آن مثال نه که بنام عاشق کرده هذا صورت فلان بنت فلانه ده ماجه بود و بنویسد رقعه دیگر و در میان
معشوق هذا صورت فلان بنت فلانه تحب فلان نور بحته مه مسی و وقت نگاه دارد و صورت دو گانه را
دست در گردن یکدیگر آرد و در کوزه نو نهند پس از آن بخرقه در پیچد از حریر سفید و دفن کند
در خانه معشوق تا اجابت آید **مقالت شانزدهم در دعوة وزری** حاجت خواه هر ستاره را
که در وقت حاجت خواستن چون دود کنند قوت بیفزاید و حاجت روا گردد **زحل** باید که
چون حاجت خواهد در آن وقت جامه سیاه بپوشد یا کبود و بر طریق جهودانه نشیند و دو انگشتری در دست دارد

یکی از سرب و یکی از آهن و نقش آن بدان برج نهند که زحل اندر و باشد و این همی سوزد از قبر و خرده

سرب و قلما زر واسقه و بلادر بوزن راست و دعا همی خواند و حاجت بخواهد که روا شود مشتری

بوقت حاجت خواستن جامه سفید و زرد پوشد و انگشتری عقیق دارد و نقش آن زحل و برزی رهبانان

براید و مانند عابدان و در برابر مشتری باستند و آن دخنه در آتش همی سوزد و کافور و صندل سرخ

و مرجان و مازوی سبز بی سوراخ و زعفران آب بدو زسیده باشد و بهم اندر جمله بوزن راست باک

دیگر و دعا میکند و حاجت خواهد که روا باشد مریخ جامه سبز پوشد و قبا دارد و برزی خداوندان

سلاح براید و شمشیر کشیده دارد و در دست و انگشتری از آهن دارد و نقش آن ♂ و برعود سوزی

از مس این دخنه می سوزد زرنیخ سرخ گلنار و روناس کوکر و آب زسیده همه یک وزن باید ان

بهم آرند پاکیزه و بر آتش همی افکند که حاجتش روا شود شمس جامه فاخر پوشد سبز و زرد و سرخ و برزی

پادشاهان براید و انگشتری زر دارد و صورت آفتاب بر و نقش کند و این دخنه میسوزد کندر رومی

و رندش عاج و سیاه دارو و آن شکوفه کافوربوی و برگ نتقاین سرخ با ارغوان کوفته بهم اندر

و با روغن شیره همیسوزد و حاجت خواهد اجابت شود زهره جامه نیکو بنقش صورت پوشد و تاج بر سر

نهد و از هر گونه بر بسته از اسپرغم و بوی خوش با جواهر و برزی زنان براید و انگشتری از زمرد

دارد بر او نقش ♀ و دخنه او زریره سازد از پوست ترنج و زعفران و رندش مس و سیوم بوزن راست

و با آب گل برآرد عطارد دراعه پوشد و دستار کرد بندد و کشت ده رای باشد و برزی دبیران برآید

144

وانگشتری از طالیقوس بردارد از طالیقوس ونقش آن لا واین دخنه بر آتش افگند وبوقت حاجت آورده

میسوزد وبرگ شاهیرم وبرگ تفاح ولاجورد سوده ودار فلفل وبرگ ترنج بآب زعفران بهم

وحاجت خواهد قمر جامه سیمگون خوش بوی پوشد وبروی کودکان وکاربداران ونیکان براید

وانگشتری سیم دارد وصورة ماه بر وی نقش کرده واین دخنه بوقت حاجت خواستن در آتش

افگند عنبر اشهب ولادن کوفته بآب مورد که حاجت روا شود والله اعلم واحکم وبدانک

اصل این جمله وقاعده این آنست که تن وجامه پاکیزه دارند ونیت صافی کردانند وبعبادت

مشغول شود وتضرع وزاری حاجت خواهد وشرطها بجای آورد با خداوند تعالی برحمت دعای

او مستجاب کردد والله اعلم بالصواب

تمت الکتاب فرخ نامه جلالی واقعه بتاریخ

بیست هفتم شهر ذی قعده سنه ۴۷

جلوس مبارک قلمی شد

۱۰۴۴

و این جز ها را در این

برابر یک انگشت زر خالص و سیم پاره قدری بشکل

اینها را بسوزانند تا دود از او بر طرف کند همین آتش نماید آن بعضه خمیر کرده

که بچسبه نیدیانه و آهک خشک نماید که خوشتر شود و برادر و سیم ریک باشد

که برای حروف و ... منقش را نگرفته این همه دوران در خوب حل نماید و

جوهر ... از ... پاره ... که ... تا ... علت

اگر ... باز دیگر ... آب ... و آب

نسخه دیگر زر نیز حل الحل

... از ... و زرنیخ ... با یک ... و قلی آب که ... قدری زرنیخ

زر قدری زاک ... آب ... خاک از زر ... خوب سنجی نماید و قرص کنند و در

... نمک در یک ... آتش ... آب ... سنجی کند ... مرتبه

قدرت ... نسخه دیگر زر ... آن ... تا ... خواهد و ...

... آب صاف ... نماید خوب باز ...

... باز ... نماید تا چند آتش ... شنجرف رنگ ... پاره ...

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

قوله تعالی وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا خداوند عالم پادشاه
بنی آدم جل جلاله و عم نواله خبر میدهد سرور اصفیا محمد مصطفی را صلی الله علیه و سلم
از قصه ذی القرنین که عرصه گیتی و ساحت دنیا و فضاء جهان زیر تحت و تصرف خود آورد
و خلایق جمله عالم مطیع وی شد اما علما تفسیر رضوان الله علیهم اجمعین گویند سبب نزول
این آیه آن بود که مشرکان قریش و ساکنان مکه قاصدی به پیش جهودان فرستادند که ما را خبر
دهید از کتاب توریت که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان نزدیک هست یا نی که
درین جانب مردی در میان ما بیرون آمده است و دعوی نبوت میکند و صفت او چنین
و چنین است اگر وقت بیرون آمدن ویست ما را از نعت و صفت و دلایل صحت نبوت
وی خبر دهید قاصدان بنزدیک جهودان رفتند و مضمون رسالت بگذاردند اهل کتاب
گفتند که از آن مرد سه مسئله سوال کنید یکی از اصحاب کهف که ایشان چه کسان بودند و قصه ایشان
چگونه بود دوم از قصه ذی القرنین و سیوم از روح او که چگونه بود و اگر هر سه مسئله را جواب
گوید او پیغمبر نیست اما اگر دو مسئله را جواب گوید و از روح خبر ندهد او پیغمبر است قاصدان چون بیامدند

و اهل مکه

و اهل مکه قاصدانرا باز رسانیدند همه بزرگان قریش و سروران مکه بخدمت خواجه عالم
صلی الله علیه مسئله را از صدر و بدر عالم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم سوال کردند
خواجه فرمود که فردا جواب گویم و کلمه ان شاء الله بر زبان نرانده و بر خاطر مبارکش نگذشته
شد بعضی گویند که تا سه روز آمدن جبرئیل توقف افتاد و بعضی گفته اند تا هفت روز
و ازین زیادت نیز گفته اند و اما اصح آنست که دوستانرا از سه روز زیادت
عتاب نکنند و دشمنانرا از سه روز زیادت عذاب نکنند دشمنان طعنه میزدند
و شماتت میکردند که جبرئیل پیک رب العالمین درآمد و این آیه بر خواجه علیه الصلوة
والسلام خوانده قوله تعالی وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ ... غدا الا ان یشاء الله
یعنی ای محمد هیچ مگوی که چنین کنم تا کلمه ان شاء الله بر زبان نرانی که چند روز نا آمدن جبرئیل
از بهر این بود و اما آنچه از تو سوال کردند از قصه اصحاب کهف بودن ایشان در غار بر آن
جوان قوله تعالی أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا
اما آنچه از روح ترا سوال کردند جواب از الحق حواله کن قوله تعالی يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ
قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي که گفتن جواب مسئله روح دلیل نبوت و معجزات رسالت تست
اما آنچه ترا از قصه ذی القرنین سوال کردند که وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ بتعلیم
ما جواب داده گوی قُلْ سَأَتْلُو بگوی مرا لست نزا زده که برخوانم بر شما که آمده بود

اغاز قصه سلطان سکندر ربنا برخوانم که آرزو ز اینشان مرا اغاز قصه و قصه او چگونه بود

چنین آورده اند که او را ذو القرنین از آن گفته اند که دو قرن عمر یافت و بعضی

پانصد سال باشد و بعضی گفته اند که با گیسوی سیاه از مادر متولد شد او را ذی القرنین

نام کردند و بعضی گفته اند او را بر سر دو شاخ خورد بود و از گوشت که در زیر عمامه



پنهان میشد و بعضی از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که او بنده صالح بود

خداوند را و خلق را بدین و دیانت خواند ضربتی سخت بر نیمه سر او زدند جان از تن او جدا شد

و باز حق تعالی او را زنده گردانید باز ضربتی دیگر هم بر سر او زدند باز مرد حق سبحانه و تعالی

بار باز

بام باز زنده کرداند او را ذوالقرنین نام نهادند و بعضی گفته اند که تسمی ذی القرنین
در خواب چه دید که آفتاب و ماهتاب از آسمان میان زمین کروند و چندان بزمین نزدیک
شد چنانچه یک نیزه وار مانده بود که بزمین رسد و سکندر برخاست و دست راست
بر جانب آفتاب دراز کرد و دست چپ بجانب ماهتاب آفتاب و ماه قصد سکندر
کردند و سکندر بیکدست آفتاب گرفت و بدست دیگر ماه و دران حالت از خواب بیدار شد
و معبر از طلب کرد و احوال آن خواب با ایشان بگفت معبران گفتند که ملک مشرق و مغرب را



بگیری او را ذی القرنین نام کردند و بعضی گفته اند که ربع مسکون گیتی را دو بار گرد برآمد او را از آن جهت
ذی القرنین گفتند هم از جانب پدر شاهزاده و هم از جانب مادر و هرکس کریم الطرفین باشد

اورا ذی القرنین گویند وبعضی گفته اند ذی القرنین پیغمبر است قوله تعالی یا

ذالقرنین دلیل نبوت اوست اما قول درست آنست که او ولی از اولیای الله است

گفته اند نام اصلی او اسکندر است واو از آن شهر بود که نام او اسکندریه است و پدر او

در شهرستان اسکندریه ونام او فیلیسون یونان وبعضی گفته اند که از بنی اسرائیل بود

وملک روی زمین او را مسلم شده بود وبعضی دیگر گفته اند که ذی القرنین از مصر بود ونام او مرزبان مردویه

وهب بن منبه گوید که نام او اسکندر رومیست که دارا را بکشت وهمه ملک روی زمین بگرفت

وپادشاهی یافت واز ملوک جهان چهار کس بودند که هفت اقلیم عالم را مسخر کردند وروی زمین

تمام در تحت وتصرف ایشان بود از چهار کس دو مسلمان ودو کافر بود اما آن دو که مسلمان بودند

یکی سلیمان علیه السلام بود ودیگری ذو القرنین اما آن دو که کافر بودند یکی نمرود ودیگری شداد

چون دولت جهانداری بذی القرنین رسید لشکرها جمع کرد واطراف واکناف

عالم را بگرفت چنانچه حق تعالی میفرماید اِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْاَرْضِ یعنی ما او را دستگاهی

قوی دادیم در زمین اسباب گشادن حصارها وشهرها وقطع جبال وعبور بحار

او را کرامت کردیم وهرچه پادشاهان را مقصود بود ما او را ببخشی دادیم قوله

تعالی وَاٰتَیْنٰهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَبًا وکوشش او سبب بود

جهت آسایش خلق واهل تواریخ وقصص گویند که استاد او ارسطاطالیس

دیگلای

وبجای او بلیس افلاطون بود و سپه سالار او خضر بود علیه السلام و دیگر گفته اند که هفت



با وی بودند که او را یاری دادند ذی القرنین را سی و سه جوق لشکر بود

و هر جوق لشکر صد هزار مرد بود و در پیش لشکر او خضر بود با هزار

هزار مرد و در پس لشکر او فلیقون بود و او نیز با هزار هزار

مرد بود و در لشکر او پنجاه هزار طبل زن بود و پنجاه هزار

نقل کنند بود و گویند از هر پیشه وری که در شهرها باشند در لشکر باشند

و ذی القرنین را دو علم بود یکی سفید و یکی سیاه هر کجا که او را در شب تاریکی

تنهائی یکی علم سفید را از وی نصب کردی شب تاریک همچون روز روشن شدی (حاجت نبدی)



و هر کجا را بروز روشن چون شب تاریک بایستی علم سیاه را از وی نصب کردی روز روشن چون

شب تاریک شدی بقدرت و صنع خدای عز و جل و ذی القرنین را عادت بودی که

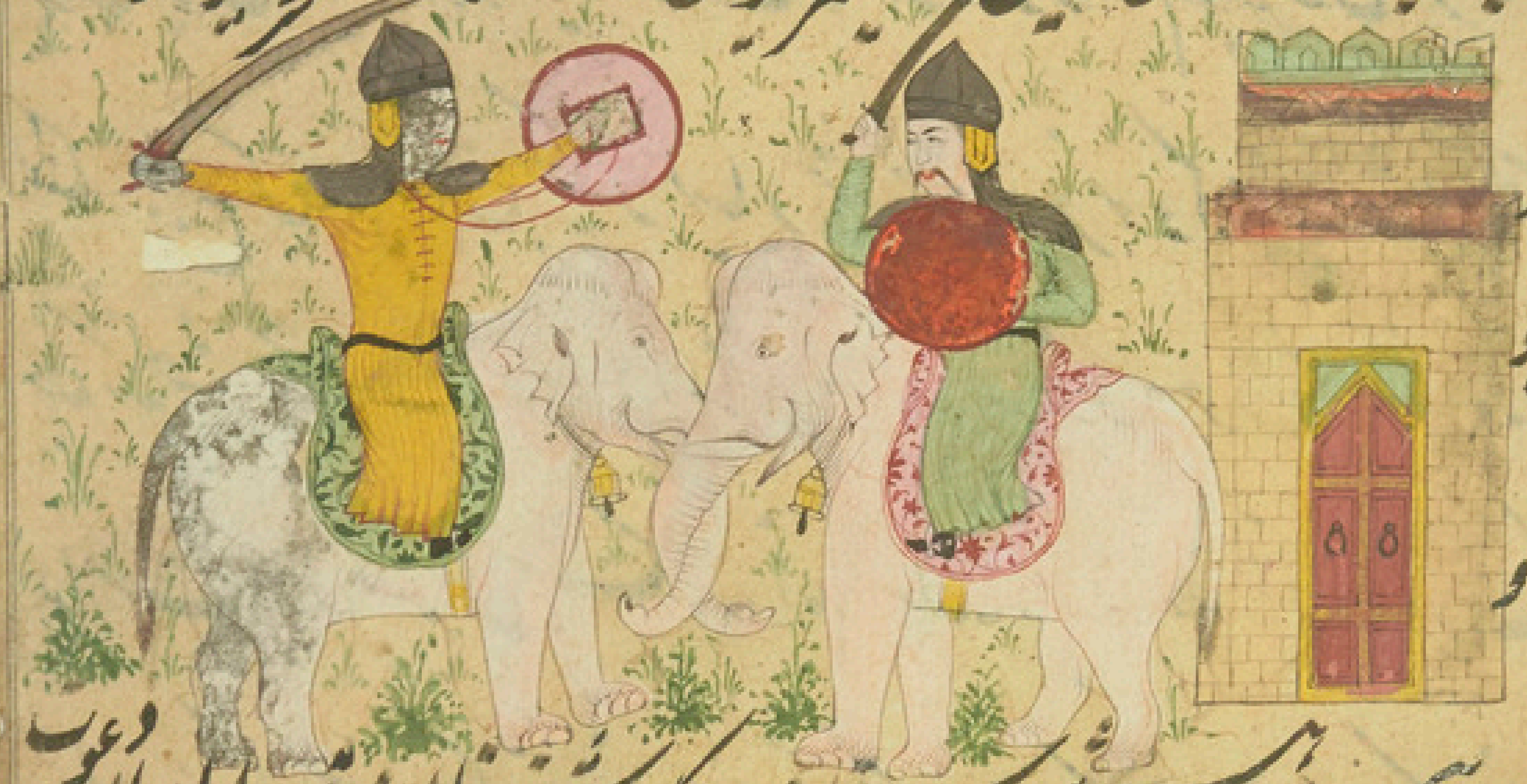
در لشکر خود هیچ شخصی پیر نگذاشتی و چون کسی پیر شدی آن شخص را عذر خواستی

و بکرمت و اعزاز تمام او را با دیار خود باز فرستادی و بر مقام او شخصی جوان را

ندهد

نزد خود در آوردی و بجای و لشکر بداشتی و ذو القرنین بدین عظمت و شوکت

و این لشکر و اسباب در روی زمین سیر میکردی و شهرها را مسخّر میکرد و قلعه ها را



میگشاد و

خلایق را قهر میکرد

و کسی از امرا و

سر نمیتوانست پیچید و از تسخیر شهرستان درنگذشتی تا آن قوم را باسلام دعوت

نکردی و چون آن طایفه باسلام امدندی آنگاه از آنجا درگذشتی و اگر باسلام

در نیامدی آن جماعت را قتل کردندی تا غایتی که تاسیک و منسک و جابلقا و جابلسا را

بگرفت اما ناسک برین عالم است و او را هزار دروازه است از ده دروازه



تا دروازه یک میل راه است و آن شهر در طرف دریای هند رست

چون بدان شهر رسید ملک آن شهر را فور نام بود چون خبر آمدن اسکندر رسید

لشکر را جمع کرد و پیلان جنگی را مهیا داشت و فرمود که پیلان را آهن پوشانیدند

چنانکه چشم و خرطوم ایشان پیش برهنه نبود و چون لشکر بدین عظمت

راست کرد بسوای اسکندر آمد اسکندر چون دید آن لشکر را بدید

در لشکر اسکندر پنجاه هزار آهنگر بود و گویند که پنجاه هزار مس گر

بود اسکندر بفرمود تا صورتها ساختند از مس میان ایشان

تهی بر هیات اسپ و پیل و بر پشت صورتها مردان چرخی

ساختند از مس و میان ایشان نیز تهی بود و میان ایشان از نفت

و انگشت پر کردند پس در روز معرکه از اسپ یک صف در پیش لشکر

بداشت و آتش در آن انگشت و نفت زدند تا سرخ گشت از حرارت

که در آن تمثالها در آویخته بودند

آتش پس پیلان بحمله اول چون خرطوم ایشان بسوخت تمام باز گشتند

و همچنین مردان روایت چنین است که سی سال این جهان بدست ایشان باشد

و بروایتی از امیر المومنین حسن علی علیه السلام روزی چند آنکه دجال بود و حضرت پیغمبر صلعم فرموده



که از آمدن دجال تا دمیدن صور این علامات پیاپی باز دیده می شود و جمعی که در کوه ها

پنهان شده باشند دست بدعا بردارند و ایشان را از گرسنگی و تشنگی نگاه دارد

همچون فرشتگان که تسبیح و تهلیل میکنند سیر میشوند بعد ازان با خود جمع شوند

و گرد آیند و گویند همه جهان مسخر ما شد حمله باسمان کنیم و یک بار تیر باسمان

اندازند و تیرها خون آلود باز بزمین افتد چون آن بینند گویند خلق آسمان نیز کشتیم



همچون ما کسی نیست بعد ازان حق سبحانه و تعالی بعدد ایشان هر یکی پشه بر ایشان مسلط کند

و بدهنها ایشان فرو میروند و از مقعد ایشان بیرون می آیند و ملو مهمات ایشان

روند و از بینی فسر و آیند و یک دفعه ایشان زامنت کرد اند

و مردان بیک سوی بنشیند و زنان بیک سوی پس همه جهان گرسنه شوند و مسلمانان
که در جهار شهر مانده باشند متحیر شوند و طاقت آن گرسنگی نداشته باشند
دوست بدعا بردارند و استعانت بدرگاه خدا تعالی آورند خدا تعالی
دعاء ایشان مستجاب گرداند و بادی بجهان فرستد و گند ایشان از روی زمین ببرد



و ایشان بدریاها اندازد و روی زمین از ایشان پاک کند بعد از ان مردم از
کوهها و جایها بر آیند و گرد شوند و بنا و کدخدای از نو بکنند و فرزندان
پدید آیند و چهل سال بدین نوع بگذرد و خلق بسیار باز دید شوند و دیگر

پادشاهان بازوید شوند و قوی شوند و با یکدیگر حرب کنند و در شهر ها
وقف را بازوید شود و ظلم کنند و مال یکدیگر بر خود حلال
مباح دانند و هیچ و منهی بدانند و از حضرت خدا تعالی غافل شوند



چون این علامتها بازوید شود وقت ظهور دابة الارض پیدا شود

فصل آمدن دابة الارض خلق شبی خفته باشند چون دابة الارض
ظهور یافته باشد بعضی گویند از زمین بدر آیند و بعضی گویند از میانه خانه

کعبه

کعب احبار راوی گویند از حجر الاسود خروج کند و شیخ حسن بصری رحمة الله علیه فرمود
قال الله تعالی وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ اَنَّ النَّاسَ
کانوا بآیاتنا لا یوقنون که از میانه صفا و مروه برآید و دابة الارض ستوری است که سرش مانند
چون سر آدمی باشد و گردنش بگردن ستوران ماند و برش چون مرغان باشد و پایش چون
پای اسبان و چون ظاهر شود به نه روز بیرون آید از زمین سر و گردن بسه روز و از
گردن تا دنب بسه روز و پاهایش تا بنه زیره بسه روز و نورش چون نور آب باشد
و انگشتری سلیمان و عصاء موسی بدست دارد و بالای اسپ یکماهه راه باشد و از
مشرق تا مغرب همه او را ببینند و هر کس که اول چشم با و اندازد دیوانه شود و چون انگشتری
بیند روی سفید شود و هر کس که کافر بود رویش سیاه گردد و مسلمان بیک سوی شوند
و کافران بیک سوی شوند و بهشتی و دوزخی دران روز پدید اید و این دابة الارض هفت روز در
بیکجا باشند و همه عالم او را ببینند و جانیان وی را ببینند و آوازی دهد چنانچه خلق آسمان
و زمین بشنوند و چنین گوید یا خلق خدای که از خدای تعالی بترسید و غافل مباشید که
که میدانید که چه خواهد بود بدانید که جهان بپایان رسیده و برداشته میشود و چرا عبرت
نگیرند خلق زمین این بانگ بشنوند و همه کس او را ببینند در هوا معلق ایستاده و این دابة
الارض چهار روی دارد و هر روی دهر رانی و همه جهان بگردد پس یک لحظه بلرزد و دنب بجنباند

و هر کوهی در زمین است از مشرق تا مغرب همه از هم بدر روند و در تمام عالم
افتند چنانچه فرموده است

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها و قال الانسان
ما لها ای خلق عالم گروهی اندر افتند و دو فرقه اند اول آن جان بدهند و باقی بیهوش شوند
از دابة الارض را پیش و پس و راست و چپ نظر کنند و خلق عالم هر چه زنده باشند دو گروه
شوند مومنان یکسوی و کافران یکسوی مومنان کافران را شناسند و ایشان از پیش خود رانند
و از خود دور کنند و بعد از سی سال بدین نوع باشد و دابة الارض پنهان شود و هیچکس او را
نه بیند بتقدیر حضرت پروردگار تعالی شانه

هذه فرغ من تحریر کتاب عجایب الدنیا و تاریخ
پنجم شهر رمضان سنه ۲۶ جلوس مبارک

تمت تمام

Farrukh Nand